در باب دوم از صفحہ ۹۰ بیان ۲۵ - احادیث ناسخ و منسوخ نیز شامل کتاب ہذا است

ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها

از تصانیف علامہ مرجع الانام نواب سید محمد صدیق حسن مرحوم کتاب فیض انتساب اہل رسوخ مسمّی

افادة الشيوخ

بمقدار

الناسخ والمنسوخ

بفرمایش خادم اہل اللہ فقیر اللہ غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولاساتذہ و احبابہ باہتمام محمد دتو

در مطبع محمدی واقع لاہور فقیر اللہ طبع شد

بلا اجازت احقر کے طبع نہ کرے

از منسوخ وی و از علی بن ابی طالب رض مروی ست که واعظی را گفت ناسخ و منسوخ می شناسی
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی و از عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که منع
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ
و حذیفه بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکی را که وعظ کند مردم را و تفسیر نماید قرآن را مگر آنکه
عالم باشد بناسخ آن و منسوخ و مخالفی برای این از صحابه معلوم نیست پس گویا این اتفاق ست
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و ازینجا
جمعی کثیر از اهل علم درین باب بتصنیف پرداخته اند و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته مکی ابن
ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابو داود
سجستانی و ابو عبیده قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طاهر التمیمی و شیخ جلال الدین
سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله بن سلامة بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابو الحسین ابن
المنادی و علی همدانی وغیرهم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن اصبغ
القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب ابن کیسان و احمد
ابن اسحاق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی
و ابو القاسم هبة الله بن سلامة النحوی و ابو حفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم
بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی
و ابو الفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدل الیمنی وغیرهم در ناسخ حدیث و منسوخ
وی تصنیف نموده اند اما این توالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده
و از عدم اعتنای علما باین علم بزاویهٔ عدم خزیده خصوصا درین مدن عجمیه و دیار هندیه بنا
علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه ما جناه و جعله فی ما یحبه و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تالیف
این رساله در سنه ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریة ١٢٨٦ه پرداخت و مشتمل بر یک مقدمه و دو باب
و یک خاتمه ساخت و **افادة الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ** نام نهاد **مقدمه**
در بیان معانی نسخ و احکام او **باب اول** در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور **باب**
دوم در ناسخ و منسوخ حدیث **خاتمه** در ذکر بعض فواید مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب تبصرة لاولی الرسوخ + واودعه انواعا
من الحکم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ + من عرفه فقد عرف الحق وادرکه ربال
من شموخ ومن لم یعرفه فقد هلک واهلک المشروخ والشیوخ والصلوة والسلام
علی من جاءنا بالحنیفیة السمحة السهلة البیضاء التی لیس لها منسوخ + فنسخ بها
الملل وازاح بها العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه
وهم فی بوخ + وعلی اله واصحابه الذین لا یبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا
فی اجر ما انفقوا فی سبیله من مد او صاع او وضوخ + صلی الله علیه وعلیهم
وعلی حملة الروایة ونقلة الدرایة عنهم ما سح الغمام علی الامصوخ + وغن الحمام علی
الشمروخ + وحن الذی یوخ الی الکوخ + اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه احوجهم
الی الدیه که چون علم ناسخ و منسوخ قران کریم واخبار مخبر رءوف رحیم اهم علوم است بجهت انکه عمل
بران هر دو وتمسک بدان موقوف بر دریافت اوست و هر که آنرا نمی شناسد در معرض خطر
عظیم است و بسا است که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ بتحریم است یا بتحریم چیزی کند که منسوخ
بجواز است یا ناسخ را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ شمارد لهذا ائمه ملت وسلف امت گفته اند
که جائز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا را یا تمسک نماید بسنت مگر بعد معرفت ناسخ آن

بران خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع ست و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی در ارشاد الفحول که برو درین خلاف رد شنیع کرده و تعقب نموده و گفته ان صح هذا عنه فهو دلیل علی انه جاهل لهذه الشریعة المطهرة جهلا فظیعا واعجب من جهله بها حکایة من حکی عنه الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل الی هذه الغایة انتهی و حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح عباد ست پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل هم بهمان مصلحت باشد و گفته اند رفع مونت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا مبشر باشد برفع آن در جنت و گفته اند تیسیر ست و قیل غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطها ست یکی آنکه منسوخ شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هرچه مقترن ست چنانکه شرط و صفت و استثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او بشرع پس ارتفاع حکم بموت نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای آن وقت نسخ نیست پنجم آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی ازان چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد و این حکم عقل ست و اجماع بران دلالت کرده چه صحابه نص قرآن را بخبر واحد منسوخ نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا لازم نیاید و شرط نیست تناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی تکرار و ابقا هفتم آنکه منسوخ جائز النسخ بود پس داخل نشود در نسخ اصل توحید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال با اسما و صفات خود ست و همچنین هر چیزی که تابید و توقیت آن بنص معلوم شده و ازینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور ست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ و بعد عمل بدان بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده باشند همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن ازان فعل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد خلافا للکرخی و همچنین خلاف نیست درمیان اهل علم در جواز

مقدمه در بیان معانی النسخ واحکام او ودران چند مسائل است

اول در حد نسخ وآن در لغت بمعنی ابطال وازاله آید ومنه نسخت الشمس الظل و
الریح آثار القوم ومنه تناسخ القرون وگاهی مراد بدان نقل وتحویل باشد ومنه نسخت
الکتاب ای نقلته ومنه قوله تعالی اِنَّا کُنَّا نَستَنسِخُ مَا کُنتُم تَعمَلُونَ ومنه تناسخ المواریث
واختلاف است دران که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکے ازان نه در دیگر
صفی هندی گفته اکثر برانند که در ازاله حقیقت است ودر نقل مجاز وقفال شاسی گفته در نقل حقیقت
است وباقلانی وعبد الوهاب وغزالی گفته در هر دو حقیقت است ومیان هر دو مشترک لفظی زیرا که در هر دو مستعمل
است ودر اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حد وی رفع حکم شرعی است بمثل وی با تراخی منسوخ
از ناسخ وشاه ولی الله محدث دهلوی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث
آن بسیار است واختلاف در انجا بیشمار معرفت ناسخ ومنسوخ است واقوای وجوه صعوبت اختلاف
اصطلاح متقدمین ومتاخرین است درین باب آنچه از استقرای کلام صحابه وتابعین معلوم میشود آنست
که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله چیزی بچیزی است نه بازای مصطلح
اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل
باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان
فارق درمیان منصوص وآنچه مقیس بر آنست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه پس باب
نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد وعقل را در انجا جولانی شد واختلاف را گنجایش ولهذا عدد
آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند واگر نیک بنگری غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ است
عدد وی قلیل بیش نیست لاسیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد ببسط لائق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ است بر وفق
شیخ ابن العربی محرر کرده قریب به بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است انتهی بعده آن
بیست را بالتعقب ذکر کرده ودر آخرش گفته قلت وعلی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس
آیات انتهی واین تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد دوم آنکه نسخ جائز است عقلا وواقع است
شرعا بدون فرق میان کتاب وسنت وحکایت کرده است جماعتی از اهل علم اتفاق اهل شرائع

یا تقیید یا تبیین مضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باک نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی و ابن سمعانی گفته اند نسخ شش قسم ست یکی منسوخ الحکم باقی الرسم همچو نسخ آیه الوصیة للوالدین والاقربین بآیه مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشر ایس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم ست و ناسخ ثابت التلاوة والحکم هر دو و مذهب جمهور جواز اوست و بعضی بران ادعاء اجماع کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم والرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم والرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ سنت بقرآن داشته اند بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ باشد و رسم باقی و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود کقوله تعالی فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝ بقوله الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعد لفظش منسوخ شده و حکمش باقی مانده چهارم آنکه منسوخ الحکم والرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت کان فی ما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخ بخمس رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فی مایتلی من القرآن بیهقی گفته پس عشر درینجا از ان قبیل ست که رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم ست بدلیل آنکه چون صحابه جمع قرآن بردا ختند این آیت را ننوشتند حال آنکه حکمش نزد ایشان باقی ست ابن السمعانی گفته معنیش آنست که هر کرا نسخ تلاوت او نرسیده و تلاوتش میکند پنجم آنکه منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخش معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم واديان من ذهب لتمنی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او و ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی سورة ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الدین عند الله الحنیفیة لا الیهودیة ولا النصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد

نسخ در صورتیکہ وقت مامور بہ داخل شدہ و ما نسخ پیش از فعل آن وقوع یافتہ خلافی کہ ہست
در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکہ شرط نیست در نسخ بدل آن و باین رفتہ اند جمہور شوکانی
گفتہ ہو الحق الذی لاسترۃ بہ زیرا کہ واقع شدہ ہست نسخ در شریعت مطہرہ برای امور
معروفہ بلای بدل و ازین قبیل ست نسخ تقدیم صدقہ پیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم
اضاحی و نسخ تحریم مباشرت بقولہ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ و نسخ قیام لیل در حق آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و آنکہ ظاہریہ و بعض معتزلہ یا جمیع آنہا تمسک کردہ اند بر خلاف این بقولہ تعالی
مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا پس دران دلالت بر محل نزاع
نیست زیرا کہ مراد نسخ لفظ آیت ست چنانکہ دال ست بران قولہ نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
و در وی ذکر نسخ حکم نیست و اگر تسلیم کنیم جائز ست کہ گفتہ شود کہ اسقاط این حکم منسوخ بہتر از
ثبوت او در آنوقت ست ششم آنکہ نسخ ببدل بر چند وجہ ست یکی آنکہ ناسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست ہمچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبہ
دوم آنکہ نسخ اغلظ باخف بود و این نیز بلا خلاف ست ہمچو نسخ عدت بحول بعدۃ اربعۃ اشہر
و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذہب جمہور جواز اوست خلافا للظاہریۃ و حق جواز
وقوع اوست چنانکہ نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعدہ و نسخ تخییر میان صوم
و فدیہ بفریضہ صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعہ بعد تجویزش و نسخ وجوب صوم
عاشورا بصوم رمضان ہفتم جواز نسخ اخبار و دران تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست
کہ تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش ہم جائز نیست و اگر چیزی ست
کہ تغییرش جائز ست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعدست یا وعید یا خبری
از حکمی ہمچو اخبار از وجوب حج و مذہب جمہور جواز نسخ این خبر ست بجمیع اقسامش خلافا لابی
علی و ابی ہاشم شوکانی گفتہ حق منع اوست در ماضی مطلقا و در مستقبل در بعض آن کہ وعدست
نہ در وعید و تکلیف در تکلیف از آنجہت کہ آن رفع حکم از مکلف ست و در وعید از آنجہت کہ
آن عفوست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکہ حسن ست و فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس
خود را بدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از انجہت کہ کذب صریح ست مگر آنکہ متضمن تخصیص

الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ بقوله صلی الله علیه و آله وسلم لا وصیة
لوارث و نتوان گفت که این آیت منسوخ ست بآیت مواریث زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست
و شافعی بمنع رفته و جماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیا هراسی گفته هفوات الکبار علی اقدار هم
و عبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن
الحق اکبر منه ولم نعلم احدا امتنع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن
المتواتر و المغالون فی حب الشافعی قالوا لا بد ان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل
فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی و از مثله نسخ قرآن بسنت ست آیه متقدمه بنهی از کل ذی ناب و غیره و قوله حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ منسوخ ست باحادیث دباغ بانزاعی که درانست و اما نسخ سنت بقرآن پس
جائز ست نزد جمهور و وجهی از برای منع ازان نیست و نه دلیلی از عقل و شرع نزدیک مانع ازان ست
بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالی قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ وَجْهِكَ
فِی السَّمَاءِ الآیة و همچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با قریش بر رد نساء آنها بقوله
تعالی فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ اِلَی الْکُفَّارِ و نسخ تحلیل خمر بقوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ الآیة و نسخ تحریم مباشرت
بقوله تعالی فَالْاٰنَ بَاشِرُوْهُنَّ و نسخ صوم یوم عاشورا بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ
فَلْیَصُمْهُ و نحو ذلك مما یکثر تعداده یازدهم آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ
فعل ست نزد جمهور و منه قوله صلی الله علیه و آله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه
و چون دزد را بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد و فرمود الثیب بالثیب
جلد مائة والرجم بعده ماعز را رجم کردند جلد پس این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم و همچنین
در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای جنازه ثابت شده بعده آنرا ترک کرد پس این
نسخ باشد از برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بعده کرده
غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعض افعال را پس این ناسخ آن باشد و نیست نزد مانع ازان دلیلی
از عقل و شرع دوازدهم آنکه اجماع نه نسخ می پذیرد و نه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور زیرا که معنی
آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز ست و بعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بسنده نه بنفسه
یعنی اگر نص صحیح یافته شود و اجماع برخلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر

ست و این ازان قبیل ست که لفظش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر
آنرا در تمهید از منسوخ الخط والحکم والحفظ شمرده و گفته ومنه قول من قال ان سورة الاحزاب
کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هر دو لفظی متلو نبود همچو مواریث
بحلف و نصرت که بمواریث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت
مواریث منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هر دو قسم اخیر نزد من تکلف ست و دران نسخ متحقق
نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت ازان قسم ست که منسوخ شده نش معلوم شده و ناسخش
معلوم نیست غرضکه نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معًا ازان باب ست که
هیچ مانع شرعی و عقلی ازان منع نمیکند پس برای منع ازان وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت
حکمی از احکام اوست و آنچه بران این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگرست از برای
آن و نیست تلازم میان این هر دو بثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو و نسخ احدهما
سائر احکام متباینه و صحت ما وقوع اوست که دلیل جواز باشد نهم آنکه نیست خلاف در جواز
نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ آحاد بآحاد و نسخ آحاد بمتواتر
خلافیکه هست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره بآحاد ست جمعی بجوازش عقلا رفته
و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بران اجماع
نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان ست بسوی وقوع رفته و در روایتی امام
احمد نیز و غزالی و ابو الولید باجی و قرطبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع ست
نه بعد آن شوکانی گوید از وقوع ست نسخ قوله تعالی قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى
طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بنهی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب از طیر و این
آحاد ست و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده از وقوع ست نسخ
نکاح متعه بنهی ازان و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد از برای اقوی
المتن والدلالة از ان میکند آنست که مجیٔ ناسخ در حقیقت از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست
و این ظنی ست اگرچه دلیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی ست نه آن قطعی قائل دهم آنکه جائزست
نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و بمقالت الحنفیه چنانکه درین آیه كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ

از نسخ دیدچیزی نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اہل علم نسخ آن عبادات نمی باشد
و در مثل این صورت خود ہیچ یکی از اہل اسلام مخالف نیست بنا بر عدم تنافی یا از جنس اول
ست مثل زیادت صلوٰة بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمہور نسخ نیست و اگر زائد مستقل
نباشد نیست ہمچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تغریب بر جلد و زیادت وصف رقبہ یا ایمان
پس دران اختلاف ست بر ہفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقاً و به قالت الشافعیة والمالکیة
والحنابلة دوم آنکه نسخ ست و ہو قول الحنفیة برابرست که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر
مزید علیه بفحوای خود نافی این زیادت ست پس زیادت ناسخ آن باشد کقوله صلی الله علیه وسلم
فی سائمة الغنم الزکوٰة چه این افادهٔ نفی زکوٰة بر معلوفه می کند و اگر نمی کند پس نسخ ہم نیست چہارم
آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه بتغیر شرعی ست باین طریق که اگر آنرا بعد ازین زیادت بطریق
اول او بجا آرد معتد به نباشد ہمچو زیادت یک رکعت پس نسخ ست و اگر مغیر نیست و فعل
مزید علیه بدون زیادت صحیح ست پس نسخ ہم نیست پنجم آنکه ناسخ ست اگر متصل مزید علیه است
و نیست ناسخ اگر منفصل از وست ششم آنکه اگر زیادت تغییر مزید علیه در مستقبل می کند ناسخ ست
والا لا حکاه ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفه رح ہفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی میکند
که ثابت ست باعتبار اصل ہمچو برائت ذمه پس ناسخ نیست چه ما معتقد نیستیم که عقل موجب احکام
ست و ہر که معتقد آنست وی اعتقاد نمی کند که رفعش نسخ ست مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی
باشد که درین صورت ناسخ خواہد بود ابن برہان این را از شافعیه حکایت کرده و گفته حق
ہمین ست و اختاره الآمدی و ابن الحاجب و الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری
و ہو ظاہر کلام الباقلانی و امام الحرمین الجوینی و صفی ہندی گفته انه اجود الطرق و
احسنها و لیکن بعض محققین گفته اند که این تفصیل لا طائل ست و در محل نزاع نیست
زیرا که شک نیست در آنکه نزد ہمگنان ہر چه رافع حکم شرعی ست آن نسخ ست حقیقة و نیست
کلام درین مقام در آنکه رفع نسخ ست یا بیان ست و ہر چه چنین نیست آن نسخ نیست پس قائل
درینجا تفصیل کرده ست در آنچه رفع حکم شرعی می کند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت
نسخ ست نسخ باشد والا فلا و این بیجا اصل ست بلکه نزاع دران ست که آیا رافع حکم شرعی ست

اہل اجماع بر ناسخش مطلع نمیشدند اجماع بر خلاف آن نمیکردند و ابن حزم گفته این غلط فاحش
ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیثی وارد آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه در انجا بخواب رفتند وبیدار نکرد ایشان را مگر حر شمس و چون بیدار
شد فرمود اذا سهی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه
اعاده نماز منسیه بعد از قضای آن در حال ذکر و در وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیرا که نه واجب ست
ونه مستحب سیزدهم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن وسنت بقیاس وباین رفته اند جمهور
زیرا که استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص از وی چه قسم نسخ میتواند پذیرفت و ابو القاسم
انماطی گفته جائز ست بقیاس جلی نه بقیاس خفی وگفته اند این وقتی ست که علتش منصوص
باشد نه مستنبط وصفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست وبعد از ان
خود ناسخ نیست بالاتفاق ومنسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلا ریب ودر صحت نسخ او بابقای
اصل خلاف ست وحق منع اوست وبه قال قوم من الاصولیین چهاردهم آنکه جائز ست نسخ
مفهوم مخالف بانسخ اصل آن واین ظاهر ست وبدون نسخ اصل آن کقوله صلی الله علیه وسلم
الماء من الماء زیرا که مفهوم آن منسوخ ست بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها
الاربع وجهدها فقد وجب الغسل وفی لفظ اذا التقی الختانان پس این نسخ بمفهوم
اوست ومنطوقش محکم غیر منسوخ ست چه غسل واجب ست از انزال بلا خلاف ودر جواز نسخ اصل
بدون نسخ مفهوم دو احتمال ست اظهر آنست که جائز نیست وهمچنین اختلاف ست در مفهوم موافق
جمعی بجوازش رفته وجمعی منع کرده وبعضی تفصیل نموده وگفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست
همچو اکرام والدین نهی از تافیف پس نسخ فحوای ممتنع ست زیرا که منافی مقصود ست واگر محتمل
نقص ست پس جائز ست چنانکه گفتن کسی غلام خود را که لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید
بعده گفتن وی مر او را که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس در ان احتمال انتقال
از علت حرمان بسوی علت مواسات ست شوکانی گفته وهذا التفصیل قوی جدا پانزدهم
آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص ست یا نه واین مختلف ست باختلاف صور زیرا که زائد یا مستقل
بنفسه ست یا مستقل نیست و مستقل یا از جنس اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که

معلوم شود همچو رجم با عز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد مأة
درجمه بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ وآن منسوخ ست مانند
نسخ صوم یوم عاشورا بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال بایجاب زکوة زرکشی
گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران امر باخذ صدقه
و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث واین دال ست بر نسخ
وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست هفتم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیرا که اجتهاد را دران مدخلی نیست ابن سمعانی گفته
این واضح ست چون هر دو خبر غیر متواتر باشد واگر در متواتر گوید که این قبل آن حادث ست پس
در وی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم قبول وی کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل
علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر بآحاد ست وآن جائز نیست و قاضی عبد الجبار گفته
مقبول ست وابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار
آورده که وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل
صحیح و معارضه بیّنه درخور اعتماد نیست زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم دران
میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض متساهلین
اکتفا کنند بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم
شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافا للقاضی ابی بکر و الغزالی
و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ و در صورت معلوم نشدن ناسخ از
منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گوید اگر افتراق
هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته
است و بر تقدیر وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو اگر ممکن
باشد و همین ست حکم در چیزے که هیچ از نیها دران معلوم نشده است ++

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید

پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن مر حکم شرعی را واقع شود
اتفاق بر ناسخ بودن آن و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ
بودن او بلکه نزاع در حقیقت در آن ست که زیادت رافع هست یا نه انتهی زرکشی گفته فائده این
مسأله آنست که هر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده و مقطوع به گشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع
همچو تغریب که چون نزد ابو حنیفه رح نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن بخبر واحد ست
و نزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و ازینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را رد
کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت
نسخ ست و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل ردّ احادیث تعیین فاتحه در هر رکعت صلوة
امام باشد یا ماموم و حدیث شاهد و یمین و حدیث ایمان رقبه و اشتراط نیت در وضوا انتهی
شوکانی گفته واذا عرفت ان هذه هی الفائدة فی هذه المسألة التی طالت ذیولها وکثرت
شعبها هان علیک الخطب انتهی شانزدهم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت
نسخ ست برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جمله عبادت واجب بود لبعده و جوبش زائل
گشته همچنین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بروی موقوف نیست نسخش نسخ آن
عبادت نیست کذا نقل الاجماع الآمدی والفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی ست
که صحت عبادت بران موقوف بوده است برابرست که جزو او باشد همچو شطر یا خارج از وی همچو
شرط هفدهم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیزست یکی آنکه لفظش مقتضی دلالت تقدم یکی
و تاخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد بتقدم درینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیرا که عدت
اربعة اشهر و عشرا سابق ست بر عدت حول در تلاوت با آنکه ناسخ اوست و ازین باب
ست بودن تصریح در لفظ ناسخ بچیزیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالے اَلْاٰنَ خَفَّفَ
اللّٰهُ عَنْكُمْ زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر ده کس ست و مثله قوله تعالے ءَاَشْفَقْتُمْ
اَنْ تُقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ ط دوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول وی صلی الله
علیه و آله وسلم معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی ست
کقوله ع کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم

وخیر وشر قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامیه
پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله علیه وسلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین
هر دو ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی
و برین معنی آیهٔ مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیهٔ ثانی ست که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی بکریمهٔ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ
وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ سیوطی در اتقان گفته که ابن الحصار تغلیط کرده است نسخ این آیه را زیرا که
آن حکایت اخذ میثاق ست که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در آن
انتهی و گفته اند مراد بقول حسن کلمهٔ توحید ست و قیل صدق ست و قیل امر معروف و نهی من
المنکر ست و شوکانی گفته ظاهر آن ست که مختص بنوعی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید
که آن حسن ست شرعًا مصداق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن ست که آیهٔ ثانیه از وادی تخصیص
عام ست و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ گویند منسوخ ست بآیهٔ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قاله ابو عبیده و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل
از ابن عباس رض درین آیه و در آیهٔ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و نحو آن روایت کرده اند که گفت این همه
منسوخ شده است بآیهٔ مذکوره و آیهٔ وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ و اخرج ابن جریر
عن السدی نحوه و ظاهر آن ست که آیهٔ اولی در انتظار ورود حکم جهاد ست چنانکه حتی الخ بر آن
دلالت دارد پس ازین باب نسخ نبود پنجم وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ
اللَّهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و جمعی از مفسرین
گفته که نیست منسوخ بلکه درباره نماز نفل در سفر ست یا از برای تصحیح نماز یکه پیش از استقبال
کعبه بسوی صخره گذارده بودند فرود آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صخره حق
بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق ست استقبال صخره باطل بود و آن نماز ها
لاطائل ششم إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ

سورهٔ فاتحه این سوره دوبار فرود آمده باری در مکهٔ مکرمه وباری در مدینهٔ منوره حرسها الله تعالی ودروی نه ناسخ ست ونه منسوخ زیرا که اول او ثنا ست واوسط او حصر استعانت در خدا وآخر او دعا **سورة البقرة** در اظهر اقوال مدنی ست قرطبی در تفسیر خود گفته نازل شده است در مُدَد شتّی واول سوره ست که در مدینه فرود آمده مگر این آیه وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ که آخر آیت ست در نزول از آسمان وروز نحر در حجة الوداع بمنیٰ فرود آمده وهمچنین آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی ودرین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست ونزد بعضی نه وبیست ونزد بعضی بیست وشش ونزد بعضی زیاده **اول** وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ومانند آن گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة وسیوطی در اتقان انکارش کرده وگفته بلکه باقی ست چه اول خبر ست در معرض ثنا بر انفاق وآن صالح تفسیر بزکوة وبانفاق بر اهل ودر امور مندوبه همچو اعانت واضافت ست ونیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقهٔ واجبه غیر زکوة ست وحمل آیهٔ ثانیه بر زکوة صحیح ست وبدان او را تفسیر کرده اند انتهی وباین رفته است ابن عباس وقتاده وابن مسعود وضحاک گفته تقرب می جستند ایشان بنفقات بسوی خدای تعالی بر قدر میسور وجهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورهٔ برارت وآن ناسخ مبین ست شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة وصدقات وهمین ست حق بدون فرق میان نفقه بر اقارب وغیر ایشان ومیان فرض ونفل وعدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق راست نشیند مشعر بتعمیم اوست باتم اشعار انتهی **دوم** إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ وباین رفته است ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر وابن ابی حاتم وابو داود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزیست که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام وآن ایمان ست بخدا وملائکه وکتب ورسل

پس حالی بشد صفره بر دیگ از دم ومیخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم وانکار نمیفرمود
انتهی ونیز دران دلالت ست بر طهارت وما روشنست ملازمت میان حرمت ونجاست
ومحقق آنست که هر نجس حرام ست وهر حرام نجس نیست چنانکه در مؤلفات دیگر تحقیق کرده ایم
بیست وسیوم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ط الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ
بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى ط گفته اند منسوخ ست بآیه أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قاله ابن عباس رض
والشعبی وقتاده وسعید بن المسیب والنخعی وگفته اند بآیه وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ
جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ط وحسن وعطا وعکرمه وعمر بن عبد العزیز
گفته که این آیه محکم ست نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانثی بالانثی آن ست که
ذکر عوض انثی کشته نشود واین منسوخ ست بآیه مذکوره وهمچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد
آن ست که مقتول نشود حر بعبد واین نیز منسوخ ست زیرا که اسراف ست وهمچنین قتل کافر
بمسلم شوکانی در فتح القدیر گفته جمهور استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعبد ونزد
ابو حنیفه واصحاب او وثوری وابن ابی لیلی وداؤد قتل حر بعبد ست قرطبی گفته ومروی ست
این قول از علی وابن مسعود رض وباین قائل اند سعید بن المسیب وابراهیم نخعی وقتاده وحکم
بن عتبه واستدلال ایشان بآیه النفس بالنفس ست وجواب داده ست جماعه اول ازین
استدلال بآنکه قول وی سبحانه الحر بالحر والعبد بالعبد مفسر قول وی ست النفس بالنفس ونیز
گویند قول وی وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا مفید آنست که این حکایت چیزی ست که او تعالی
از برای بنی اسرائیل در توریت مشروع کرده بود ومنجمله ادله جماعه آخر این حدیث ست
المسلمون تتکافأ دماؤهم وجوابش آنست که این حدیث مجمل ست وآیه مبین ولیکن میگویند
که آیه الحر بالحر والعبد بالعبد دال ست بمنطوق خود بر قتل حر بحر وعبد بعبد ونیست در وی
دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر بعبد مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده ست بمثل این مفهوم
او را قول بدان درینجا هم لازم ست وهر که اخذ بآن نه کرده او را قول باین مفهوم لازم نیست
وبحث درین مسئله در علم اصول محرر ست واستدلال کرده اند باین آیه قائلین قتل مسلم بکافر
وآن اهل کوفه وثوری ست زیرا که حر متناول کافر ست همچنانکه متناول مسلم ست وهمچنین

مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ٥ گویند
منسوخ ست بایہ استثنا بیت یعنی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ
عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ٥ واین درحقیقت از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ و ابن
العربی اعتنا بتجرید این قسم آیات که باستثنا یا غایت خاص شده اند نموده انها را جدا ساخته
ست سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اخبار ست
بآنکه کاتم احکام قرآن ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و
رهبان نصارا هستند کامر محمد صلی اللہ علیہ وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک
ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و رهبان نصارا هستند
کامر محمد صلی اللہ علیہ وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما وجب ست
و همین ست راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه خصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه از برای هر کاتم حق
نیست وَإِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استثنا ست از تائبین و مصلحین مفاسد اعمال خویش و مبینین
کتاب اللہ و سنن رسول وی صلی اللہ علیہ وسلم انتهی هفتم إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ
وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ط گفته اند منسوخ ست بسنت که دران بعض میته و
بعض دم را حلال فرموده گویم این نیز از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ و ادخالش دران
خطا ست شوکانی در فتح القدیر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث احل لنا
میتتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه والدارقطنی والحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر و مثل
حدیث جابر در عنبر که ثابت ست در صحیحین با قول وی سبحانه و تعالی أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ
الْبَحْرِ پس مراد بمیته درینجا میته بر ست نه میته بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات
بحر چه زنده و چه مرده و بعض بحرمت آنچه مشابه حیوان محرم بر ست و ابن حبیب در خنزیر
آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من ازان پرهیز میکنم و حرام نمی گویم و بر حرمت دم اتفاق
علما ست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقید زیرا که آنچه مخلوط بلحم باشد
حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی اللہ عنها روایت کرده که وی می پخت لحم را

می خفتند تا صبح روز دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی آن را
از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شده
که قدر صوم و وقت اوست چه حق تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان فرض کرده بود ایشان
آن را متغیر ساختند و گفته شد که در وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت
ست یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشته برین
امت صوم رمضان چنانکه بر من قبل ایشان نوشته بود و بر تقدیر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان
امساک از مفطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متعین
نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کریمه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ گفته این را ناسخ
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل و وطی بعد از
نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس
وجوب ست پس منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل از شرع بود و نیافتیم
دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای آنها و اگر تسلیم
کنیم پس بسنت باشد انتهی یازدهم وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ط فَمَن
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ ط وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَن شَهِدَ
مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ط یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشان را
میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را بآیه
مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در
اتقان گفته قیل منسوخ ست بآیه مذکوره و قیل محکم ست و لا مقدره و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر
ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی طعام مسکین پس دروی
اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه ست و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بفدیه همان
طعام ست و مراد بدان صدقه فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد چنانکه
آیه ثانیه را معقب تکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست در رخصت

عبد و انثی تتناول کافر ند مثل تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس
بالنفس چه نفس صادق ست بر نفس کافره و مسلمه هر دو و مذهب جمهور عدم قتل مسلم بکافر ست
و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر است و آن مبین مراد هر دو آیه است
و بحث دران طویل ست و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانثی و تقریر کرده اند
دلالت را بران مثل آنچه گذشت مگر وقتی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بدهند
و باین قائل ست مالک و شافعی و احمد و اسحٰق و ثوری و ابو ثور و رفته اند جمهور بقتل مرد
بزن بلا زیادت در دیت و همین ست حق و بسط این بحث در شرح منتقی ست **نهم** كُتِبَ
عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ؕ گفته اند منسوخ ست بآیه میراث و قیل بحدیث لا وصیة لوارث و قیل
باجماع حکاه ابن العربی و رفته است بنسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فتح
گفته گویم بلکه منسوخ ست بآیه يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و حدیث مذکور مبین او ست انتهی
و طاوس و قتاده و حسن بصری و غیرهم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن ست جمع میان وصیت
و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ جمله ئی بدان رفته
که محکم ست و گویند آیت اگرچه عام ست لیکن معنی او مخصوص ست و مراد بدان الذین
کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی ادر و پدر کافر که در رق ست و از اقربین سوای ورثه
ابن المنذر گفته اجماع کرده است هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم برانکه وصیت از برای
مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز ست و بسیاری از اهل علم بدان رفته که منسوخ ست
بآیه میراث یا حدیث مذکور تصحیح کرده اند آنرا بعض اهل حدیث و مروی ست بغیر یک وجه
و بعض اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده و ندب او باقی ست و این مروی ست
از شعبی و نخعی و مالک انتهی و تفصیل این مسئله در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کرده ایم
دهم كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ
یعنی نصاری العبد از افطار صوم باکل و شرب و جماع تا عشای آخره می پرداختند و چون

تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس
وغیرها ملاحظه کرده‌اند هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب داد انصاف داد و گفت اعتراض
شما بجاست و باین تقریب گرمجوشی نمود و مرا و علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف
اوائل تحصیل ست بعد ازان که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد که شمس الائمه برین ست
که همزهٔ اطاقت همزهٔ سلب ست و بعضی علما توجیه او را مستحسن داشته‌اند و بعضی دیگر اعتراض
متوجه ساخته انتهی و باقی حال عدم نسخ آیه راجح ست بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر
و قول و فعل جمعی از صحابه والله اعلم **دوازدهم** قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْتَدُوا گفته‌اند منسوخ ست بآیه فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ و بقوله قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار
علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدا را بر وجه مکافات پس ثانی ناسخ اول
باشد شوکانی در فتح القدیر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود قبل
از هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و قوله لَسْتَ
عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ و قوله ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نحو آن از آنچه در مکه نازل شده است
و چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مدینه امر فرمود او را خدای تعالی
بقتال و نازل شد این آیت و گفته‌اند اول آنچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ
يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نزول این آیه قتال با مقاتل
و کف از کافی میکرد تا آنکه فرود آمد آیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و قوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم ما عدای صبیان و نساء و رهبان و نحو ایشان
اند و این آیه را محکم غیر منسوخ قرار داده‌اند و مراد باعتدا نزدیک اهل قول اول مقاتله کسانی
ست که قتال نمیکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل
بسوی قتل غیر مستحق القتل ست منجمله مذکورین **سیزدهم** وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝
گفته‌اند منسوخ ست بآیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ یعنی در آیه اول نهی

در ابتدای فرض صیام بود بجهت آن که بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز
میخورانید صوم نمی گرفت باوجود طاقت بعده منسوخ شد و این قول جمهور ست و از بعض اہل علم
مرویست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست از برای شیوخ و عجائز خاصة وقتی که طاقت صیام بدون
مشقت نداشته باشند و این مناسب قرارت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمہور قوله
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ است و در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند ہر روز صاعی از غیر
گندم بدہد یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مُد فقط و نسخ قائل ست ابن عباسؓ و بخاری و مسلم از
حدیث سلمة بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ الخ هر که میخواست
روزه می نهاد و ہر که می خواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد بعد وی این آیه فَمَنْ شَهِدَ
مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علیؓ بن ابی طالب آورده که این آیه
در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی با فطار کند و بجای ہر صوم مسکینے را طعام
بخوراند و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیہقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن
مالکؓ از صوم یکسال قبل از موت خود پس جفنه از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام
خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباسؓ آورده اند که وی ام ولد حامل یا
مرضعه خود را گفت تو بمنزلہ کسی ہستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام و نیست قضا بر تو و ہم
عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی با ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دختران کہ حامل بود
ازو از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و ہر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعهٔ تابعین مرویست انتہی
میر غلام علی آزاد بلگرامی در مآثر الکلام نوشته اند که سید طفیل محمد بلگرامی میفرمودند حینی که من علامه مرحوم میر عبد الجلیل
بلگرامی با کبر آباد رفتیم و در مجلس نواب فضائل خان اول رتبه بار رسیدیم نواب با جماعه فضلا نشسته بود اتفاقاً در اثناء کلامی از زبان
نواب بر آمد که در آیه وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ بعضی مفسران لا تقدیر
کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست
ہمزهٔ افعال از برای سلب ہم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه ست حاضران ابن تحسین
وا کردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این توجیه بغایت مستقیم است
بشرطیکه معنی سلبی در اطاقت مسموع باشد چه ہمزه سلب در باب افعال سماعی ست نه قیاسی

گشت چنانکه ہر صوم بصوم رمضان و ہر قربان باضحیه و حق اینست که این نیز از باب نسخ نیست بلکه آیهٔ ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب بہ بیان مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم بیان ماذا ینفقون است و آن ہر خیرست که بکنند و گفته اند که سوال کردند از وجوہ بر که دران انفاق کنند و این خلاف ظاہرست **ہفتدہم** يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَافَّةً اخرجه ابن جریر عن عطاء بن میسرة یعنی در آیهٔ اول قتال با کفار در اشہر حرم ابتداءً حرام کرده بودند و آن ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم ست بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس رض و سفیان الثوری و لیکن در فوز الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال ست بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظہار مانع ست پس معنی او آنست که قتال در شہر حرام کبیر شدید ست و لیکن فتنه اشد از وست پس جائز باشد در مقابله آن و این توجیه ظاہر ست از سیاق وی کما لا یخفی انتہی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نزد جمہور آنست که شمای کفار قریش قتال ما را در شہر حرام امر عظیم میدانید حال آنکه آنچه شما می کنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام و اخراج اہل حرم از حرم اکبرست در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاہد این معنی ست زیرا که این سوال از ایشان بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد از سریهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مراد بفتنه کفر ست یعنی کفر شما اکبرست از قتلی که ازان سریه واقع شد **ہیجدہم** يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَا اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ یعنی در آیهٔ اول فرموده که در خمر اثم و نفع ہر دو ست و تصریح بتحریم نکرد بعده در آیهٔ ثانی امر فرمود باجتناب ازان و در آخرش گفته فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ یعنی باز آئنده از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد که اول منسوخ ست بثانی و احمد و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابو داؤد و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم و صححه و ضیاء در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اَللّٰهُمَّ بَيِّنْ لَنَا فِي الْخَمْرِ بيانا شافيا فانها تذهب بالمال والعقل پس نازل شد آیهٔ مذکور

کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریمش منسوخ شد
و قتال با آنها ابتداءً هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف
کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن رفته که محکم ست و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد
ازان که تعدی کند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقاتله جائز ست
و همین ست حق و گروهی گفته منسوخ ست بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمع میان این
هر دو ممکن ست به بنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم
و مؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم انها لم تحل لاحد قبله وانها احلت لی ساعة
من نهار و این در صحیح ست و احتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه وسلم
برای ابن خطل و وی متعلق بود باستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده
که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود **چهاردهم** فَإِنِ
انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال
ایشان گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال
شما و در آیند در اسلام پس شما هم در گذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و بر آمده قتال او حلال
نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ ست و هو الحق **پانزدهم** وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ
حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهٗ گفته اند منسوخ ست بقوله فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيْضًا اَوْ بِهٖٓ
اَذًى مِّنْ رَّاْسِهٖ فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ یعنی در آیه اول نهی کرده اند
از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل خود و در آیه ثانی از برای بیمار و صاحب اذی مباح کردند
بفدیه و حق این ست که آیه مذکوره از جنس مخصوص باستثنا ست کما رواه ابوداؤد عن ابن
عباس رضی الله عنه از باب منسوخ و شمار کردن او در منسوخات خطا ست **شانزدهم** يَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا
يُنْفِقُوْنَ قُلْ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ
السَّبِيْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه که در سورهٔ برائت ست اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰكِيْنِ
یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق و تصدق بر والدین و اقربین بعده در آیه ثانی مصرف
زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بزکوة منسوخ

منجملهٔ آنها هستند بستر آمد آیهٔ مائده وخاص کرد کتابیات را ازین عموم واین محکی ست از ابن عباس رض ومالک وسفیان بن سعید وعبدالرحمن بن عمرو اوزاعی وگروهی بآن رفته کراین آیه ناسخ آیهٔ مائده هست وحرام ست نکاح کتابیات ومشرکات واین یکی از دو قول شافعی ست وبدان قائل ست جماعتی از اهل علم وجوابش آنست که سورهٔ بقره اول چیزیست که نازل شده ومائده آخر چیز نیست که فرود آمده وقول اول راجح ست وقائل ست بآن عثمان بن عفان وطلحه وجابر وحذیفه وسعید بن المسیب وسعید بن جبیر وحسن وطاؤس وعکرمه وشعبی وضحاک چنانکه نحاس وقرطبی از ایشان حکایت کرده اند وهم حکایت کرده هست آنرا ابن منذر از مذکورین وزیاده کرد عمر بن الخطاب رض را وگفت صحیح نیست از هیچ یکی از اوائل که وی آنرا حرام کرده باشد وبعض اهل علم گفته اند که لفظ شرک تناول اهل کتاب نیست بقوله تعالی مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وقال لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ وبرفرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص باشد بآیهٔ مائده کما قدمنا انتهی ومجوسیات را حکم کتابیات ست لقوله صلی الله علیه وآله وسلم سنوا بهم سنة اهل الکتاب **بست ویکم** وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی در ابتدای اسلام رجوع میکرد شوی ونکاح می نمود با مطلقهٔ ثلاث واربع وزیاده بران چون آیهٔ ثانی فرود آمد حکم نکاح ورجعت مذکور منسوخ شد حالا زوج را نمیرسد که او را باز نگیرد تا وقتی که زن مذکور نکاح با دیگری نکند واو بعد از دخول نگذارد پس حکم نکاح بعد یک طلاق ودو طلاق باقی ماند وبعد سه طلاق منسوخ گشت ونزد گروهی این آیه منسوخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام ست از مطلقهٔ ثلاثه وغیرها پس قوله أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حکم تخصیص باشد از برای عموم قوله وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ وهمین ست راجح **بست ودوم** وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا گویند

یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت
اللّٰهم بیّن لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیه دیگر که در سورهٔ نساء ست فرود آمد یعنی یاایها الذین
امنوا لا تقربوا الصلوٰة وانتم سکاریٰ پس ندامی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت
نماز که نزدیک نشود بصلوٰة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللّٰهم
بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتے که در مائده ست نازل شد و عمر رض را طلبیده بروی بخواندند
چون بقوله فهل انتم منتهون ہ رسید عمر رض گفت انتهینا انتهینا و ابن ابی حاتم از انس
آورده که گفت بودیم ما می نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از ان آنچه
نفع دهد ما را پس نازل شد در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللّٰهم انتهینا
و بعضے ہم ازین آیه تحریم فهمیده اند درینصورت منسوخ نخواهد بود و آیات دیگر مؤکد و مفسر وے
باشند واللہ اعلم **نوزدہم** یسئلونک ماذا ینفقون ہ قل العفو ہ گویند مراد بعفو فضل
ست یعنی اموال زائد پس بودند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزود از قدر قوت و این شاق
بود بر آنها پس منسوخ شد بآیه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
و این آیه صحیح ست در ایجاب زکوٰة و مجمل ست در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا
سنت باوضح بیان در ذہب و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل
و تیسیر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود دران
حیاتهای شمار انفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقه عیال و جمهور علما گفته اند که مراد نفقات
تطوع ست و گفته شده که این آیه منسوخ ست بآیه زکوٰة مفروضه و گفته اند محکم ست و در مال
حق ست سوای زکوٰة انتهی و ہمین ست راجح **بستم** ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند
منسوخ ست بآیه که در سورهٔ مائده ست والمحصنٰت من المؤمنٰت والمحصنٰت من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نهی ست از نکاح مشرکات و مراد
بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام ست کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک
اند قالت الیهود عزیر ابن اللہ وقالت النصاری المسیح ابن اللہ ط و اختلاف کرده اند
اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات

فصال صبی از مدتی بیش از دو سال نیست گناه بر ایشان زیرا که او تعالی مدت حولین را مقید
با تمام رضاعت فرموده **بست و چهارم** وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ
أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه يَتَرَبَّصْنَ
بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا در آیهٔ اول حکم یک سال بود و در آیهٔ ثانی حکم چهار
ماه و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر
ست در حکم در اتقان گفته وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومی
منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث ولا سکنی انتهی در فوز کبیر نوشته این منسوخ ست چنانکه
گفته نزد جمهور مفسرین و ممکن که چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت و واجب
نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین ست ابن عباس رض و این توجیه ظاهر ست از آیه
انتهی شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند سلف و آنانکه متبع ایشان اند از مفسرین
درین آیه که محکم ست یا منسوخ جمهور گویند منسوخ ست به أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا و وصیت
که دران مذکور شده منسوخ ست بآنچه فرض گردانیده ست خدا برای زنان از میراث و ابن
جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم ست نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت ست
و هفت ماه و بست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده
و زن مختار ست خواه سکونت کند در وصیت و خواه بیرون رود و ابن عطیه و قاضی عیاض
گفته اند که اجماع منعقد ست بر آنکه حول منسوخ ست و عدت او همین چهار ماه و ده روز ست
وقد اخرج عن مجاهد ما اخرجه ابن جریر عنه البخاری فی صحیحه **بست و پنجم** لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ در آیه اول
نفی اکراه کفار بر اسلام بود و در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگرچه باکراه باشد
شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قولها اول آنکه منسوخ ست زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و راضی نشد مگر بر
اسلام و ناسخ وی قوله تعالی ست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وقال تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً واعلموا

منسوخ ست بقوله اِلَّآ اَنۡ یَّخَافَآ اَلَّا یُقِیۡمَا حُدُوۡدَ اللّٰهِ ؕ یعنی در آیه اول که در باب خلع
وارد ست تحریم اخذ مال از انها بیان فرمودند بعده آنرا بتحلیل اخذ منسوخ ساختند ولیکن
در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا باشد
حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه زنان خود را داده ست از مهر بر وجه مضاوت بگیرد مگر آنکه
بترسد از اقامت حدود خدا که برای شوی و بانوی مقرر کرده ست از حسن عشرت و طاعت
و وفا بدان بر ایشان واجب نموده که درینصورت اگر مرد چیزی از زن گیرد یا زن چیزی
باو دهد و ببذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست و این خلع ست و جمهور بسوی
جوازش رفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و ابن منذر از بعض اهل علم حکایت کرده که
حلال نیست او را آنچه از زن گرفته و جبر کرده نشود برد نمودن آن شوکانی گوید این قول
در غایت سقوط است و محکی ست از بکر بن عبدالله المزنی که وی گفت این آیت منسوخ
ست بقوله تعالی فی سورة النساء وَاِنۡ اَرَدۡتُّمُ اسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٍ مَّكَانَ زَوۡجٍ ۙ وَّاٰتَيۡتُمۡ
اِحۡدٰىهُنَّ قِنۡطَارًا فَلَا تَاۡخُذُوۡا مِنۡهُ شَيۡــًٔا ؕ اَتَاۡخُذُوۡنَهٗ بُهۡتَانًا وَّاِثۡمًا مُّبِيۡنًا ۝
و این قول خارج از اجماع ست و نیست تنافی میان هر دو آیت واختلاف کرده اند اهل علم
در آنکه چون بطلبد زوج از زن زیاده بر آنچه بوی داده ست از مهر وغیره و وی بدان راضی
گردد آیا جائز ست یا نه پس ظاهر قرآن در جواز ست بنابر عدم تقیید آن بمقدار معین
و باین قائل ست مالک و شافعی وابو ثور و مروی ست مثل آن از صحابه و تابعین وطاؤس
و عطا و احمد واسحق گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آورده وهو الصواب والله اعلم به **بست وسوم** وَالۡوَالِدٰتُ يُرۡضِعۡنَ
اَوۡلَادَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِ لِمَنۡ اَرَادَ اَنۡ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ ؕ گویند منسوخ ست بآیه
فَاِنۡ اَرَادَا فِصَالًا عَنۡ تَرَاضٍ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا ؕ یعنی درین آیه نسخ
حولین کاملین ست اما صحیح آن ست که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مؤید آنست
قوله لِمَنۡ اَرَادَ اَنۡ يُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ ؕ شوکانی گفته درین لفظ دلالت ست بر آنکه ارضاع
حولین محتوم نیست بلکه تمام ست و جائز ست اقتصار بر کمتر از آن ولهذا فرمود پس اگر خواهند

انصار ما ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق ست
و افضل ست از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت
ضرورست که ما آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرزندان ایشان را مخیر گردانید و اکراه بر اسلام نکرد و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه
بر اسلام نیست وقتیکه بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اما اهل حرب پس آیه اگرچه شامل
ایشان ست زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست
نه خصوص سبب را لیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام
انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه **بست و ششم** وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ ست
بآیه فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ یعنی در آیه اول اشهاد را واجب
کرده بودند بر مبایعت و درین آیه آنرا برانداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم ست
منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت ست وجوبا الآن نیز بر مبایعت و اکثر مفسرین برآنند
که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه
اشهاد واجب ست یا مندوب ابوموسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب
و جابر بن زید و مجاهد و داود بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب ست و ترجیح داد آنرا طبری و
شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او بآن رفته که مندوب ست و این خلاف میان
ایشان در وجوب اشهاد بر بیع ست بآیه وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و نیست فرق میان این امر و میان
قول وی وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ پس لازم ست قائلین وجوب آنرا در بیع قول
بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما مر بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن
با و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بر آن بنا بر امانت پس باید که بدهد
مؤتمن یعنی مدیون امانت را یعنی دین او را که بر وی ست انتهی و این ناظر ست در عدم نسخ
آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره است که اشهاد در ان کافی ست و گفته اند
هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ارفع ست از برای ماده خلاف و اقطع ست از برای
منشاء نزاع **بست و هفتم** وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ

إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ و قال سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ
و باین رفته اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست و نازل شده است در اہل کتاب
خاصۃً و آنہا اکراہ کرده نشوند بر اسلام چون خواہند که جزیه دہند و باج گذارند بلکه مکره اہل اوثان
اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک
قول سوم آنکه این آیه در انصار است خاصۃً قول چہارم آنکه ہر که اسلام آورده است زیر سیف او را
مکره نگویند زیرا که اکراه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق اسیران اہل کتاب وارد شده است
که بر ایشان جبر بر اسلام نه کنند ابن کثیر گفته یعنی اکراه نکنند ہیچ یکی را به دخول در دین اسلام
زیرا که وی روشن و ظاہر است و دلائل و براہین آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست
که کسی را اکراه بر در آمدن دران کرده آید بلکه ہر کرا خدا تعالیٰ راه نماید و سینهٔ او بران کشاده
سازد و بصیرت او را روشن گرداند دران در آید بر بینه و بصیرت از کار خود و ہر کرا سبحانه
نابینا و کور سازد و مہر بر گوش و بصری زند وی را دخول در دین باکراه و قسر و جبر مفید نیست
و این صالح آنست که قول ششم باشد و در کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نه کرده است
او تعالیٰ امر ایمان را به جبر و قسر بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل اوست قوله تعالیٰ
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشان را بر ایمان ...... و لیکن
وی این کار نه کرد بلکه بنای امر بر اختیار نہاد و این صالح آنست که قول ہفتم باشد و آنچه
لائق اعتماد باشد و وقوف نزد وی متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده
محکم غیر منسوخ است و آن اینست که چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عہد می بست
که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یہودی سازم چون یہود بنی النضیر جلای وطن
کرده شدند در ایشان اولاد و ابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس این
آیه فرود آمد اخرجه ابو داؤد و النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه
و البیہقی فی السنن و ایضاً فی المختارة عن ابن عباس رض و وارد شده است این قصه بوجوه
متعدده حاصلش ہمان است که ابن عباس رض ذکر کرده با زیادت متضمن این معنے که گفتند

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. پس چون قوم این آیه را فرو خواندو زبانهای ایشان بدان نرم شد حق تعالی در پس آن این کریمه فرو دآورد آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وچون این را بجا آوردند او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا الی آخرها نازل فرمود واخرج احمد ومسلم والترمذی والنسائی وابن ماجه وابن جریر وابن المنذر والحاکم والبیهقی عن ابن عباس مرفوعًا نحوه وزیاده کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا وگفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا گفت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیه گفت قد فعلت واین قصه مرویست از ابن عباس رض بچند طریق وبخاری وبیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم آورده که إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ نسخ کرده است این را آیتی که بعد اوست وگمان آنست که صحابی مذکور ابن عمر رضی الله عنه باشد وعبد بن حمید وترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده وهمچنین سعید بن منصور وابن جریر وطبرانی از ابن مسعود مانند آن واخرج ابن جریر عن عائشة نحوه ایضًا وبمجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت سعید بن منصور وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم از ابن عباس رض که این آیه در کتمان شهادت است چه اگر درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشوار نمی شد وبعد ازین احادیث مصرحه بناسخ ومنسوخ مجال مخالفت باقی نیست ومؤید اوست حدیث ابی هریره رض در صحیحین وسنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به وابن جریر از عائشه آورده که گفت کل عبد هم بسوء ومعصیة وحدث نفسه به حاسبه الله فی الدنیا یخاف ویحزن ویشتد همه لا یناله من ذلك شیء کما هم بالسوء ولم یعمل منه بشیء واخرج سعید بن منصور وابن جریر عنهما نحوه واحادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست واخرج ابن جریر عن ابن عباس رض قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما اسررتم فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت واعذب من شئت واین

گفته اند منسوخ ست بآیه لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیه اول محاسبه بر خواطر
قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات ازان ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف
فوق الطاقه مرفوع شد در فوز الکبیر گفته این از باب تخصیص عام ست آیه متاخره مبین آن ست
یعنی مراد خبر نیست که در نفسهای شما ست از اخلاص و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار
نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان ست انتهی و برین تقدیر آیه مذکوره غیر منسوخ باشد
و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر چهار قول اول آنکه اگرچه آیه عام ست اما مخصوص ست
بکتمان شهادت و کاتم محاسب ست بر کتم آن برابر ست که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت
ظاهر کند یا ظاهر نکند و این مرویست از ابن عباس رض و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بآنچه در
آیت ست از عموم لفظ و نیست صالح بآنکه مختص باشد بآنچه متقدم ست برین آیه از نهی از کتم
شهادت قول دوم آنکه آیه مذکوره مختص ست بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک
والیقین و این قول مجاهد ست و این در حقیقت تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم
ست و عام و لیکن عذاب بر آنچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را طبری از قومی
حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَّشَاءُ مختص ببعض نمیتوان شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول
ابن مسعود رض و عائشه رض و ابو هریره رض و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است
و مرویست از ابن عباس رض و جماعه از صحابه و تابعین و همین ست حق در آنچه بیاید از تصریح
بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که ان الله غفر لهذه الامة ما حدثت به انفسها
احمد و مسلم و ابوداود در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره رض روایت
کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ الآیة سخت آمد بر اصحاب رسول صلعم خدا و آمدند نزد آنحضرت صلعم
و بزانو نشستند و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز
و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقت آن نداریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود میخواهید که بگوئید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بلکه بگوئید سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا

این از قتاده و ربیع و ابن زید و گفته اند که قوله اتقوا الله حق تقاته مبین ست بقوله ما
استطعتم و این اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن ست پس همین
اولی باشد و مؤید اوست روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله
سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن حق تقاته ان تجاهد وافی الله حق جهاده و
لا تاخذهم فی الله لومة لائم ویقوموا لله بالقسط ولو علی انفسهم واباءهم وابناءهم
انتهی کلامه و گرامی برادر فضیلت آگین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی رح گفته آنچه جزم
کرده اند بدان محققین و صحیح و صواب ست آنست که قوله فاتقوا الله ما استطعتم مفسر و
مبین مراد قول اوست زیرا که تکلیف نمی کند او تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال
لا یکلف الله نفسا الا وسعها وقال فی آیة اخری وما جعل علیکم فی الدین من حرج
انتهی و لهذا در کتب عقاید نوشته اند الفعل مع الاستطاعة **سورة النساء** این سوره
تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شده آن
قوله تعالی ست ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و درین سوره نزد
اکثر اهل علم سه آیت منسوخ ست و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بست و چهار اول واذا
حضر القسمة اولوا القربی والیتمی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم
قولا معروفا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن
تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز الکبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه محکم ست و امر از برای
استحباب ست و این اظهر ست انتهی و در فتح القدیر گفته مراد بقرابت و درین آیه غیر ورثه اند و بغیر
یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی
بآن رفته که آیه محکم ست و امر برای ندب و دیگران گویند منسوخ ست بقوله یوصیکم الله
فی اولادکم و اول ارجح ست زیرا که مذکور در آیه غیر وارثین اند و آنچه بآنها داده میشود
منجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بعضی ورثه گیرند که
درین صورت برای نسخ وجهی ست و گروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست
بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی ست پس نزد بسوی ندب

مدفوع ست تا آنچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی رحـ و از اینجا معلوم شد که نسخ آیهٔ مذکوره بتفسیر
مرفوع ثابت نیست و ورود آن در حدیث نفس ست نه در غیر آن پس تاویلی که از فوز الکبیر نقل
کرده شد اگرچه محملی حسن دارد اما مدفوع ست بمرفوع والله اعلم بالصواب **سورهٔ**
آل عمران مدنی ست قرطبی گفته باجماع واخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن
عباس رض و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست نا نسخ دران **اول**
وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی در آیهٔ اول اقتصار کردند
بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ
ست زیرا که ابلاغ ترک قتال نمیخواهد **دوم** كَيْفَ يَهْدِي اللهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا
اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گفته اند منسوخ
ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی مضمون
آیهٔ اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول توبهٔ مرتد چون رجوع کند
بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا است
نه از جنس نسخ ولهذا اکثر مفسرین تعرض بذکر نسخ وی نکرده اند **سوم** يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا
اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیهٔ اول
آنکه بترسید از خدا حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست
و این خارج از طاقت باشد پس در آیه ثانی آنرا باستطاعت مقصور فرمودند و برآنچه زیر طاقت
داخل است فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ ست و گفته اند بلکه محکم ست و نیست درین
سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ دران جز همین آیت قاله مقاتل در فوز الکبیر گفته مراد حق ترسیدن
در شرک و کفر ست و مراد آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو نتواند
کرد تیمم کند و هر که نماز ایستاده نتواند نشسته بگذارد و این وجه ظاهر ست از سیاق
آیه وهو قوله وَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند
که چون این آیه فرود آمد گفتند ای رسول خدا کدام کس قوت این کار دارد و شاق آمد بر ایشان
این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس منسوخ گشت این آیه و مروی ست

بود پستر منسوخ شد بآیۂ مذکوره وبعض اہل علم بآن رفتہ اند کہ حکم حبس واذی باقی ست
باجلد زیراکہ تعارض نیست میان ہردو بلکہ جمع ممکن ست ومراد بسبیل ہمان ست کہ در حدیث
صحیح عبادہ آمدہ خذوا عنی الی اخرہ پنجم وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا گفتہ اند
منسوخ ست بآیۂ نور یعنی اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي الخ حاصل آنکہ در ابتدای اسلام حکم ایذا وملامت
ہر دو بود وبعدہ بجلد در بکر ورجم در ثیب بنسخ پذیرفت وبعضی گفتہ اند نزول وی در لواطت
بعدہ منسوخ شد بقتل ہردو ودر کیفیت قتل اختلاف فقہاست در فتح القدیر گفتہ آیۂ اولی یعنی
واللاتی درحق نساست خاصۃ محصنات باشند یا غیر آنہا واین دوم درحق رجال ست خاصۃ
وآوردن صیغہ تثنیہ برای بیان دو صفت مردان ست یعنی محصن وغیر محصن پس عقوبت
نسا حبس ست وعقوبت رجال اذی واین مختار نحاس ست وآنرا از ابن عباس روایت
کردہ وقرطبی آنرا از مجاہد وغیرہ آوردہ ومستحسن گفتہ وسدی وقتادہ وغیرہما گفتہ اند کہ آیۂ اولی
در نسای محصنات ست ومردان محصن ہم دران داخل اند وآیۂ ثانی در رجل بکر وزن بکرہ
ورجحہ الطبری وضعفہ النحاس واختلاف کردہ اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ وتعییر گفتہ اند وبعضی
سب وجفا بدون تعییر وبعضی نیل بلسان وضرب بنعال وقومی گفتہ اذی منسوخ ست مثل
حبس وگفتہ اند منسوخ نیست چنانکہ در حبس گذشتہ **ششم** قولہ تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى
اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ گفتہ اند منسوخ ست بکریمہ
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّاٰتِ حَتّٰٓى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ اِنِّىْ تُبْتُ الْـٰٔنَ وَلَا الَّذِيْنَ يَمُوْتُوْنَ وَهُمْ كُفَّارٌ یعنی در آیۂ اول فرمودند توبہ کسی مقبول
است کیلی تاخیر وتسویف زود تائب شود ودر آیۂ ثانی فرمودند کہ ہرکہ پیش از نزع توبہ نکرد
ودر وقت نزع تائب شد توبۂ او نامقبول ست بعدہ این حکم منسوخ شد بآیۂ اَلَمْ يَعْلَمُوْٓا اَنَّ
اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ یعنی وقت نزع وقبل غرغرہ وقبل رویت اعوان ملک الموت
ہم مقبول ست وبعد اینہا مقبول نیست وبعضی از مفسرین گفتہ اند یعنی مقبول ست از مسلمان
نہ از کافر مثل ایمان فرعون ونزد بعض این آیہ غیر منسوخ ست زیراکہ جمع میان آنہا ممکن ست
عبد بن حمید وابن منذر وابن ابی حاتم از ابی العالیہ در قولہ اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ

مگر بقرینه و ضمیر در قول وی منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة و گفته اند بسوی
متروکه و قول معروف قول جمیل ست که دران بر کسیکه رضخی ازین قسمت باو رسیده منت واذی
نیست انتهی **دوم** وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ه گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ
جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ط و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی
در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود نزد مروی وقت موت او
و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که بترسد از خدا
و موفق و مسدد سازد او را برای صواب و نگران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد
در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت بر آنها و این تفسیر بچند طریق مروی ست و لهذا بسیاری
از اهل علم آیه مذکوره را منسوخ نشمرده اند و هو الحق **سوم** إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ط گویند منسوخ ست بقوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى ط
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ط و پیش جمعی از علما محکم ست و جمع میان هر دو ممکن چه نهی از اکل
اموال یتامی مبنی بر ظلم ست پس در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف **چهارم** وَاللَّاتِي
يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ ج فَإِنْ شَهِدُوا
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
گویند منسوخ ست بآیه نور ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ دران بلکه ممتد ست
تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرمود که سبیل موعود کذا و کذا
ست انتهی گویم بعضے گفته اند که منسوخ ست بآیه الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این
آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر ست و رجم اگر ثیب محصن ست
و بعضی گفته اند منسوخ ست بسنت و هو قوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی فقد جعل الله
لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام والثیب بالثیب الرجم پس حکم حبس
و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در اول اسلام

از ابن عباس جواز متعه دبقای او برہم مروی ست رجوع وی ازان نزد رسیدن ناسخ
دقائل ست بجوازش جمعی از روافض و نیست اعتبار باقوال ایشان و بعضی متاخرین تشکیک
کلام برین مسئله و تقویت مجوزین آن جان خود را در تعب انداخته اند این جای بطلان اوی
نیست در شرح منتقی بابطال شبهه متمسک بجواز بتطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام الشوکانی
یازدہم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ
تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ الآیه یعنی در آیه اول نهی کردند از اکل بعض اموال
بعض را مگر بطریق تجارت و بودند قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می آمیختند طعام رفقا را
در سفر و میخوردند از ان همگنان و چون این آیه فرود آمد تحرج کردند از مواکلت اعمی و اعرج
و مریض پس این آیه دیگر نازل شد و دران رفع کردند حرج را ابن جریر از عکرمه و حسن
در آیه مذکوره روایت کرده که تحرج و تنگی می کردم دارانکه بخورد نزد یکی بعد از نزول این
آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیه سوره نور وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ و نزد اکثر
اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم ست و حکم او باقی ست و اکل بباطل منهی عنه است و آن
اکلی ست که شرع بدان وارد نشده و آنچه دران شرع وارد ست آن باطل نیست بلکه حق ست
پس داخل نباشد در آیه مذکوره و لهذا سیوطی بسند صحیح از ابن مسعود رض در آیه مذکورآورده که گفت
انها محکمة ما نسخت ولا تنسخ الی یوم القيامة منجمله باطل ست بیوعاتی که نهی کرده است
شرع ازان دوازدهم وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ الآیه گفته اند منسوخ
ست بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنی در ابتدای اسلام دو کس باهم عقد
موالات می بستند و عهدی می کردند که هر که پیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا
آیه مذکوره آنرا نسخ نمود و در فتح القدیر زیر کریمه وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ الآیه گفته یعنی از برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک و والی میراث او میشوند
و گفته اند این آیه منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و گفته اند بعکس بخاری
ابن جریر و جمهور بآن رفته اند که ناسخ آن قوله و اولو الارحام الخ ست یعنی از برای هر یکی عصبه

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین ست و در قوله ست التوبة گفته که این از برای
منافقین ست و در قوله ولا الذین یموتون گفته این از برای مشرکین ست هفتم
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا
بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ گفته اند منسوخ ست بآیه إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ واین
درحقیقت استثناست نه نسخ ولهذا ابن عباس رض گفته هی محکمة لم تنسخ ذکره علی الهمدانی فی ناسخه
هشتم وَلَا تَنْکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
واین نیز استثناست نه نسخ مثل آیه سابقه پس هر دو محکم باشند غیر منسوخ نهم وَأَنْ تَجْمَعُوا
بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ واین نیز از باب تخصیص ست
مثل آیات سابقه نه از جنس تنسیخ وآیه کریمه بعموم خود شامل هر دو خواهر ست آزاد باشند
یا کنیز دهم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً گفته اند منسوخ ست
بقوله وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن ومجاهد وغیرهما گفته معنی آیت
که زنانی که از ایشان انتفاع وتلذذ بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده اید مهور ایشان بایشان بدهید
وجمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه ست که در صدر اسلام بود بعده نهی عنه شد چنانکه در
صحیحین ست از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة
وعن لحوم الحمر الانسیة یوم خیبر ودر صحیح مسلم ست از سبرة بن معبد جهنی از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود روز فتح که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع
من النساء والله قد حرم ذلك الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شئ فلیخل
سبیلها ولا تاخذوا مما آتیتموهن شیئا ودر لفظی از مسلم آمده که این در حجة الوداع بود
پس این اخبار ناسخ آیه مذکور اند وسعید بن جبیر گفته ناسخش آیه میراث ست زیرا که ورا متعه میراث
نیست وعائشه رض وقاسم بن محمد رض گفته اند که تحریم ونسخ متعه در قرآن ست وذلك قوله تعالی
وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الخ وزنیکه مستمتعه ست نه از ازواج ست ونه از ملک یمین
زیرا که شان زوجه آنست که وارث شود ووارث او شوند ونیست مستمتع بها این چنین ومردی ست

ولیکن این نیز از باب تخصیص ست نه از نسخ **نوزدهم** اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ الخ گفته اند منسوخ
ست بآیهٔ سیف ابوداؤد در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم ونحاس وبیهقی در سنن از
ابن عباس رض آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیهٔ برارت فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وبعضی گفته اند منسوخ ست باجماع وبسیاری از اهل علم بعدم
نسخش رفته واز باب تخصیص شمرده **بستم** فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ سیف اخرجه عبدالرزاق وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم عن قتاده
وهم ابن جریر از حسن وعکرمه درین آیه آورده که گفت نسختها برارة ولیکن نزد اکثر مفسرین
غیر منسوخ ست **بست ویکم** سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِيْنَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّاْمَنُوْكُمْ گفته اند منسوخ
ست بآیهٔ سیف **بست ودوم** فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ واکثر اهل علم بعدم نسخ وی رفته اند
بست وسوم وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ خٰلِدًا فِيْهَا
وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهٗ وَاَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِيْمًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سورهٔ نساء
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ وبعضی گویند منسوخ ست
باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند علما در آنکه قاتل
عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند درین آیه
علمای اهل کوفه پس سوار شدم وکوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس رض وپرسیدم
اورا ازین آیت گفت این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد ونسخ نکرد آنرا هیچ شیئ ومانند آن نسائی
هم روایت کرده ازوی واز زید بن ثابت ومنجمله کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابوهریره
وابن عمر وابوسلمه وعبید بن عمیر وحسن وقتاده وضحاک بن مزاحم اند نقله ابن ابی حاتم عنهم
ورفته اند جمهور بسوی قبول توبهٔ وی واستدلال کرده اند بمثل قوله تعالی اِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّاٰتِ ط وقوله هُوَ الَّذِيْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وقوله وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ
وگفته اند جمع هم ممکن ست میان آیهٔ نساء که همین ست وآیهٔ فرقان پس معنی آن هر دو چنین
باشد که فجزاؤه جهنم الا من تاب لاسیما وسبب متحد ست که قتل باشد وهم موجب متحد

گردانیدیم که آنچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که ظاهر
آیه آن ست که میراث از برای موالی ست و بر و صله از برای مولی الموالات و نیست نسخ انتهی
سیزدهم وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ
الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ
لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط یعنی این آیه در حق منافقین ست که در
دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و درینجا میان
فقها اختلاف ست و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست ولکن مقصور ست استغفار
نبوی صلعم بر حیات شریف و بعد از ممات خود استغفار روا داشته پس دران بر سفر از برای
مجرد زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور حجت نباشد چهاردهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ط گفته اند منسوخ ست بآیه مَا كَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ط یعنی در آیه اول حکم نفر بجمیع مومنین بود و درین آیه ببعض پس
آخر ناسخ اول باشد شوکانی گفته گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا
وقوله تعالى إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ وصحیح آنست که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی ست
که دران حاجت نفور همگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض دون بعض ست انتهی پانزدهم
وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ط گفته اند این آیه منسوخ ست بآیه سیف یعنی فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ شانزدهم فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط گفته اند منسوخ
ست بآیه سیف هفدهم فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ج لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول
خدا را بجهاد و اگرچه تنها قتال کند زیرا که از برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر لفظ همین ست
لیکن در خبرے نیامده که قتال صرف بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود نه بر امت پس هرچند
خطاب در لفظ مر او راست اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم و هر واحد از امت تو باید
که قتال کند در راه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد نه منسوخ هیجدهم فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ

بعده منسوخ گشت بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وقوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا وقوله صلی الله علیه وسلم لا یحجن بعد العام مشرك عبد بن حمید
وابوداؤد در ناسخ وابن جریر وابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه
وقومی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم ست و در حق مسلمین ست و در فوز الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن
ناسخ برای او ونه در سنت صحیحه ولیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام اشد التغلیظ ست
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرموده دماؤكم واموالكم حرام عليكم كحرمة
يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا انتهی گویم و مؤید این ست روایت
ابوداؤد ونحاس در ناسخ از ابی میسره عمرو بن شرحبیل که گفت منسوخ نشد از مائده هیچ
شئ یعنی تمام او محکم ست وكذا اخرجه سعيد بن منصور وابن المنذر عنه وكذا اخرجه عبد بن حميد
وابوداؤد في ناسخه وابن المنذر عن الحسن البصری در روایت کرد ابو عبید از ضمره بن حبیب
وعطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مائده آخر قرآن ست اندر وی تنزیل
پس حلال کنید حلال او را و حرام سازید حرام او را **دوم** فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ گفته اند
منسوخ ست بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبآیه سیف نیز یعنی
در نخستین آیه حکم عفو و اعراض بود از قتال یهود که ایذا میدادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
و درین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند و جمعی گفته اند که منسوخ
نیست بلکه خاص ست بمعاهدین پس محکم باشد **سوم** اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِيْنَ يُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَ
رَسُوْلَهٗ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُّقَتَّلُوْٓا اَوْ يُصَلَّبُوْٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ
مِّنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ
اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَيْهِمْ وگفته اند محکم ست نه منسوخ واز باب تخصیص باستثنا ست شوکانی
گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش جمهور گویند در عرنیین فرود آمده و مالک و شافعی و
ابوثور و اصحاب الرای گفته اند در حق مسلم راهزن و ساعی در ارض بفساد نازل شده ابن
منذر گفته قول مالک صحیح ست و ابوثور گفته قول وی اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا دلیل نزولش در
غیر اهل شرک ست زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه وی ما هی اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم

که توعد باشد بعقاب و استدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عبادة بن الصامت که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود تبایعون ان لا تشرکوا باللہ شیئًا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التی حرم اللہ الا بالحق بعده فرمود فمن اصاب من ذلک شیئا فستره اللہ فهو الی اللہ ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه و بحدیث ابی ہریرۃ در صحیح مسلم وغیرہ در حق قاتل صد نفس و جماعتی که ابو حنیفہ و صحاب او و شافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل عمد تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه و در شرح منتقی متمسک ہر فریق واضح کرده ایم وحق این ست که باب توبه مغلق نشده بلکه مفتوح ست برای قاتل صد و چون شرک که اعظم ذنوب و اشد اوست بتوبه الی اللہ محو شود و از صاحبش خروج از آن و دخول در باب توبه مقبول باشد بما دون او از معاصی که قتل عمد ہم منجمله آنست چه رسد لیکن در توبه قاتل عمد لابد ست از اعتراف بقتل و تسلیم نفس خودش برای قصاص اگر واجب ست و تسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی متمکن تسلیم کل یا بعض او باشد و اما مجرد توبه وی با عزم عدم عود بسوی قتل احدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول او و اللہ ارحم الراحمین ہو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فیه یختلفون ۰

بست و چہارم اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۚ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیْرًا ۙ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوْا دِیْنَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ ؕ و این در حقیقت از باب تخصیص باستثنا ست نیست از نسخ در چیزے

سُوْرَۂ مَائِدَہ

قرطبی گفته این سوره مدنی ست بالاجماع انتهی و در وی از منسوخات نزد بعضی یک آیت و نزد بعضی ۲ و نزد بعض ۳ و نزد بعض ہفت و نزد بعض ۹ آیت ست و وی آخر سورت ست که در مدینه فرود آمده یا در حجۃ الوداع میان مکه و مدینه **اول** یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلَآئِدَ وَلَآ آٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ؕ گفته اند منسوخ ست بآیہ سیف زیرا که مشرکین حج و عمره می کردند و ہدی میفرستادند پس مسلمانان خواستند که ایشان را تاراج و غارت کنند پس این آیه در نہی از آن نازل شد و

از ابلاغ ست یا معنی آن ست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند و اطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان ست و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و ما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالی والله اعلم **ششم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ گفته اند منسوخ ست آخرا و اول او را نسخ کرده زیرا که هدایت درینجا امر معروف ست و گفته اند ناسخش این آیه ست كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و اکثر برانند که محکم ست شوکانی گفته نیست درآیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن آن از اعظم فروض دینیه مهتدی نیست و حق تعالی گفته إِذَا اهْتَدَيْتُمْ و آیات و احادیث متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال نمی دارد یا از حلول ضرر بر نفس خود میترسد که درین صورت ترک آن روا ست و در سنن اربعه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حبان و دارقطنی و ضیاء در مختاره و غیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابوبکر این آیه را و گفت ای مردم شما این را میخوانید و بر غیر موضع او می نهید و من آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را بینند و آنرا تغییر ندهند نزدیک ست که عام کند آنهارا خدای تعالی بعقاب و ترمذی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی در معجم و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را و گفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم ازان رسول خدا را پس فرمود مؤتمر شوید بمعروف و متناهی شوید از منکر تا آنکه چون ببینی شح مطاع و هوای متبع و دنیای موثره و اعجاب هر ذی رای برای خود پس برتست خاص جان تو و بگذار امر عوام را بدرستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض بر جمر ست عامل را دران اجر پنجاه مرد ست که عمل می کنند مثل عمل شما و صححه الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که ضرر نمی کند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما و ابی بن کعب گفته

ست پس معلوم شد که در اہل اسلام نازل شده است انتہی و دال ست بران قول قُل لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ ۰ و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما قبله اخرجه مسلم وغیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اہل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی آیهٔ محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرنیین و موقوف شده است امر بدین حدود و مروی ست از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عرنیین و باین قائل ست جماعتی از اہل علم و جماعهٔ دیگر بآن رفته که فعل وی صلی الله علیه وسلم با عرنیین منسوخ ست بنهی وی صلی الله علیه وسلم از مثله و قائل این قول مطالب ست به بیان تاخیر ناسخ و حق آن ست که آیه عام ست از مشرکین وغیرهم از کسانیکه مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ است قرطبی در تفسیر خود گفته و نیست خلاف میان اہل علم در آنکه حکم این آیه مترتب ست در محاربین از اہل اسلام و اگرچه نازل شده است در مرتدین یا یهود انتہی **چہارم** فَاِنْ جَآءُوْكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ ۚ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و باین رفته است مجاهد و سعید بن المسیب و جماعهٔ دیگر گفته محکم ست و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی ست و عبارت فوز الکبیر اینست که معنی آیه چنین ست که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع اهوای ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اہل ذمه را در قضیهٔ ایشان برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کردهٔ خدا فیصله سازیم انتہی شوکانی گفته درین آیه تخییر ست مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند بر آنکه واجب ست بر حکام اہل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مرافعه کنند بسوی ایشان و اختلاف در مرافعهٔ اہل ذمه است میان خود ها قومی بتخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته و گفته که این آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمة و الزهری و عمر بن عبد العزیز و السدی و هو الصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتہی **پنجم** مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ ۚ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و اکثر اہل علم بر آنند که محکم ست و تا آل بآنها نوعی

وازنان واحوال و این آیه خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت بحالت عدم شهود مسلمین ونیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه ششم فَاِنْ عُثِرَ عَلٰٓی اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّآ اِثْمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَاَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْکُمْ نهم ذٰلِکَ اَدْنٰٓی اَنْ یَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَجْهِهَا گفته اند منسوخ ست شهادت اهل اسلام حاصل آنکه درین هر دو آیه تحلیف شاهد ست نزد وقوع ریبت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا یُضَآرَّ کَاتِبٌ وَّلَا شَهِیْدٌ و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست ولیکن حق آنست که این هر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر ما سبق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان والله اعلم

سوره انعام

در اظهر اقوال مکی ست مگر شش آیت وهی مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِہٖ الی آخر ثلث آیات و اتل ما حرم ربکم علیکم الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت مکی وما قدروا الله حق قدره و دیگر وَهُوَ الَّذِیْٓ اَنْشَاَ جَنّٰتٍ و بالجمله از منسوخات در وی نزد بعضی شش آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چهارده ست اول قُلْ اِنِّیْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ گفته اند منسوخ ست بآیه لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود بعده مامون فرمودند باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اهل علم خوف درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و درین تقدیر محکم ست وهو الحق دوم قُلْ لَّسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیْلٍ ه گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس رض و گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنها در وسع وی صلی الله علیه وسلم نیست سوم وَمَا عَلَی الَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَیْءٍ گفته اند منسوخ ست بآیه اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیٰتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخُوْضُوْا فِیْ حَدِیْثٍ غَیْرِہٖٓ یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده بنزول این آیه نسخ پذیرفت چهارم وَذَرِ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا دِیْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله قتادة و مجاهد گفته بطریق تهدید ست مثل قوله ذَرْنِیْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیْدًا و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته می گویند که این آیه منسوخ ست

تاویلش آنست که این در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق وابن جریر انتهی ملخصاً و درین
صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست وهو الحق هفتم یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ
اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِیْنَ الْوَصِیَّةِ اثْنٰنِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْکُمْ اَوْ اٰخَرٰنِ
مِنْ غَیْرِکُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَاَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْکُمْ پس شهادت
کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع ونیست درآیه ذکر شهادت کافر زیرا که نزول او در شان
مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم ودر فوز کبیر گفته احمد موافق
ظاهر این آیه گفته است ومعنی آن نزد غیر او چنین ست که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب
شما یعنی از سائر مسلمین انتهی ودرین صورت منسوخ نخواهد بود بلکه محکم ست وشوکانی در فتح القدیر
تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان ومن غیرکم صفت اوست
یعنی آن هر دو از اجانب باشند وگفته شده که ضمیر در منکم از برای مسلمین ست ودر غیرکم از برای
کفار وهمین ست انسب بسیاق آیه وبآن قائل ست ابو موسی اشعری وعبد الله بن عباس وغیرهما
پس درآیه دلیل باشد بر جواز شهادت اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوصاً در وصایا چنانکه مفاد نظم
قرآنی ست وشاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد همراه موصی کسیکه شاهد شود بر وصیت
او از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر واداکنند گواهی بعد قدوم بحلف وحکم
کرده شود بر شهادت آنها درین صورت وپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای موصی
حلف کنند وآن هر دو بنابر جنایت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره
وبه قال سعید بن المسیب ویحیی بن یعمر وسعید بن جبیر وابو مجلز ونخعی وشریح وعبیدة السلمانی
وابن سیرین ومجاهد وقتاده وسدی وثوری وابو عبید واحمد بن حنبل ورفته ست بسوی
اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره وتفسیر غیرکم باجانب زهری وحسن وعکرمه و
مالک وشافعی وابو حنیفه وغیرهم گفته اند که آیه منسوخ ست واحتجاج ایشان بقوله
تعالیٰ ست مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاۗءِ وقوله وَاَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْکُمْ
وکفار نه مرضی باشند ونه عدول وجمهور خلاف کرده اند ایشان را وگفته اند آیه محکم ست وهمین
ست حق بنابر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ واما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در شخص

اهل علم درین آیه مذهب ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذهب مالک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد ظاهری آنست که هرچه از ذبائح نام خداند کور شده حرام ست بدون فرق میان عامد و ناسی بموجب این آیه و مؤید این استدلال ست قوله اِنَّهٗ لَفِسْقٌ و ثابت شده ست در احادیث صحیحه امر بتسمیه در صید و غیره و مذهب شافعی و اصحاب او و مالک در روایتی و احمد آن ست که تسمیه مستحب ست نه واجب و این مروی ست از ابن عباس رض و ابی هریره و عطا بن ابی رباح و شافعی آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصص ست و در مراسیل ابوداؤد آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبیحهٔ مسلم حلال ست نام خدا بروے ذکر کرده شود یا نه و این صالح تخصیص آیه نمیتواند شد آری حدیث عائشه که وی گفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که قومی می آرند گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بران نام خدا یا نه فرمود شما نام برید و بخورید افاده آن میکند که تسمیه نزد اکل مجزی ست با التباس وقوع او نزد ذبح و مذهب مالک و احمد در مشهور از وی و ابوحنیفه و اصحابش و اسحق بن راهویه آنست که ترک تسمیه بنسیان مضر نیست و اگر عمداً ترک کرده ذبیحه غیر حلال باشد و این مروی ست از علی و ابن عباس و سعید بن المسیب و عطا و طاوس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن محمد و ربیعه و استدلال کرده اند بروایت بیهقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزدیک ذبح پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد در رفع این حدیث خطا ست زیرا که از قول ابن عباس ست و کذا اخرجه من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذهب بمثل قوله تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا و بقوله صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی الخطاء و النسیان انتهی کلامه

دوازدهم يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّىْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **سیزدهم** قُلِ انْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ گفته اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیهٔ سیف **چهاردهم** اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِىْ شَىْءٍ اِنَّمَآ اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الهی در تتمة القدیر

وگفته اند معنی آن ست که ایشان یعنی یهود دینی را که بر آن هستند لعب ولهو گرفتند چنانکه
در فعل ایشان بالعیان مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالات بوده است وگفته اند مراد
بدین دین اینجا عید ست یعنی عید خود را لعب ولهو گرفته اند **پنجم** فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهَا ۚ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **ششم** وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ زجاج گفته نازل شد
این آیه قبل از فرض قتال بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف و سنان پس این
نیز منسوخ باشد بآیهٔ سیف **هفتم** وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست
بآیهٔ قتال **هشتم** وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **نهم**
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ گویند منسوخ ست
بآیهٔ سیف در فتح القدیر گفته جمهور بآن رفته اند که این آیت محکم ثابت غیر منسوخ ست و اصل اصیل
ست در سد ذرائع و قطع تطرق بسوی شبهه و در وی دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق و ناهی از
باطل چون بترسد که ازین دعوت و نهی تسبب شود بآنچه اشد از ان ست از انتهاک حرم و مخالفت
حق و وقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بروی وچه انفع ست این آیه وچه اجل ست
فائده آن برای حاملین حجج خدا و متصدیین بیانش از برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک
می کنند او را وقت امر نمودن وی بمعروف و میگذارند معروف دیگر از این امر می کنند منکری
را که نهی مینماید ایشان را او را از ان و خبر او را از منکرات بنا بر عناد حق و بغض اتباع محققین
و جرأت بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل ست در حق معاند
شریعت مطهره که مخالفت دین و تجری بر اهل شرع عادت و خوی خود ساخته است چنانکه
در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در باطل کثیر می افتند و چون
بسوی سنت راه نموده شوند مقابلهٔ آن به بدع خود مینمایند پس ایشان اند متلاعب بدین متهاونون
بشرائع و بدتر اند از زنادقه انتهی **دهم** فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف
یازدهم وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله الْيَوْمَ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و باین رفته است ابن عباس ولیکن در حقیقت
این از باب تخصیص یا استثنا ست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند

بدخول در اسلام ست یا از کفر و در وے دلیل ست بر انکه اسلام قاطع و ہادم خیر لیست که پیشتر
از وی بوده **چہارم** وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست باٰیه سیف و این
در حقیقت از باب تخصیص بغایت ست نه از باب نسخ **پنجم** وَاِنْ جَنَحُوْا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا
گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ الی قوله حَتّٰى
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَّدٍ وَّهُمْ صَاغِرُوْنَ یعنی در آیه اول ذکر مصالحت با یهود بود بعده
نسخ پذیرفت **ششم** اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ گفته اند
منسوخ ست بقوله اَلْئٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا فَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ
مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَّغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر
مقابله کند و نگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال منسوخة
انتهی و در حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم **ہفتم** وَالَّذِيْنَ اٰوَوْا وَّنَصَرُوْا اُولٰٓئِكَ
بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ
یعنی مهاجرین و انصار وارث یکدیگر میشدند بهجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی
القربی **ہشتم** وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ يُهَاجِرُوْا مَا لَكُمْ مِّنْ وَّلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا گفته اند
منسوخ ست بقوله وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الہجرة
بود بعده بموالات و نصرت شد پس باولی الارحام منسوخ شده بعصبه قرار یافت و بعضی
گویند محکم ست و در آیه اخبار ست بانکه بعض قرابات اولی تر بعض ست نه به انکه میراث بموالات
و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه
مومن می بود و همچنین اعرابی وارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام **سورهٔ
براءت** و آنرا سوره توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق نزولش بعد فتح مکه است
و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نزد بعضی سه و نزد بعضی شش آیه یا زیاده است **اول**
بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖٓ اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه
سیف **دوم** وَاِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلٰمَ اللّٰهِ
ضحاک گفته منسوخ ست بآیه سیف حسن گفته محکم ست **سوم** وَالَّذِيْنَ يَكْنِزُوْنَ

گفتند این آیہ بجملہ منسوخ بآیہ سیف ست و مراد بدان گفتہ اند یہود و نصاری اند و گفتہ اند مشرکین و گفتہ اند عام ست در جمیع کفار و مبتدعین و ہمین ست صواب

سورۂ اعراف

این سورہ مکی ست مگر ہشت آیہ و ہی قولہ وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قولہ وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ و در وی یک آیہ یا دو آیہ منسوخ ست باقی ہمہ محکم ست اول خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ دوم وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ گفتہ اند اول منسوخ ست بآیہ وَآتُوا الزَّكَاةَ و ثانی بآیہ سیف و کلام در امثال این آیات گذشتہ

سورۂ انفال

بسیاری از مفسرین این سورہ را مدنی گفتہ اند بلا استثنای چیزے و بہ قال الحسن و عکرمہ و جابر بن زید و عطار در وی مثل ہذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آوردہ کہ مگر ہفت آیہ من قولہ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا الی آخر سبع آیات منہا و از منسوخات در وی نزد بعضے دو آیہ و نزد بعضے شش آیہ و نزد بعضے زیادہ ست اول يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ط قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ یعنی در آیہ اول نفل خاص بود برائے خدا و رسول درین آیہ چہار خمس برائے غانمان مقرر کردند و یک خمس برائے خدا و رسول و غیرہما و باین رفتہ ست مجاہد و عکرمہ و ابن عباس و نزد جمعی از باب تخصیص ست نہ نسخ پس محکم خواہد بود دوم وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ط وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ گفتہ اند منسوخ ست بقولہ وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد او بود و نزد جمعی از اہل علم محکم ست یعنی نفی عذاب مستاصل ست و گفتہ اند استغفار راجع مسلمین ست کہ در میان ایشان اند مراد آن کہ تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند خدا عذاب نخواہد کرد یا آنکہ عذاب ایشان بنا بر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفتہ دو امان بود در ایشان یکی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ رفت دوم استغفار و آن باقی ست سوم قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ ط گفتہ اند منسوخ ست بآیہ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ یعنی در آیہ اول وعدہ مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعدہ حکم قتال با ایشان دادند و نزد جمعی محکم ست و مراد انتہا از قتال

تا تبیین شود صادق از کاذب و اذن درینجا بسوی اذن بعد استثبات والله اعلم هفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ
لَهُمْ گفته اند منسوخ ست اول او بآخر او یعنی لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ و گفته اند بقوله تعالی
وَلَا تُصَلِّ عَلٰۤى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیه اولی در حق قومی ست
و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول در حق منافقان ست و این در حق یهود و قیل
غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد که صدد استغفار
در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله
پس گویا مثل قوله تعالی ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ هشتم
اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ
بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و این در نفس الامر تخصیص علم ست نه نسخ احکام و همچنین در آیه وَمِنَ
الْاَعْرَابِ مَنْ يَّتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا الخ گفته اند منسوخ بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات
بیان تنویع اعراب ست که بعضی چنان اند نه نسخ یکی بدیگری و لهذا جمعی از اهل آنرا داخل محکم
داشته اند و هو الحق **سوره یونس** مکی ست مگر سه آیه من قوله فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ الی
آخرها همچنین روایت کرده است قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که مکی
مکی ست الا دو آیه و از کلبی یک آیه نقل کرده و مکی ست از حسن و عطا و عکرمه و جابر که مکی ست
بلا استثنا و در وی از منسوخات نزد بعضی پنج آیه ست و نزد اکثر دران و در مائده هیچ نه اول
اِنِّيْۤ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ
اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ و کلام در مثل این آیات گذشته **دوم** فَانْتَظِرُوْۤا
اِنِّيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **سوم** وَاِنْ كَذَّبُوْكَ
فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ منسوخ ست بآیه سیف **چهارم** فَمَنِ اهْتَدٰى
فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ الخ منسوخ ست بآیه قتال **پنجم** حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ منسوخ ست بآیه
سیف **سوره هود** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و گفت ابن عباس
و قتاده الا یک آیه و هی قوله اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و در وی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک و عمر بن عبد العزیز و گفت ابن عمر بود این
قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدا تعالی طهارت برای اموال و پروا نمیکنیم
اگر باشد نزد من برابر اُحُد زر و بشمارم آنرا و بدهیم زکوة آن و بجا آرم در وے طاعت خدا و ابن
عباس فرموده که این آیه در حق یهود ست و خاص نیست و عام ست انتهی و در حقیقت از باب
تخصیص ست نه از نسخ علی همدانی گفته اصح آن ست که منسوخ نیست چهارم إِلَّا تَنْفِرُوا
يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا گفته اند منسوخ ست بآیه لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَيْسَ عَلَى
الضُّعَفَاءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه نسخ پنجم انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا گفته اند منسوخ
ست بقوله مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و بآیه عذر لما تقدم در فوز الکبیر گفته معنی خفاف
آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند
و ثقال بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه باگوییم که نیست نسخ متعین انتهی
و در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند
مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطًا و غیر نشاطٍ و قیل فقراء و اغنیاء و قیل شبابًا و شیوخًا و قیل
رجالًا و فرسانًا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند هر که سابق شده است بسوی حرب
همچو طلائع و هر که متاخر ست همچو جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه بر جمیع این معانی
زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله
تعالى لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج
بقول او لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و اخراج ضعیف و مریض بقوله
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول اینان
زیر قول وی خِفَافًا وَثِقَالًا و ظاهر عدم دخول اینهاست زیر عموم انتهی **ششم** عَفَا
اللهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ
گویم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عقاب متوجه باشد بسوے اذن قبل تثبت

بن زید و قتادہ مگر دو آیہ یا سہ آیہ وہی قولہ الم تر الی الذین بدلوا نعمت اللہ کفرا الی قولہ فان مصیرکم الی النار و درین سورہ از ناسخ و منسوخ ہیچ نیست بلکہ تمام او محکم ثابت ست **سورۂ حجر** مکی ست بالاتفاق قالہ القرطبی و روی نحوہ عن ابن عباس و عبداللہ بن الزبیر و دران سہ یا چہار آیہ منسوخ ست **اول** ذرھم یاکلوا و یتمتعوا گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف **دوم** فاصفح الصفح الجمیل منسوخ ست بآیہ سیف عکرمہ و مجاہد گفتہ این آیہ پیش از قتال است **سوم** لا تمدن عینیک الی ما متعنا بہ ازواجا منھم گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف و وجہ نسخ درین آیہ غیر ظاہرست زیراکہ در وی نہی کردہ اند از التفات بسوی زخارف دنیا و ادامت نظر بسوی آن و عدم حزن بر تمتع ایشان درین دار و خفض جناح و لین جانب برائے مومنین نہ نہی از قتال کہ آیہ سیف ناسخش باشد ولہذا اکثر اہل علم آنرا محکم داشتہ اند **چہارم** فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین منسوخ ست بآیہ سیف قالہ ابن عباس و در حقیقت محکم ست معنی آنکہ جہر کن بکار خود و اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی مشرکین کہ سرزنش میدہند ترا بر دعوت اسلام و موکد این معنے ست جملۂ مابعد انا کفیناک المستھزئین **سورۂ نحل** مکی ست بتمامہا در قول حسن و عطاء و عکرمہ و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتے از ابن عباس آمدہ مگر سہ آیہ از آخر او کہ میان مکہ و مدینہ در منصرف آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از احد فرود آمدہ و این سورہ را سورہ النعم ہم نامند در وی دو یا سہ حکم منسوخ ست و نزد بعضی تمام او محکم ست **اول** و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منہ سکرا و رزقا حسنا گفتہ اند منسوخ ست بآیہ انما حرم ربی الفواحش ما ظھر منھا و ما بطن والاثم و اثم بمعنے خمرست در فتح القدیر گفتہ نزول این آیہ قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سرکہ باشد و رزق حسن طعام و اہل لغت گویند سکر نام خمرست و ابن عباس گفتہ سکر آنچہ حرام ست از ثمرۂ او و رزق حسن آنچہ حلال ست و ابوداؤد در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کردہ اند کہ سکر نبیذ ست و رزق حسن زبیب پس نسخ کرد از ا قولہ انما الخمر والمیسر انتہی و بعضے معنے آیہ چنین گفتہ اند کہ

ونزد بعضی سه آیت اول مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سورهٔ بنی اسرائیل مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ واین درحقیقت از باب تقیید اطلاق ست نه نسخ دوم قُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ گویند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ ۝ نسخ این آیه هم بآیه سیف ست کما تقدم وچون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب نسخ وجهی وجیه ندارد والله اعلم **سورهٔ یوسف** علیه السلام تمام او مکی ست وگفته اند مابین مکه ومدینه وقت هجرت نازل شده وابن عباس گفته مگر چهار آیت ونیست دران ناسخ ونه منسوخ **سورهٔ رعد** دروی اختلاف ست که مکی ست یا مدنی سعید بن جبیر وحسن وعکرمه وعطا وجابر بن زید مکی گفته اند وابن الزبیر وکلبی ومقاتل گفته مدنی ست وقول سوم آنست که مدنی ست مگر دو آیت ودروی دو آیت منسوخ ست اول وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ قاله الضحاک واین درصورتی ست که ظلم بمعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۝ ونزد اکثر اهل علم بمعنی معصیت ست ومغفرت مومن عاصی مذهب اهل سنت وجماعت ست ودرین صورت آیه محکم باشد نه منسوخ شوکانی گفته دروی بشارت عظیم ست ورجای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تایب نمی باشد ولهذا گفته اند کاین آیه درحق عصات موحدین ست خاصة یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق شود بحکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت ومفید اوست جمله مابعد وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت خود در دار آخرت انتهی دوم فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ منسوخ ست بآیه سیف زیرا که مفاد آیه اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتله ودر آیه ثانی بدان حکم کردند ودرحقیقت نسخ نیست بلکه ترقی ست در حکم چه تبلیغ در قتال بروجه ابلغ موجود ست والله اعلم **سورهٔ ابراهیم** مکی ست کما اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس وابن الزبیر وحکاه القرطبی عن الحسن وعکرمة وجابر

بحظوظ دنیویه خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش امداد کند و اگرچه فلیمدد
صیغه امر ست اما خارج مخرج خبر ست از برای بیان امهال و تعالی عصات را تا معاذیر شان
منقطع نشود در روز قیامت بآنها گفته اید اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر
یا از برای استدراج ست کقوله انما نملی لهم لیزدادوا اثما و گفته اند مراد بآیه دعاست
بمد و تنفیس زمان چ گفته تا ولمیش آنست که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید
در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعدم تعرض بآنها که بآیه سیف منسوخ باشد چهارم فلا
تعجل علیهم گویند منسوخ ست بآیه سیف **سوره طه** قرطبی گفته مکی ست در قول
جمیع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و در آن از منسوخات دو یا سه آیه است **اول** ولا تعجل
بالقرآن منسوخ ست بقول سنقرئک فلا تنسی **دوم** فاصبر علی ما یقولون
منسوخ ست بآیه سیف و این درست نیست که مراد بصبر ترک قتال باشد اگر صبر بر بلا
و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان ست پس آیه محکم باشد و هو الصواب در فتح القدیر گفته
ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنهم الباطلة . . . .

. . . .

. . . .

. . . . **سوم** قل کل متربص فتربصوا الخ
منسوخ ست بآیه سیف **سوره انبیا** علیهم السلام مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و در وی
نزد بعض یک یا دو آیه منسوخ ست **اول** انکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون گفته اند منسوخ ست بقول ان الذین سبقت لهم منا
الحسنی اولئک عنها مبعدون و این در حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ **دوم**
فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء و ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون
گفته اند منسوخ ست بآیه قتال یعنی در آیه اول فرموده و ندانم که چه اذن شده ما را در محاربه شما
پس آیه سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آنست که اگر اعراض کنند ایشان از اسلام پس
بگو آگاه کردم شما را بر دشمنی برابر یعنی در حرب و نیست صلح میان ما پس آیه محکم باشد **سوره حج**

ثمرات النخیل والاعناب رزق حسن بود شما از وی اخذ سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد **دوم**
فان تولوا فانما علیک البلاغ گفته اند منسوخ ست بآیه قتال و در حقیقت در ان تسلیه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر تولی اینها تمهید عذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن پس محکم
باشد **سوم** وجادلهم بالتی هی احسن گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وصحیح آنست که محکم
ست زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیه مفیده یقین یا بحجج ظنیه اقناعیه موجبه تصدیق
بمقدمات مقبوله وآن مجادله بسیف وسنان ست و دعوت را همین دو طریق ست پس بس
واین جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم **سوره بنی اسرائیل** مکی ست مگر
سه آیه و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست **اول** وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا
ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین
ولو کانوا اولی قربی و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه نسخ **دوم** وما ارسلناک
علیهم وکیلا منسوخ ست بآیه سیف در فتح القدیر گفته ما وکلناک فی منعهم عن الکفر
وقسرهم علی الایمان وقیل ما جعلناک کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم
ست نه منسوخ **سوره کهف** قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال
ابن عباس وابن الزبیر و تمام او محکم ست در وی هیچ آیه منسوخ نیست **سوره مریم**
علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عائشه رض گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض
چهار آیه منسوخ ست **اول** وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم فی غفلة
وهم لا یؤمنون گویند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان
هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت غفلت اهل دنیا ست در وی نه حکم ترک قتال با ایشان
دوم فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیا گفته اند منسوخ ست بآیه الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک
یدخلون الجنة ولا یظلمون شیئا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ **سوم** قل
من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر
اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که افتخار می کنند

کرده اند این را بآنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ

سورة مؤمنون مکی ست بلا خلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وی نزد بعضی دو
آیه منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِيْنٍ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه
سیف وگفته اند محکم ست معنیش آنکه ترک کن ایشان را در جهل ایشان که نیستند اهل هدایت
و تنگ نشود سینه تو از تاخیر عذاب ایشان زیراکه هر چیزی را وقتی مقرر ست **دوم** اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ منسوخ ست بآیه سیف وگفته اند محکم ست در حق امت و در حق کفار منسوخ ست زیراکه امر بصفح و اعراض
ست از خصلت سیئه کفار که شرک باشد وگفته اند محکم ست علی الاطلاق زیراکه مدارات محبوب علیها ست تا وقتیکه مؤدی
نشود بثلم دین **سورة نور** ابن عباس و ابن الزبیر گفته مدنی ست و در وی دو یا هفت آیه منسوخ ست **اول** الزَّانِيْ
لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَّالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ج وَحُرِّمَ
ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَأَنْكِحُوا الْأَيَامٰى مِنْكُمْ و قیل بقوله فَانْكِحُوْا
مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ و سعید بن مسیب گفته باجماع در فوز الکبیر گفته احمد موافق ظاهر آیه است
و معنیش نزد غیر وی آنست که نیست کفو مرتکب کبیره مگر زانیه را یا اختیار زانیه مستحب نیست
و قوله حُرِّمَ ذٰلِكَ اشاره بسوی زنا و شرک ست پس منسوخ نیست و قوله وَأَنْكِحُوا الْأَيَامٰى عام
ست ناسخ خاص نمی تواند شد انتهی شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این
آیه بر اقوال یکی آنکه مقصود از ان تشنیع زنا و اهل او ست و آنکه زنا محرم ست بر مؤمنین و معنیش
آنست که زنا نمیکند زانی مگر بزانیه و بالعکس پس نکاح در وی بمعنی وطی ست نه بمعنی عقد و زیادت
شرک بجهت عموم اوست در معاصی از زنا وغیره و زجاج این وجه را رد کرده وگفته شناخته نمی شود
نکاح در کتاب خدا مگر بمعنی تزویج و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح بمعنی وطی در کتاب الله ثابت
ست و منه قوله حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که مراد بدان وطی
ست و از جمله قائلین بمعنی وطی در آیه مذکوره سعید بن جبیر و ابن عباس و عکرمه اند دوم آنکه این
آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان کما قال الخطابی سوم آنکه در مردی از مسلمین
نازل شده پس مخصوص باشد بو قاله مجاهد چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص بایشان ست
قاله ابو صالح پنجم آنکه مراد بزانی و زانیه محدود اند حکاه الزجاج وغیره عن الحسن گفته که این حکم

دروی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَآ
اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ الی قوله عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیْمٍ و جمهور گویند مختلط ست بعضی
مکی و بعضی مدنی و گفته اند از اول سوره تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی ست
و منسوخ دران دو باشد محکم ست اول وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ وَّلَا نَبِیٍّ اِلَّآ
اِذَا تَمَنّٰٓی اَلْقَی الشَّیْطٰنُ فِیْٓ اُمْنِیَّتِهٖ گفته اند منسوخ ست بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓی
اما نزد اکثر اهل علم محکم ست و دران تسلی ست از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که القای شیطان
غلط و نسیان را در تلاوت و قرارت شما چیزی جدید نیست پیغمبران سابق نیز این چنین
کرده لیکن او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مامون
ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی و قصه
که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تِلْكَ الْغَرَانِیْقُ الْعُلٰی
و ان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه صحیح
نشده و باشاذی نقل مرویی گشته بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل بعده
از راویان او تکلم کرده و گفته مطعون اند و امام الائمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه
است و مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتبت خود بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش
مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده امت است که در آنچه طریق او ابلاغ ست
از اخبار پیغمبری بخلاف ما هو علیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروی معصوم ست قصدا و
عمدا و سهوا و غلطا ابن کثیر گوید بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند و لیکن همه طرق او
مرسل ست و ندیدم آن را اسناد بهیچ وجه صحیح انتهی دوم اَللّٰهُ یَحْكُمُ بَیْنَكُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فِیْمَا
كُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و در نفس الامر تعلیم ست مسلمانان
که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ سوم وَجَاهِدُوْا
فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم بر آنند
که محکم ست و معنی حق جهاد آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا استفراغ جهد در
احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل و کلبی گفته اند آیه منسوخ ست بآیه مذکوره و رد

در حقیقت تخصیص ست از عموم نه نسخ مفهوم **ششم** فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که معنی آیه اولی آنست که نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و دی از آنجا آورد پس آیه قتال نسخ وی نمود و سخن در عدم منسوخیت همچو آیات پیشتر گذشت **هفتم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ در اتقان گفته گویند منسوخ ست و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بدان انتهی در فوز الکبیر گفته مذهب ابن عباس آنست که منسوخ نیست و این اوجه و اولی باعتماد ست انتهی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند در مراد بقول وی لیستاذنکم بر اقوال اول آن نه منسوخ ست قاله سعید بن المسیب و سعید بن جبیر گفته امر دروی برای ندب ست نه برای وجوب و گفته اند واجب بود آنجا که ابواب بود ندپس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدوی عن ابن عباس و گفته اند که امر دینجا برای وجوب ست و آیه محکم غیر منسوخ ست و حکمش ثابت ست بر مردان و زنان قرطبی گوید و همین ست قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص ست بزنان و ابن عمر گفته خاص ست بمردان مراد بقول وی مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ غلامان و کنیزان اند و بقول وی لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ صبیان احرار انتهی کلامه **سورهٔ فرقان** مکی ست تمامها در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شده وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآیات و دروی یک یا دو آیه منسوخ ست **اول** وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست و نیست سلام در وی از تسلیم بلکه از تسلم بمعنی برات معنی آنکه تحمل میکنند مومنین ایذای اهل جهل و سفه را جهل نمیکنند با جاهل و نه سفه با سفیه در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشدند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم ست از شما و نیست خیر و نه شر میان ما و شما مبرد گفته لائق آن بود که چنین می گفت امر کرده نشدند مسلمانان آنروز بحرب ایشان پس مامور شدند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنی

خداست که تزوج نکند زانی محدود مگر زانیه محدوده را ومثل آن مرویست از ابراهیم نخعی وبآن
قائل اند بعض اصحاب شافعی ابن عربی گفته واین صحیح نیست نظراً چنانکه ثابت نیست نقلاً ششم
آنکه این آیه منسوخ ست بآیه ایامی نحاس گفته وبرین قول اند اکثر علما هفتم آنکه این حکم مؤسس غالب
ست ومعنی آنست که غالب زانیان رغبت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه امثال خود وغالب
زنان زانیه راغب نمی شوند مگر بازانیان امثال خویش ومقصود زجر مومنین ست از نکاح زوانی
بعد زجر ایشان از زنا واین ارجح اقوال ست وسبب نزول شاهد اوست واختلاف کرده اند در جواز
تزوج زنی که این کس باوی زنا کرده است شافعی وابوحنیفه جائز گویند ومروی ست از ابن عباس
وروایت کرده اند از عمر وابن مسعود وجابر عدم جواز آن وگویند آن هر دو زانی اند ابداً وباین
قائل ست مالک ومعنی حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ نزد ایشان آنست که نکاح زوانی
محرم ست بنابرآنچه در وی ست از تشبه بفساق وتعرض تهمت وطعن در نسب وگفته اند مکروه است
فقط وتعبیر ازان بتحریم برای مبالغه در زجر ست انتهی کلام الشوکانی رح وبسط سخن درین مسئله
در مسک الختام شرح بلوغ المرام وتفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما دوم وَلَا تَقْبَلُوْا
لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا ولیکن اصل دران تخصیص
باستثناست نه نسخ سوم وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ اِلَّا
اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ گفته اند
منسوخ ست بدو آیه یکی وَالْخَامِسَةُ اَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ دیگر
وَالْخَامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا اِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ولکن این نسخ غیر ظاهر ست پس
آیه محکم باشد چهارم يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْتَاْنِسُوْا
وَتُسَلِّمُوْا عَلٰۤى اَهْلِهَا گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا
غَيْرَ مَسْكُوْنَةٍ فِيْهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ قاله ابن عباس واین نیز تخصیص ست نه نسخ پنجم قُلْ
لِّلْمُؤْمِنٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ وَلَا يُبْدِيْنَ زِيْنَتَهُنَّ
اِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا الآیه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَآءِ الّٰتِيْ لَا يَرْجُوْنَ
نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَّضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِيْنَةٍ الآیه واین

آن نهی و نزد اکثر اہل علم محکم ست معنی وی آنست که مجادله مکنید بکسانیکه ایمان آورده اند
از یهود و نصاری بمحمد صلی الله علیه وسلم مثل عبد الله بن سلام مگر بخصلت احسن یعنی بموافقت در آنچه
حدیث میکنند شما را از اخبار اہل کتاب و مراد به اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا درین صورت کسانی اند که باقی هستند
بر کفر خود یا مراد آنست که در دعوت ایشان سوی اسلام مجادله احسن کنید به تنبیه ایشان بر حجج
و براهین نه بخشونت و اغلاظ مگر با کسانیکه ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمین نمی سپرند که با ایشان
مجادله بخشونت مضایقه ندارد و اکثر مفسرین همین تفسیر کرده اند **سورۂ روم** بلا خلاف
مکی ست قال القرطبی در وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ گفته اند نسخ آن بآیه
سیف ست و نزد جمهور محکم ست زیرا که معنیش آنکه صبر کن بر ایذای ایشان و منتظر باش وعده
خدا را که در باب نصر تو انها و اعلای حجت تو و اظهار دعوت تو کرده ست و نیست خلاف دران
سورۂ لقمان مکی ست مگر سه آیه وَلَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ الی آخرها قال ابن عباس و قتاده
گفته مگر دو آیه و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ ست
وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهٗ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ و ناسخش آیه سیف ست و نزد اکثر اہل
علم محکم ست معنی آنکه کفر کافر ترا هیچ ضرر نمیکند **سورۂ سجده** مکی ست قال ابن الزبیر
و گفت ابن عباس مگر سه آیه اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا الی آخر الثلث و در وی یک حکم منسوخ ست
قال تعالی فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُوْنَ گویند ناسخش آیه سیف ست و گفته اند
محکم ست زیرا که گاهی اتفاق میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم هلاک ایشان ست بقتل
و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیامت **سورۂ احزاب** مدنی ست قال ابن
عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَدَعْ اَذٰىهُمْ
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد جمهور محکم ست و درو تعریض ست
بغیر وی صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معصوم ست از اینکه اطاعت ایشان
کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت می کنند بدان از مداهنت در دین و درو امر ست
بعدم مبالات بایذای ایشان بنا بر تصلب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دین و شدت وی
بر اعدا **دوم** لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاۤءُ مِنْ بَعْدُ وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَّلَوْ

ناسخ و منسوخ نگردیدن آیہ زیرا کہ در آخر کلام خود گفتہ فنسختہا آیہ السیف گویم ہمچنین ہمباشد کلام متکلم در غیر علم خود و مشی او در غیر طریق خود و امر کردہ نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نہ نہی کردہ شدند ازان بلکہ مامور گردیدند بصفح و ہجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ نیقتے دوم وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا منسوخ ست بقولہ اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و قیل بقولہ یَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ یعنی در آیہ اول حکم خلود نار از برای عصات مسلمین کردہ بودند بعدہ تائبین را از آنہا استثنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت مخصوص گشت نہ منسوخ **سورۂ شعرا** مکی ست نزد جمہور و ابن عباس گفتہ مگر چہار آیہ از آخر او کہ بمدینہ نازل گشتہ و ہی اَلشُّعَرَاۤءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ الخ و نیست در وے ناسخ و نہ منسوخ بلکہ مجموع وی محکم ست مگر یک آیہ نزد بعض کہ آن اَلشُّعَرَاۤءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ باشد گویند منسوخ ست بقولہ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در حقیقت مخصوص باستثنا است نہ منسوخ **سورۂ نمل** قرطبی گفتہ ہمہ آن مکی ست در قول ہمگنان و تمام او محکم ست نیست در وے منسوخ مگر یک آیہ نزد بعض اہل علم کہ آن قولہ تعالی ست اِنَّمَاۤ اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ یعنی نیست بر من مگر انذار کہ اعلام مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیہ سیف و معہذا نظم آیہ غیر منسوخ ست زیرا کہ وی بے شبہ منذر و مبشر ست **سورۂ قصص** تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمہ و عطا و ابن عباس گفتہ نازل شد میان مکہ و مدینہ و ابن سلام گفتہ در جحفہ وقت ہجرت و در وے یک حکم منسوخ ست لَنَاۤ اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و ناسخش آیہ سیف ست قال الزجاج و نزد اکثر اہل علم محکم ست مراد آنکہ ضرر کفر شما بما لاحق نمیشود و نہ نفع ایمان ما بشما لاحق میشود **سورۂ عنکبوت** در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و حسن و عکرمہ و عطا و جابر بن زید گفتہ تمام او مکی ست و قتادہ و ابن عباس در روایتی گفتہ تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفتہ نازل شد میان مکہ و مدینہ و در وے یک حکم منسوخ ست برائے بعض اہل علم و ہو قولہ تعالی وَلَا تُجَادِلُوْۤا اَهْلَ الْكِتٰبِ اِلَّا بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ و ناسخش آیہ سیف ست قالہ قتادہ و مقاتل و گفت نحاس ہر کہ قائل نسخ اوست احتجاج می کند بآنکہ آیہ مکی ست و در ان وقت قتال مفروض نبود و نہ طلب جزیہ و جز

نمی یابیم آیهٔ رجم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فریضهٔ که فرود آورده است آنرا خدا تعالے
و مروی است این روایت بطرق انتهی پس این آیه ازان جنس است که تلاوت او منسوخ شده
و حکمش باقی است تا روز قیامت ولیکن تهاون کردند مردم در عمل موجب آن بران چنانکه تهاون
کردند در ترک بسیارے از احکام و حدود شرع و نیست این جز آن ثلمهٔ که شکست در اسلام

سورهٔ سبا مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیهٔ واحده که در وی اختلاف ست
و هی قوله وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ فرقه گوید مکی ست و فرقه گوید مدنی ست
و در وی یک حکم منسوخ ست وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ و ناسخش آیهٔ سیف ست و جمهور برانند
که محکم ست یعنی جزین نیست که میخواهم شما را بسوی آنچه در وی خیر و نفع شماست و مینرسد مرا
از کفر شما و ترک شما اجابت مرا هیچ ضرر و نقصان و در فتح القدیر گفته این آیه و امثال آن منسوخ

ست بآیهٔ سیف **سورهٔ فاطر** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری
و البیهقی و غیرهما عن ابن عباس و تمام وی محکم ست نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی
این آیهٔ إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ نسخ پذیرفته است بآیهٔ سیف و کلام در امثال آن گذشته و این

سورهٔ یٓس مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک
آیه را ازان مدنی گفته و هی نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ط که در حق بنی سلمه از انصار فرود آمده
وقتیکه اراده نقل مکان بسوی مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و تمام وی محکم ست نیست
در وی ناسخ و نه منسوخ ست **اول** فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ۝ **دوم** وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ
يُبْصِرُونَ ۝ گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیهٔ سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان مدت
معلوم ست مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم ما ترا بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر
و گفته اند تا یوم فتح مکه و بنا بر بعض این اقوال منسوخ ست **سورهٔ صٓ** مکی ست
در قول همگنان قاله القرطبی و نیست در وے منسوخ مگر دو آیه **یکی** إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝ **دوم**
وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۝ و ناسخش آیهٔ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ است و نزد اکثر علما محکم
ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را
از دعاء الی الله و توحید وی و ترغیب بسوی جنت و تحذیر از نار بعد چندے قتاده و زجاج

أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ؕ گفته اند منسوخ ست بقوله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ الآية در فوز الكبير گفته يحتمل كه ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همين ست اظهر نزد من انتهى در فتح القدير گفته اختلاف كرده اند اهل علم در تفسير اين آيه بر اقوال اول آنكه محكم ست و حرام ست بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم تزوج بر زنان خود برای مكافات فعل ايشانكه اختيار خدا و رسول و دار آخرت وقتی كه مخير گردانيد ايشانرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم اين قول ابن عباس و مجاهد و ضحاك و قتاده و حسن و ابن سيرين و ابی بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابن زيد و ابن جرير ست و ابو امامه بن سهل بن حنيف گفته حرام كرد خدا تعالى بر زنان آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم تزوج غير اين زنان نيز و ابی بن كعب و عكرمه و ابو رزين گفته اند معنى آنست كه حلال نيست ترا زنان بعد اصناف مذكوره كه نام برده شد ايشانرا قرطبی گويد و اين اختيار ابن جرير ست و گفته اند معنى آنست كه حلال نيند ترا يهوديات و نه نصرانيات زيرا كه صحيح نيست اتصاف ايشان با مهات المومنين و درين قول بعديست زيرا كه درين صورت تقدير عبارت چنين ميشود كه لا يحل لك النساء من بعد المسلمات حال آنكه ذكر مسلمات پيشتر نبوده است و گفته اند اين آيه منسوخ ست بسنت و بقوله تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ و باين قائل ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب و علی بن حسين و غير ايشان و همين ست راجح و تبديل نيز از جمله است كه او تعالى در حق رسول خود صلى الله عليه وآله وسلم منسوخ كرده علی قول راجح انتهى كلامه ابی بن كعب گفته خوانديم درين سوره الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم پس مرفوع شد اخرجه النسائی و عبد الرزاق و الطيالسی و سعيد بن منصور و ابن المنذر و غيرهم و ابن كثير گفته اسناده حسن و بخاری و مسلم و غيرهما از ابن عباس آورده اند كه استاد عمر بن الخطاب و حمد كرد خدا را و ثنا گفت بر وی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستيكه برانگيخت خدا محمد را بحق و فرود آورد بر وی كتاب پس بود در آنچه نازل شد بر وی آيه رجم پس خوانديم ما آنرا و ياد گرفتيم الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة و رجم كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم و رجم كرديم ما بعد او پس می ترسم كه دراز شود بمردم زمان و بگويد گوينده

بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند باحکام اسلام **سورهٔ غافر**
و آنرا سوره مومن هم گویند مکی ست در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله وَسَبِّحْ
بِحَمْدِ رَبِّكَ زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه
فرود آمده و هما اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ و آیتی که بعد او ست و درو یک حکم منسوخ ست
فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ و ناسخش آیهٔ سیف ست قاله الکلبی و این وقتی درست می شیند که
مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد دران تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست
بر ایذا رسانی مشرکین با حقاق وعدهٔ نصر خود بادی پس آیه محکم باشد **سورهٔ فصلت**
و آنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و تمام او محکم ست جز یک حکم اِدْفَعْ
بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ و ناسخش آیهٔ سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ شوری**
تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر چهار
آیه که در مدینه نازل شده قُلْ لَّآ اَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى الی آخرها و
درو می پنج یا نه آیه منسوخ ست **اول** يَسْتَغْفِرُوْنَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ منسوخ ست بقوله
لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و در حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ **دوم** وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ
دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءَ اللّٰهُ حَفِيْظٌ عَلَيْهِمْ الآیه منسوخ ست بآیهٔ سیف و کلام در مثل آن سابق
گذشته **سوم** فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَآ اُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ منسوخ
ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و نیست در استقامت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس آیه
محکم ست نزد جمهور **چهارم** لَنَآ اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ منسوخ
ست بآیهٔ سیف و خطاب بیهود است یا کفار را علی العموم **پنجم** مَنْ كَانَ يُرِيْدُ
حَرْثَ الْاٰخِرَةِ نَزِدْ لَهٗ فِيْ حَرْثِهٖ گفته اند منسوخ ست بقوله مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعَاجِلَةَ
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت
آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در
حق کافر ست و این تخصیص باخیر مخصص باشد **ششم** قُلْ لَّآ اَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ

و فرا گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت و کلبی گفته هر که باقی ماند دانست روز ظاهر شدامر وی صلی الله علیه وسلم و هر که مُرد دانست بعد موت و سُدی گفته این دانستن روز بدر بود

سورهٔ زمر مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُل یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ و بعضی هفت آیه گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِیمَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ۝ گفته اند منسوخ بآیهٔ سیف زیرا که در وی مضمون ترک اینها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمرست گویم این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در همه احتمال مذکور موجودست پس همه منسوخ باشند ولیکن راجح عدم نسخ اوست زیرا که تحکیم الٰهی در میان اینها روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست **دوم** اِنِّیۤ اَخَافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۝ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیهٔ سورهٔ فتح لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ قاله ابو حمزة الیمانی و ابن المسیب و کلام در مثل این آیه پیشتر گذشته **سوم** فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یا بقوله اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ ۝ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید و تقریع و توبیخ ست و دران منع از عبادت غیر خداست پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدیر گفته همین ست اولی **چهارم** اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ ۝ گفته اند درین آیه اضمار ترک کفارست پس منسوخ باشد بآیهٔ سیف و نزد جمهور محکم ست و معنی آنست که کافی ست خدا عبد مومن را بثواب و عبد کافر را بعقاب و بر تقدیر قرارت عبده بصیغهٔ افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند یا جنس و آنحضرت دران داخل باشند بدخول اوّلی و بر قرارت عباده بصیغهٔ جمع مراد انبیا و مومنین اند یا همگنان **پنجم** قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰی مَکَانَتِکُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **ششم** وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ ۝ این نیز منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ بکار کردن بنفس خود و بر دن حساب از کفار بعهده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص ست بمشرکین و قتاده گفته عام ست و همین ست ظاهر نظم
قرآنی نهم فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند
منسوخ ست بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته **سوره زخرف**
قرطبی گفته مکی ست بالاجماع و در ان دو حکم منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا
حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و مراد بیوم موعود
روز قیامت ست یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید ست
دوم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
و قیل بقوله وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى در فتح القدیر گفته گفته اند محکم ست منسوخ نیست
و در وی تهدید شدید و وعید عظیم ست از او تعالی **سوره دخان** مکی ست
بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا و در وی یک حکم منسوخ ست
فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ناسخش آیه سیف ست و گفته اند محکم ست معنی آنکه
منتظر باش چیزی را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک ایشان بر دست تو
زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا
میان تو و ایشان که ایشان هم انتظار نوائب دهر بتو می کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند
سوره جاثیه تمام او مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست
در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ گفته اند
ناسخش آیه سیف ست ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض میکرد از ایذا
مشرکین و ایشان استهزا و تکذیب وی میکردند پس امر کرد خدا رسول خود را بقتال ایشان
پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سوره**
احقاف مکی ست در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر
یک آیه مدنی ست و هی قوله وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا الی آخرها و در وی دو آیت
منسوخ ست **اول** قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ گفته اند منسوخ ست قاله الحسن بن الفضل و رواه ابن جریر
عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد
بمودت ایشان و هرگاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ
مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی از بطونش نیست مگر وی را صلی الله
علیه وسلم در ان قرابت ست پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم از شما هیچ اجر بر دعوت
و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابتی که با شما ست و
نگاه دارید مرا بنا بر قرابت مذکوره اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید والحاکم
صححه و ابن مردویه و البیهقی فی الدلائل وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابونعیم
و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بران مزدی
مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من
و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت
کرده آنرا از وی جمع جم از تلامذهٔ وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست
از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل شده باشد این آیه در مکه و بعده استثنای
مذکور نسخ پذیرفته چه وے علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشده انتهی هفتم وَالَّذِينَ
إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی در آیه اولی مدح انتصار نزد بغی کرده بودند و طریق عدل در ان
وانموده که برای سیئه سیئه ست مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمودند پس حکم انتصار نسخ پذیرفت
و در حقیقت نسخ نیست بلکه هدایت ست بسوی معالی امور که با وجود جواز انتصار و انتقام
عفو و صبر را فضیلت ست آری مصرع در عفو لذتیست که در انتقام نیست هشتم
وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ
صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ در فتح القدیر گفته ابن زید گوید این همه

آخر چیزی ست که نازل شده پس واجب ست قتل هر مشرک مگر آنکه قائم شد دلیل
بر ترک قتل او چون زنان و کودکان و هر که شانده شود از وی جزیه و همین ست مشهور
از مذهب ابی حنیفه رح و گفته اند این آیت ناسخ ست بقوله فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ
وَجَدْتُّمُوْهُمْ و این مرویست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم ست و امام
مخیر ست در قتل و اسر و بعد اسر در من و فدا و باین قائل ست مالک و شافعی و ثوری و
اوزاعی و ابو عبیده و غیرهم و همین ست راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا
راشدین بعد از وی این را کرده اند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه اسر مگر بعد از
اثخان و قتل بسیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ اَسْرٰى حَتّٰى يُثْخِنَ
فِي الْاَرْضِ پس چون قید کند بعد خون ریختن پس در ان رای امام ست قتل کند یا
غیر او انتهى كلامه **سورهٔ فتح** مدنی ست نزد ابن عباس و مسور بن مخرمه و
مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر در فتح القدیر
گفته و نیست این اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسور مدینه نازله بعد هجرت از مکه مکرمه
است و نیست درین آیت منسوخ بلکه تمام او محکم ست **سورهٔ حجرات** مدنی ست
قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست در ان ناسخ و منسوخ **سورهٔ
ق** همه آن مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده
که مگر یک آیت وهی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِيْ سِتَّةِ
اَيَّامٍ وَّمَا مَسَّنَا مِنْ لُّغُوْبٍ و نیست در وی منسوخ مگر دو حکم **اول** فَاصْبِرْ عَلٰى
مَا يَقُوْلُوْنَ زنا سخ آیهٔ سیف ست و گفته اند معنیش تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ست در صبر بر اقوال و ایذای مشرکین و عدم حزن بر رد و طرد آنها بروی صلی الله علیه و
و این ناظر در محکم بودن اوست **دوم** وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ گفته اند ناسخ وی آیهٔ سیف
ست زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنها را بر ایمان **سورهٔ
ذاریات** مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی آیهٔ واحده منسوخ ست فَتَوَلَّ
عَنْهُمْ فَمَا اَنْتَ بِمَلُوْمٍ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بآیهٔ سیف منسوخ گشته دلیل لقوله

اللہ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قال ابن عباس و در فتح القدیر معنی آیہ چنین گفتہ نمی
دانم چہ کار کردہ شود با من در زمان مستقبل یا نم در مکہ یا بیرون روم از انجا و بمیرم یا کشتہ شوم
و نشاب کردہ شود عقوبت برای شما یا مہلت دادہ شود و این ہمہ در دنیاست و اما در آخرت
پس معلوم ست کہ وی وامت وی در جنت ست و کافرین در نار اند و گفتہ اند معنی انست
نمی دانم چہ کردہ شود با من روز قیامت و چون این آیہ فرود آمد قدح کردند مشرکان و گفتند
چہ قسم اتباع کنیم پیغمبری را کہ نمی داند چہ معاملہ کردہ شود با وے و با ما و نیست او را فضل
بر ما پس فرود آمد لیغفر لک اللہ الخ و اول اولی ست دوم فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا
الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا کہ معنے
آنست کہ صبر کن بر مجاہدہ ایشان چنانکہ اولوا العزم از انبیا و رسل کردند کہ تو ہم از ایشانی
شعبی و کلبی گفتہ مراد باولی العزم کسانی اند کہ امر کردہ شدند بقتال **سورہ محمد**
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مدنی ست ماوردی گفتہ در قول جمیع مگر ابن عباس و قتادہ کہ
ایشان یک آیہ را از ان مکی گفتہ اند کہ در حین خروج از مکہ و نظر بسوی بیت بعد
حجۃ الوداع نازل شدہ و آنحضرت از غم بر فراق مکہ گریستند و ہی قولہ وَكَأَيِّنْ مِنْ
قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ج وضحاک و سعید بن جبیر گفتہ
اند مکی بودن آن غلط ست بلکہ تمام او مدنی ست و بالجملہ در وی نہ ناسخ ست و نہ
منسوخ و نزد بعضے یک آیت منسوخ ست فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً گویند منسوخ ست
بآیہ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا کہ این تخییر بعد از اسر در قتال ست نہ قبل آن
چنانکہ سیاق آیت بران دال ست فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ
حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ و اثخان مبالغہ است در قتل و اکثار دران
در فتح القدیر نوشتہ اختلاف کردہ اند علما درین آیہ کہ محکم ست یا منسوخ گفتہ شد منسوخ ست
در اہل اوثان و جائز ست فدیہ و منت بر ایشان و ناسخ آیہ سیف ست و قولہ فَإِمَّا
تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ و قولہ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
و باین قائل ست قتادہ وضحاک و سدی و ابن جریج و بسیاری از کوفیان و گویند ماندہ

واقعه مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر و عطا و ابن عباس و قتاده یک آیه را ازان مدنی گفته وهی قوله تعالے وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ہ ونیست دران ناسخ ونه منسوخ بر اصح اقوال **سورهٔ حدید** مدنی ست در قول جمیع قال القرطبی سیوطی بسند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این سوره یوم الثلثاء و پیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثاء وقتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثاء و نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حجامت یوم الثلثاء و نیست درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزے **سُورهٔ مجادله** مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطا که ده آیت از اولش مدنی ست باقی مکی کلبی گفته تمام او مدنی ست جز این آیت مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ که در مکه مکرمه فرود آمده و در وی یک حکم منسوخ ست يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقَةً ط و ناسخش قوله فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ است و گفته اند آیهٔ زکوٰة و صواب آنست که ناسخش قول وی ست فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ است و در سبب نزولش گفته اند که قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه مے کردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت تنقیص ما می کنند پس حکم صدقه پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست و بعضے گفته اند اهل نجوی یهود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود که هیچ کس را از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیهٔ صدقه نازل شد و اهل باطل تقدیم صدقه پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان هم ازان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد در فتح القدیر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل ست بجواز نسخ قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیراکه واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز بعض آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مروی ست که روزی در خطبهٔ خود گفت در قرآن سوره ایست و دران سوره آیتی ست که عمل نکرد بران هیچکس پیش از من و عمل نکند بعد از من بران هیچ یکی تا روز قیامت گفتند آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاهر آن ست که امر درین آیت از برای ندب بود نه وجوب و مقاتل بن حبان گفته این حکم ده شب

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ه مقاتل گفته یعنی وعظ کن کفار مکه را زیرا که نفع
ذکر بهمان راست که در علم خدا ایمان آرنده است وگفته اند تذکیر ایشان بعقوبت وایام الله
کن ومؤمنین را مخصوص ساز بذکر زیرا که منتفع بدان همین ایشان اند **سورهٔ طور**
قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع ودروی یک حکم منسوخ ست وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ
بِأَعْيُنِنَا وناسخش آیه سیف ست واگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد چنانکه سیاق آیه
که تو در حفظ وحمایت مائی وپیش چشمان مابوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود
سورهٔ نجم مکی ست تمام او در قول جمهور وابن عباس گفته مگر یک آیه الَّذِينَ
يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ الخ ودران دو آیه منسوخ ست **یکی** فَأَعْرِضْ
عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وناسخش آیه سیف ست ومراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا
علی العموم **دوم** وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ گفته اند منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را مگر اجر
سعی وجزای عمل خود ونفع نمی کند هیچ یکی را عمل هیچ یکی واین عموم مخصوص ست بمثل قوله
سبحانه أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وبمثل آنچه وارد ست در شفاعت انبیا وملائکه از برای
عباد ومشروعیت دعای احیا از برای اموات ونحو آن ونرسید صواب را هر که گفت این آیه
منسوخ ست بمثل این امور زیرا که خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد پس هر آنچه
قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا وکذا وآن از سعی او نیست پس مخصص
عموم این آیه باشد **سورهٔ قمر** تمام او مکی ست در قول جمهور ومقاتل گفته مگر سه آیه
من قوله أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ الی قوله وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ه قرطبی گفته
واین صحیح نیست ودروی یک حکم منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ
نُّكُرٍ وناسخش آیه سیف ست زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون اثر نمیکند
درینها انذار **سورهٔ رحمن** مکی ست قرطبی گفته در قول حسن وعروه بن الزبیر وعکرمه
وعطا وجابر وابن عباس گفته مگر یک آیه وهی قوله يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
که مدنی ست واول اصح ست ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ علی الاصح **سورهٔ**

از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای مصالح مسلمین باشد

سورهٔ ممتحنه

مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و دروی سه آیت منسوخ **اول** لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ ط گفته اند منسوخ ست بآیه قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی نهی نمی کند شما را از بر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مظاهرت کفار بر ایشان ننمایند و نهی نمی کند از معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام بود نزد موادعت و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد قتاده گفته نسخ کرد آنرا فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میان قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص ست در حلفای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و گفته مخصوص بنساء و صبیان ست و حکایت کرده ست قرطبی از اکثر اهل علم تاویل که این آیت محکم ست **دوم** يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنٰتُ مُهٰجِرٰتٍ فَامْتَحِنُوْهُنَّ ط الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ الی قوله نَكَثُوْۤا اَيْمَانَهُمْ و این در وقت مصالح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش روز حدیبیه بود بر آنکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان بهجرت نموده رسیدند رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان نازل گردید در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد هدنه و مصالحه یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر قول دوم نسخ ست و نه تخصیص **سوم** وَاِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَاۤ اَنْفَقُوْا ط گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و قیل بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ منقطع شد حکم او بعد فتح در فوز الکبیر گفته گفته اند منسوخ ست بآیه غنیمت و گفته اند محکم ست

ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و از اینجا ظاهر شود که آنچه در رسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک صدقه دهد تمسک کرده اند باین آیت بنا بر مسئله حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که این آیت منسوخ شده در فوز الکبیر گفته هذه الآیة منسوخة بالآیة بعدها قلت هذا کما قال انتهی

سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک آیت در ان نالخ ست و هی قوله تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ الا زیرا که در وی بیان مصارف فی ست بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منسوخ باشد قوله يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم درین آیت و در آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف و در وی کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که درینجا سه معنی ست در سه آیت اما آیت اول وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ پس خاص ست برسول خدا صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول ست از برای مستحق غیر اول اگرچه این آیت و آیه اولی مشترک ست در انکه هر واحد از ان هر دو متضمن چیزی ست که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اولی حصول اوست بغیر قتال و مقتضای آیه ثانیه حصول اوست بقتال و آیه ثالثه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشاء خلاف از ینجاست پس گروهی گفته این ملحق باولی ست که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثالثه ست که آیه انفال باشد و آنانکه ملحق بآیه انفال گویند اختلاف کنند در انکه این آیت منسوخ ست یا محکم انتهی و مالک گفته آیه اولی ازین سوره خاص برسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و آیه ثانی در بنی قریظه یعنی معنی آن عائد ست بسوی آیه انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس فی سبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او از برای آنحضرت ص بود و ابن بعد

ست بصبر بر تکذیب و کفر ایشان بدین اسلام بدون جزع و شکوی بسوی غیر خدا و بهاجرت معنے صبر جمیل **دوم** فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا ناسخش آیۂ سیف ست زیراکه معنی آنست که بگذار ایشان را که خوض کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیای خویش و مشغول باش تو بانچه امر کرده شده نیست بر تو مگر بلاغ **سورۂ نوح** مکی ست قال ابن الزبیر و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ **سورۂ جن** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وے ناسخ و نه منسوخ **سورۂ مزمل** مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر و نزد ابن عباس دو آیت ازوی مدنی ست وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ و دیگر آیه که متصل اوست و ثعلبی گفته الا قوله اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى الی آخر السورۃ و دروی پنج آیت منسوخ ست **اول** قُمِ الَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا لا در فتح القدیر گفته اختلاف ست در ناسخ این امر گفته اند قول وی ست اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ الی آخر السورۃ و گفته اند قوله عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ و گفته اند عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰى و گفته اند منسوخ ست بصلوات خمس و باین قائل ست مقاتل و شافعی و ابن کیسان و گفته اند فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ انتهی در فوز الکبیر گفته گویند منسوخ ست باخر سوره و آخر منسوخ ست بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس متجه نیست بلکه حق آنست که اول سوره در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست و آخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتهے **دوم** اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيْلًا منسوخ ست بقوله عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ و مراد نقصان قیام ست از نصف بثلث **سوم** اَوْ زِدْ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ سدی گفته ماتیسر صد آیت ست و سعید گفته پنجاه آیت ست و حسن گفته آنچه در نماز مغرب و عشا خوانده میشود و گفته مراد بقرآن درین آیت نماز ست کقوله تعالی وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ یعنی بخوانید آنچه میسر شود شما را در فتح القدیر نوشته گفته اند این آیت یعنی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ نسخ کرده ست قیام لیل و نصف و نقصان از نصف و زیادتی را بران پس محتمل ست که آنچه بران این آیت متضمن ست فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰۤى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ۝ شافعی گفته واجب

گویم اظهر همین ست که محکم ست ولیکن حکم در مهادنت و نزد قوت کفار ست انتهی **سوره صف** مدنی ست و در وی گفته در قول جمیع و نیست درو ناسخ و نه منسوخ **سوره جمعه** مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و درو هم ناسخ و منسوخ نیست **سوره منفقون** مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی و در وی ناسخ ست نه منسوخ وهی قوله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ و کلام دران گذشته **سوره تغابن** مدنی ست در قول اکثر و ضحاک گفته مکی ست و کلبی گفته مکی مدنی هر دو ست و نیست دران منسوخ اما ناسخ هست وهی قوله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ **سوره طلاق** مدنی ست در قول همه قاله القرطبی و درو ناسخ هست اما منسوخ نیست وهی قوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ **سوره تحریم** و آنرا سوره نبی صلی الله علیه و آله و سلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی و در وی یکی ناسخ ست و نیست منسوخ دران وهی قوله تعالی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ الآیه **سوره ملک** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و این سوره را نامها ست منها سوره تبارک و الواقیه والمنجیه والمانعه وغیر ذلک و در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ **سوره ن** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که اولش تا قوله سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ مکی ست و بعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی و در وی دو حکم منسوخ ست یکی فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و مراد بحدیث قرآن ست قاله السدی و گفته اند روز قیامت و در وی تسلیه آنحضرت ست صلی الله علیه و سلم **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که بحکم رب درینجا امهال کفار و تاخیر نصرت رسول مختار ست صلی الله علیه و آله و سلم برایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست **سوره حاقه** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سوره معارج** قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق و درو دو حکم منسوخ ست **یکی** فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن زید و غیره زیرا که در وی حکم

ومراد بوحید ولید بن مغیره است معنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی ترا کافی ام یا
بگذار مرا و کسی را که آفریدم تنها در بطن مادر او که نه مال داشت و نه اولاد **سوره**
قیامه مکی ست بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیت منسوخ ست لَا تُحَرِّكْ
بِهٖ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ ط و ناسخش قوله ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰۤی واضح آنست که
نیست درین سوره ناسخ و نه منسوخ و معنی آیت مذکور آنست که عجلت مکن در اخذ وحی نزد القای
او که جمع و اثبات قرائت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی این آیت با آیه
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰۤی و لهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل او ست
قوله تعالی وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰۤى اِلَيْكَ وَحْيُهٗ الآیه **سوره**
انسان جمهور گویند مدنی ست و مقاتل و کلبی گفته مکی ست و گفته از قوله اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا تا آخر سوره مکی ست و ما قبل او مدنی ست و در وی سه آیت منسوخ
ست **اول** وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا گفته اند منسوخ ست
بآیه سیف قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ
پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت محکم ست و اطعام مسکین و یتیم تطوع ست و اطعام اسیر از برای
حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی رائی و همین راجح ست و ابن عباس گفته نزول
این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بوده است اخرجه عنه ابن مردویه **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح عدم نسخ او ست زیرا که مراد بحکم دران رضا بقضای او
سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین ست و در وی نهی کردند از موافقت کفار بقول لا تطع **سوم**
فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نیست مراد مفهوم منافی
تا آنکه نسخش صحیح شود کما تقدم **سوره مرسلات** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا
و جابر و قتاده گفته مگر یک آیت ازان مدنی ست و وی قوله وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا لَا يَرْكَعُوْنَ
و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سوره نبأ** مکی ست نزد همه و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سوره نازعات مکی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سوره**

طلب استدلال است بسنت بریکی از دو معنی پس یافتیم سنت را که دلالت می کند برانکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس ورفته است قومی بسوی آنکه قیام لیل منسوخ ست در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر حق امت وگفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده واصل وجوب باقی ست وگفته اند در حق آنحضرت فرض ست ودر حق امت منسوخ واولی قول بنسخ قیام لیل ست علی العموم در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم ودر حق امت ونیست در قول وی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ آنچه دال باشد بر بقای چیزی از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قراءت قرآن ست پس در مغرب وعشا ونوافل که بعد اوست موجود ست واگر مراد بدان نماز شب ست پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب وعشا وآنچه تابع اوست از تطوع ونیز احادیث صحیحه مصرح است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرمودند مگر آنکه تطوع کنی واین دال ست بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس مرتفع باشد این وجوب قیام لیل وصلوة او بر امت چنانکه مرفوع شده ست وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقوله وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ واحدی گوید گفته اند مفسران در قول وی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ که این در صدر اسلام بود لبعده بصلوات خمس بر مؤمنین منسوخ گشت وثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاصةً چهارم وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی صبر کن بر اذی ودشنام واستهزای کفار وتعرض مکن بایشان ومشتغل مشو بمکافات آنها وگفته اند هجر جمیل آنست که نباشد در وی جزع واین حکم قبل امر بقتال بود پنجم إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات وموعظت که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی رب خود راهی رساننده بجنت ونیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیرد

سورهٔ مدثر

مکی ست بلا خلاف ودر وی یک آیت منسوخ ست ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ١١ ناسخش آیهٔ سیف ست وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که ورود آن بطریق تهدید ووعید ست

والا ماشاء الله استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنے فراموش کنی مگر آنچه خواهد خدا
که فراموش سازی قرا گفته و خدا نخواسته است که فراموش کند آنحضرت صلعم چیزے را کقوله
خَالِدِیْنَ فِیْهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّکَ و گفته اند نسیان درینجا
بمعنے نسخ ست یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوةً و غیر ذلک **سورهٔ غاشیه**
مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ و ناسخش
آیهٔ سیف ست و معنے مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمان ست **سورهٔ
فجر** مکی ست بلا خلاف و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست
بلا خلاف نیست دران منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلا خلاف
دروے از ناسخ و منسوخ هیچ نیست **سورهٔ لیل** مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست
نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والضحی** مکی ست بلا خلاف و نیست دروے
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والتین مکی ست در قول جمهور و نیست دروے ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ
علق** مکی ست بلا خلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ القدر** مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی
و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین و واقدی ذکر کرده که آن اول سورهٔ ایست
که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست دروے ناسخ
و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن
عباس و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن
عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ عادیات مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطا و مدنی
ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ قارعه مکی ست بلا خلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ تکاثر** مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست

عبس مکی ست در قول جمیع و در وی یک آیه منسوخ ست فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ و ناسخش آیه
سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ تکویر** مکی ست بلا خلاف و در وی
یک آیت منسوخ ست لِمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ و ناسخش قوله ست وَمَا تَشَآءُوْنَ
اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در
توفیق استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار وی سبحانه ست و نیست شمارا
قدرت بران مگر بمشیت او و این مثل قول وی سبحانه ست وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ
اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ و قوله وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ و قوله اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ و آیات قرآنیه درین معنی بسیار ست و همه محکمات **سورهٔ
انفطار** مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ **سورهٔ مطففین**
مکی ست در قول ابن مسعود و ضحاک و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته
اول سوره ایست که در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر هشت آیت من قوله
اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا تا آخر و کلبی و جابر بن زید گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست
دروی منسوخ **سورهٔ انشقاق** مکی ست بلا خلاف نیست در وی ناسخ و نه
منسوخ **سورهٔ بروج** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ طارق مکی ست بلا خلاف در وی یک آیت منسوخ ست فَمَهِّلِ
الْكٰفِرِيْنَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ؕ منسوخ ست بآیه سیف و معنی رویدا قلیلا یا قریبا
ست و مراد بدان یوم بدر ست و آنچه در وی از قتل و اسر بوجود آمده و برین معنی محکم خواهد بود
و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه و آله وسلم ست **سورهٔ اعلی** مکی ست
در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی ست و نیست در وی منسوخ و یک آیت او ناسخ ست
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓى و صحیح آنست که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانفه برای بیان
هدایت آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم خاصة بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت
اوست صلی الله علیه و آله وسلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم بالهام قرارت

ابن عباس و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورۂ ناس

خلاف در بودن وی مکی یا مدنی مثل خلاف در سورۂ فلق ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیحه چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست ازان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جز این نیست که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتعوذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزار گفته متابعت نکرده اند او را هیچ یکی از صحابه درین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرارت آن هر دو در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زر بن حبیش که گفت آمدم مدینه را و ملاقات نمودم به ابی بن کعب و گفتم ای ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند بکسیکه برانگیخت محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سوره و نپرسید هیچ یکی از حال آنها مرا از روزیکه پرسیدمش جز تو فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز پس می گوئیم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و طبرانی مثل این روایت از ابن مسعود هم آورده و لفظ وی این ست که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین هر دو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز چنانکه من گفتم و شاید ابن مسعود این را حمل بر تعوذ صرف کرده و رنه بودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آفتاب ست و بعضی از اهل علم انکار ابن مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از آن جمله رفع یدین ست در غیر تکبیر تحریمه و نزد مسلم و ترمذی و نسائی و غیرهم از عقبه بن عامر ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمدند بر من امشب آیتها که ندیدم مانند آن گاهی قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب احادیث صحیحه وارد ست و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور آنیست مجموع آیات منسوخه بر رای مکثرین و در بسیاری ازان کلام ست چنانکه در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او درینجا نوشته می آید میگوید

یا مدنی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورۂ والعصر** مکی ست نزد جمهور و قتاده گفته مدنی ست و دروی یک آیت منسوخ ست اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ و ناسخش قوله است اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست بلکه استثنا ست از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و تخاص ناسخ عام نمی شود چنانکه در اصول مقرر شده **سورۂ همزه** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورۂ فیل** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورۂ قریش** مکی ست نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی ست و نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزے **سورۂ ماعون** مکی ست در قول عطا و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی ست در قول قتاده و دیگران و نیست در وی منسوخ و نه ناسخ **سورۂ کوثر** مکی ست در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورۂ کفرون** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و در وے یک حکم منسوخ ست وہی قوله لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ٥ ناسخش آیۂ سیف ست در فتح القدیر گفته گفته اند این آیت منسوخ ست و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار ست و در اخبار دخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر فتح العزیز ست مشهور آنست که این سوره منسوخ ست بآیۂ قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان ست نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال نیز داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیۂ قتال وجہے ندارد انتہے **سورۂ نصر** و آنرا سورۂ تودیع هم گویند مدنی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورۂ تبت** مکی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورۂ اخلاص** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورۂ فلق** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول

منسوخ شده بقوله فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ وکتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی ست که حکم
آن منسوخ شده نه تلاوت واین در حقیقت خیلی قلیل ست اگرچه مردم در شمار آیات درین قسم اکثار
کرده اند زیرا که محققین دران تمیز واتقان نموده منهم القاضی ابوبکر بن العربی ومن سیاویم
که آنچه مکثرین ایراد کرده اند چند قسم ست قسمی ست که نیست از نسخ در چیزی ونه از تخصیص
ونه آنرا باین هر دو علاقه هست بوجه من الوجوه مثل قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
وکذا قوله تعالی أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ واین را منسوخ گفته اند بآیه سیف
حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابدالآباد احکم الحاکمین ست این کلام نسخ پذیر
نیست اگرچه معنی آن امر بتفویض وترک معاقبت باشد وقوله فی البقرة وَقُولُوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا وعلی هذا القیاس وقسمی ست که از جنس مخصوص ست نه از قبیل منسوخ وابن
عربی آنرا تجرید کرده واجاده نموده کقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ وغیر ذلک من الآیات که این مخصوص باستثنا یا غایت ست وادخالش
در منسوخ خطا ومنه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ گفته اند منسوخ ست بقوله
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حال آنکه مخصوص ست وقسمی ست که دران رفع
امر جاهلیت یا شرائع من قبلنا یا اول اسلام ست ودر قرآن نازل نشده همچو ابطال
نکاح نسائی آباء ومشروعیت قصاص ودیت وحصر طلاق در ثلاث وادخالش در قسم
ناسخ قریب ست اما عدم ادخال اقرب وهمین را مکی وغیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر
این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع چیزی
که بران کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ ومنسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد
آری نسخ حکمی که در اول اسلام بود وبعده مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور ست وچون
این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند آنرا مکثرین در نسخ
مع آیات صفح وعفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست وباقی ماند از آنچه صالح نسخ
ست عدد یسیر وآنرا در تالیفی لطیف بادله جداگانه نوشته ایم واین بیست ویک آیت

نسخ اقسام ست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال او ست و نسخ در حقیقت همین ست همچو آیه نجوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر حلی چون نسخ توجه بسوی بیت المقدس بکعبه و صوم عاشورا برمضان و این را تحوّل گویند نسخ نامند و سوم آنچه مامور به بود بسببی بعده آن سبب زائل شد چنانکه امر بصبر و صفح در حین ضعف و قلت که بایجاب قتال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی ست کما قال تعالی او ننسها پس منسی امر بقتال بود تا قوت مسلمین و در حال ضعف حکم وجوب صبر برادی ست و ازینجا ضعیف شد قول مکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی ست بمعنی آنکه امتثال هر امر وارد در وقتی واجبست بنابر علتی که مقتضی آن حکم ست بعده منتقل میشود امر بانتقال آن علت بسوی حکمی دیگر و این نسخ نشد چه نسخ ازاله حکم ست تا آنکه امتثالش جائز نیست مکی گفته جماعتی ذکر کرده اند که خطابهای وارد مشعر بتوقیت و غایت مثل قوله فی البقرة فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهٖ محکم غیر منسوخ ست زیرا که موجل باجل ست و در موجل باجل نسخ نباشد و سور قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی ست که نه در وی ناسخ ست و نه منسوخ و آن چهل و سه سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجرات و رحمن و حدید و صف و جمعه و تحریم و ملک و حاقه و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد او و فجر و ما بعد او تا آخر قرآن مگر تین و عصر و کافرون و قسمی ست که در وی ناسخ و منسوخ هر دو ست و آن بست و پنج سوره است بقره و سه سوره بعد آن و حج و نور و سوره تالیه اینها و احزاب و سبا و مومن و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر و کورت و عصر و قسمی ست که در وی ناسخ ست فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق و اعلی و قسمی ست که در وی منسوخ ست فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر ست چنانکه بیاید و نسخ چند قسم ست یکی فرض منسوخ بفرض یا عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس زانیه بزنای زوانی بجلد دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل بر اول همچو نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب همچو قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر ندب منسوخ بفرض همچو قیام لیل که بقرارت

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ وزیاده کرد قومی آیه چهارم وهی قوله خُذِ الْعَفْوَ بدای سیکلا نما
بآیه زکوة منسوخ می گوید ابن العربی گفته هرچه در قرآن ست از صفح از کفار و تولی و اعراض
وکف ازاها پس آن منسوخ ست بآیه سیف و منسوخ شده است بآیه سیف یکصد و بست
و چهار آیت بعده آخرش اول ادرا نسخ نموده انتهی و گذشت آنچه درد وی ست یعنی
از نظر و بحث و نیز گفته از عجائب منسوخ ست قوله تعالی خذ العفو الآیه زیراکه اول و آخر او که
وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ست منسوخ ست و وسط او محکم ست و آن وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ باشد
و از عجائب وست که اول منسوخ و آخر ناسخ ست و نظیرش این نیست و هی قوله عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ
لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ یعنی بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و این
ناسخ قول اوست علیکم انفسکم سعیدی گفته مکث نکرد هیچ منسوخ زیاده تر در مدت ازین
آیه قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ الی آخرها که شانزده سال مکث نمود تا آنکه نسخ کرد
اورا اول فتح سال حدیبیه و هبة الله بن سلامة الضریر ذکر کرده که وی در این آیه وَيُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا گفته که منسوخ دران لفظ واسیرا است زیراکه
مراد اسیر مشرکین ست و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی
گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود بگرسنگی
گفت راست گفتی و شنیده در برهان گفته جائز ست نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود کقوله
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ه زیراکه قوله اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ ناسخ اوست بعده این ناسخ
منسوخ شد بقوله حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ و در وی نظر ست بدو وجه یکی همان ست که اشارت
بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ مخصص آیه است نه ناسخ آری مثالش باخر سوره
مزمل میتوان داد زیراکه وی ناسخ اول خود ست منسوخ ست بفرض صلوات خمس و قوله انفِرُوا
خِفَافًا وَثِقَالًا ناسخ ست برای آیات کف منسوخ ست بآیات عذر و ابو عبید از حسن
و ابی میسره آورده که گفتند نیست در مائده منسوخ و این مشکل ست بآنچه در مستدرک از ابن
عباس روایت کرده که قوله فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ منسوخ ست بقوله وَأَنِ احْكُم
بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ و ابو عبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد

ست برخلافی که در بعض اوست صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن واصح درایت استیذان وقسمت احکام ست پس این نوزده آیت شد و مضموم ست بسوی آن قوله تعالی فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ط برای ابن عباس رضی که منسوخ ست بقوله فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام بست آیت شد و ما آنرا در ابیات نظم کرده ایم ابیات

قد اکثر الناس فی المنسوخ من عدد	وادخلوا فیه آیا لیس تنحصر	وهاك تحریر آی لا مزید لها
عشرین حررها الحذاق والکبر	آی التوجه حیث المرء کان وان	یوصی لاهلیه عند الموت محتضر
وحرمة الاکل بعد النوم مع رفث	وفدیة لمطیق الصوم مشتهر	وحق تقواه فیما صح فی اثر
وفی الحرام قتال للاولی کفروا	والاعتداد بحول مع وصیتها	وان یدان حدیث النفس والفکر
والحلف والحبس للزانی وترک اولی	کفر واشهادهم والصبر والنفر	ومنع عقد لزان او لزانیة
وما علی المصطفی فی العقد محتظر	ودفع مهر لمن جاءت وآیة نجوی	کذاك قیام اللیل مستطر
وزید آیة الاستیذان من ملکت	وآیة القسمة الفضلی لمن حضروا	انتهی کلام السیوطی

وشاه ولی الله محدث دهلوی در فوز الکبیر فی اصول التفسیر این بست آیت و بترتیب سور ذکر نموده و تعقب آنها کرده گفته است وعلی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه تعده سیوطی در اتقان نوشته اگر گوئی که حکمت در رفع حکم و بقای تلاوت چیست پس جواب بدو وجه ست یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بران تلاوت کرده میشود همچنین تلاوت کرده میشود بجهت آنکه کلام خداست و بران ثواب داده میشود پس بقای تلاوت ازینجاست دوم آنکه نسخ غالبًا برای تخفیف است پس تلاوت را از برای این حکمت بطور تذکیر نعمت و رفع مشقت باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقه جاهلیت ست یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول اسلام بود پس این نیز قلیل العدد ست همچو نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل اوست در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیه عدت در بقره و دوم قوله لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ کما تقدم و بعضی آیه سوم زیاده کرده اند و آن آیه حشر ست در فیء بر رای کسیکه آنرا منسوخ بآیه انفال میگوید

إنّ الله يقول إنّا أنزلنا المال لإقام الصلوة وإيتاء الزكوة ولو أنّ لابن آدم واديا
من ذهب لأحبّ أن يكون إليه الثاني ولو كان له الثاني لأحبّ أن يكون إليهما
الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب وگفت ابی
بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لم يكن
الذين كفروا من أهل الكتاب والمشركين واز بقیه آن این بود لو أنّ ابن آدم سأل
واديا من مال فأعطيه سأل ثانيا وإن سأل ثانيا فأعطيه سأل ثالثا ولا يملأ جوف
ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب وإن ذات الدين عند الله الحنيفية
غير اليهودية والنصرانية ومن يعمل خيرا فلن يكفره واز ابی موسی اشعری آمده که گفت
نازل شد سوره برابر برائت پستر مرفوع شد و یاد ماند از آن این آیه إنّ الله سيؤيد هذا
الدين بأقوام لا خلاق لهم ولو أن لابن آدم واديين من مال لتمنى واديا ثالثا
ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب وهم از وی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم
از آن این قدر يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم
فتسألون عنها يوم القيمة وعدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن آبائكم
فإنه كفر بكم بعد زید بن ثابت را گفت همچنین است گفت آری وگفت عمر عبد الرحمن بن
عوف را نیافتی در آنچه نازل شد بر ما أن جاهدوا كما جاهدتم أول مرة که ما این را نمی یابیم
گفت ساقط کرده شد در آنچه ساقط شد از قرآن و ابو سفیان کلاعی گفته مسلمة بن مخلد
انصاری ایشان را گفت خبر دهید مرا از دو آیه قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند
او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت مسلمه إن الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في
سبيل الله بأموالهم وأنفسهم ألا أبشروا أنتم المفلحون والذين آووهم ونصروهم وجادلوا
عنهم القوم الذين غضب الله عليهم أولئك لا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين
جزاء بما كانوا يعملون و در صحیحین است از انس در قصه اصحاب بئر معونه که کشته شدند و قنوت
کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد

از قرآن شان قبله است و ابوداود در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله ست پس صیام اول مکی گفته و برین تقدیر واقع نشده ست در یکی ناسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله ست قوله تعالی در سورهٔ غافر یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا که این ناسخ قول اوست وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ گویم احسن ازین نسخ قیام لیل ست در اول سورهٔ مزمل بآخر او یا بایجاب صلوات خمس و این در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا از صحابی ست که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد عدول و بعضی متساهل اکتفا می کنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلاف قول این هر دو ست انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت ست در مسارعت بسوی بذل نفوس بطریق ظن بغیر استفصال از برای طلب طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شیء چنانکه خلیل علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود و منام ادنای طریق وحی ست و امثله این قسم بسیار ست و از ابن عمر آمده که بود سورهٔ احزاب در زمان آنحضرت صلعم دو صد آیه وقت کتابت عثمان رض این قدر ماند که الآن ست و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری سورهٔ احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما در وی آیه رجم میخواندیم و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواند بر من پدر من و وی هشتاد ساله بود در مصحف عائشه رض إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش ازان بود که عثمان رض تغییر مصاحف کرد و از ابی واقد لیثی آمده که گفت بود آنحضرت صلعم چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس مے آموخت ما را از وی نزد وی آمدم گفت

اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود ست زیرا که بصحت رسیده که عمر آنرا از
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید
بن ثابت وسعید بن القاضی مصحف مینوشتند چون بدین آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم می گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت
چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت صلعم آمدم وگفتم بنویسیم این را پس گویا مکروه دانست این
را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند و محصن نباشد تازیانه زده شود و جوان چون
زنا کند و محصن باشد رجم نموده آید حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث
سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم
در خاطر من نکتهٔ خوب گذشته و آن این ست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار
تلاوتش و کتابتش در مصحف اگرچه حکمش باقی ست زیرا که این حکم اثقل و اشد احکام و
اغلظ حدود ست و در وی اشارت ست بسوی ندب ستر و نسائی روایت کرده که
مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی که دو شاب
ثیب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما را پس
گفت ای رسول بنویسان مرا آیه رجم گفت نمی توانم قول او که بنویسان مرا یعنی اذن
ده مرا در کتابت آن و قادر گردان مرا بران و از زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم
را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق ست و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و
پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس زدی در سینه من و گفتی استقرا می کنی آیه رجم را
و ایشان تسافد میکنند همچو حمر ابن حجر گفته در وی اشارتست بسوی بیان سبب رفع
تلاوت او وهو الاختلاف **تنبیه** ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود
نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا
أَوْ مِثْلِهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست که هر آنچه ثابت ست الآن
از قرآن و منسوخ نشده پس آن بدل ست از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هرچه

در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد ان بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی
عنا وارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم
او از قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ او دو سورهٔ قنوت ست در وتر و نامیده می شوند سورهٔ
خلع و سورهٔ حفد **تنبیه** قاضی ابو بکر در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیراکه
اخبار وارده دران آحاد ست و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد
که نیست حجت دران و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم و تلاوت نمیباشد مگر باین طور که فراموش
کناند خدا ایشان را و بردارد آنرا از اوهام ایشان و امر کند باعراض از تلاوت وی و کتابت
آن در مصحف و مندرس شود بر ایام همچو سائر کتب قدیمهٔ او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب
خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی صُحُفِ اِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی و شناخته نمی شود
امروز از ان چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت ص و بود متلو موجود برسم باز
فراموشش گرداند خدا مردم را و برداشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ
چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی و در برهان گفته قول عمر رض
که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر رض در کتاب خدا البته مینوشتم آیهٔ رجم
را در ان پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز ست و قول مردم از ان مانع شده گاهی
چیزی در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از ان قائم میشود و چون جائز باشد
لازم آید که ثابت بود زیراکه شان مکتوب همین ست و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود
عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیراکه مقال مردم صالح منع نیست
و بالجمله این ملازمت مشکل ست و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست
و قرآن بخبر واحد ثابت نمیشود اگرچه حکم ثابت شود و از اینجا انکار کرده است ابن ظفر
درین نوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیراکه خبر واحد مثبت
قرآن نیست بلکه این از منسأ ست نه نسخ و این هر دو باهم ملتبس میشوند و فرق میان
هر دو آنست که هرچه لفظ او منسأ ست حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده و بدان استشفا از آن مرض عادت عرب نموده و بنابر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن محمد الرحمن اہدل در عدة المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استاده پنج وجه یکی استشفا از وجع صلب بر عادت عرب و وی دران وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنابر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مابضه بود و مابض ہمان باطن رکبه است سوم آنکه جای نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چہارم آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب ہمین ست عمر رضی اللہ عنه گفته بول استاده کردن نگاہدارنده تر ست برای دبر پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رض آمده که من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه احمد والترمذی والنسائی علما گفته اند مکروه ہست بول استاده کردن مگر بعذر و این کراہت تنزیہ ست نه تحریم ابن منذر بعد از حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی ست و استاده بول کردن مباح و این ہمه ثابت ست از آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم و بود نداہل سباطه که ناخوش شوند از آن بلکه ہمان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه مختص بایشان بلکه در صحن خانہای جمیع ایشان بود و اللہ اعلم انتہی کلامه گویم او جه وجوه فعل آن از برای بیان جواز ست پس بس و بقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر آنکه دلیلی بر ان قائم شود و درین صورت حدیث مذکور از نسخ در پہیز سے نباشد **حدیث دوم**

از ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون بیائید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دہید بجانب آن و لیکن روی بجانب شرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص ست بمدینه منوره زیرا که قبله او جنوبی ست و درین دیار قبله غربی ست و لہذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد

و تعالی از قرآن نسخ فرموده که تو آنرا میدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است بآنچه مارا
آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است انتهی کلام السیوطی فی الاتقان و ما درین
کتاب همه آنچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و تکلم علما دران
ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست
نسخ مگر در مقدار قلیل که بست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم بلکه از پنج آیه هم کمتر ست چنانک
در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ببیانش پرداخته ایم و الله اعلم بالصواب +

باب دوم در بیان ناسخ و منسوخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجلهٔ اهل حدیث
و اکابر این فن بست و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام
الحرانی رضی الله عنهم اجمعین ده حدیث و نزد حافظ ابن القیم از ده هم کمتر و ابو الفرج جوزی
در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در ناسخ و منسوخ حدیث
دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم
که هر قدر احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جداگانه بنویسم و از آنچه
وجهی از برای نسخ و احتمال آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ
میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که دعوی او سست ست و تمام این احادیث
بست و یک حدیث ست انتهی **حدیث اول** عن حذیفة رضی الله عنه
قال اتی النبی صلی الله علیه و سلم سباطة قوم فبال و هو قائم متفق علیه
یعنی آمد آنحضرت م مزبله و کناسه قوم را پس شاشید و وی ستاده بود گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت دانی النبی صلی الله علیه و سلم و انا ابول قائما فقال یا
عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا
و من بول میکردم استاده پس گفت ای عمر بول مکن استاده پس نشاشیدم استاده هنوز و نیست
این ادعا صحیح بلکه نهی از استاده شاشیدن برای آنست که رشاشهٔ آن بر بائل نیفتد و فعل

دباغت کردہ شدہ اہاب نماند پس ممنوع استمتاع یا ہاب میتہ ہست بی دباغت و چون مدبوغ شدہ لا باس بہ است چنانکہ از آخر حدیث اول ظاہرست و در حدیث دیگر آمدہ تطہرہا الماء والقرظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس این ست اذا دبغ الاہاب فقد طہر و در عدۃ المنسوخ گفتہ در طہارت جلود میتہ بدباغ ہفت مذاہب ست و ہر صاحب مذہب احتجاج باحادیث و غیرہا بران کردہ و بعضی از دلیل بعضے جواب گفتہ نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مہذب کردہ و در شرح مسلم بر ذکر مذاہب بغیر ادلہ انتصار نمودہ انتہی گویم بعض آن ادلہ در مسک الختام ذکر کردہ ایم و در دلیل الطالب کلام بسیط بران نمودہ و نیست این از نسخ در چیزے و نیز از حدیث مذکور کہ انما حرم اکلہا یا شد ثابت شد کہ ہر حرام نجس نیست و باین رفتہ اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و غیر ہما در دراری مضیہ و سبل السلام و جز آن و ہمین ست ارجح و صواب چنانکہ در شرح بلوغ المرام ظاہر کردہ ایم واللہ اعلم بالصواب

حدیث چہارم از ابوہریرہ مروی ست کہ گفت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول توضؤا مما مست النار رواہ مسلم یعنی شنیدم آنحضرت صلعم را می فرمود وضو کنید از انچہ سودہ است آنرا آتش گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکل کتف شاۃ ثم صلے فلم یتوضا متفق علیہ یعنی خورد آنحضرت صلعم بازوی گوسفند پس نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از انچہ مس کردہ ست آنرا نار گویم اختلاف کردہ اند علما در وضو از ان جماہیر بر عدم وجوب اند و گروہی بوجوب رفتہ و جمہور جوابش بدو وجہ دادہ اند یکی آنکہ منسوخ ست بحدیث ابن عباس و جابر دیگر آنکہ مراد بوضو شستن دہن و ہر دو کف ست و این خلاف در صدر اول بود بعدہ اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از ان واللہ اعلم آری سخن در وضو از اکل لحوم ابل باقی ست اکثر بر عدم انتقاض وضو بودہ اند و رفتہ ست بانتقاض از ان احمد بن حنبل و اسحق بن راہویہ و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمہ و اختیار کردہ آنرا بیہقی و نووی بنابر صحت حدیث درین باب خاصۃ و ہو الحق و حدیث وضو از مس کردہ نار عام ست و خاص مقدم ست بر عام و در مالابد منہ بعد ذکر آن گفتہ احتیاط

وغرض نہی ست ازان مگر کسی را کہ قبلہ در استقبال یا استدبار وی آید پس گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت ارتقیتُ فوقَ بیتِ حفصۃ لبعض حاجتی فرایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقضی حاجتہٗ مستدبر القبلۃ مستقبل الشام متفق علیہ وبحدیث جابر کہ وی دید آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بعد یکسال ازین نہی کہ بول مے کرد رو بقبلہ پس جماعۂ گمان کرد کہ اول منسوخ ست بثانی حال آنکہ چنین نیست زیرا کہ اول در صحرا ست وثانی در بنیان گویم درین باب مذہبہا ست تفرقہ میان ہر دو مذہب مالک وشافعی واحمد وغیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقاً سوم جواز ہر دو مطلقاً چہارم عدم جواز استقبال مطلقاً وجواز استدبار مطلقاً وشافعی وغیرہ احتجاج کردہ اند بر تفرقہ باحادیث صحیحہ مصرحہ بجواز در بنیان پس محمول باشد نہی بر صحرا جمعاً بین الروایات وشوکانی گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم درین مسئلہ بر ہشت قول واستیفا کردہ ایم آنرا در شرح منتقی انتہی ودر مختصر خود بعدم استقبال واستدبار قبلہ رفتہ ودر شرح آن جواب از ادلۂ مجوزین ومفرقین دادہ وتمام بحث درین مسئلہ در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیہ

حدیث سوم از ابن عباس مرویست کہ گفت تصدق علی مولاۃٍ لمیمونۃ بشاۃ فمر بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہلا اخذتم اہابہا فدبغتموہ فانتفعتم بہ فقالوا انہا میتۃ فقال انما حرم اکلہا متفق علیہ یعنی گذشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوسفندی مردہ کہ از آنِ کنیز میمونہ بود پس فرمود چرا نگرفتید چرم او را ودباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مردار ست فرمود جزین نیست کہ حرام خوردن اوست گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبد اللہ بن حکیم تابعی کہ گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل وفات او بیکماہ کہ منتفع نشوید از مردار بچرم وپی رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ اثرم گفتہ گویا این نسخ اول ست وغیر وی گفتہ جائز ست کہ باشد حدیث اباحت قبل موت او بیک روز واین در صحیحین ست وحدیث ابن حکیم مضطرب ست جداً وآلد محرر سطور رضی اللہ عنہ گفتہ ممکن ست جمع میان ہر دو حدیث باین طریق کہ اہاب نام جلد غیر مدبوغ ست وچون

بن بشیر و انس و ابی بن کعب و معاویه و قبیصه و اروی بنت انیس روایت کرده اند حدیث بسره
را احمد و اہل سنن و مالک و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیحه احمد
والترمذی والدارقطنی و یحیی ابن معین و البیهقی و الحازمی و ابن حبان و ابن خزیمه و هر که مائل
شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورده طائلی و رفته است بسوی انتقاض وضو بمس ذکر
جماعتی از صحابه و تابعین و ائمه و بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض ست و وارد
شده است آنچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج و آن اعم ست از قبل و دبر چنانکه
ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را میفرمود هر که مس کند فرج خود را
پس باید که وضو کند صحیحه احمد و ابو زرعه و ابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را علتی و در حجة الله
البالغه گفته این از آن جنس ست که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض
و بنا دین تلخ بود یکی ازین دو امر منسوخ انتهی و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح دُرر بهیه
نوشته ایم **حدیث ششم** از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم وابو داؤد وابن خزیمة وابن حبان
واصله فی البخاری ورواه احمد من حدیث رافع وعتبان والطحاوی من حدیث
ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب
غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب
نگردد گفته اند این حدیث منسوخ بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه
و زیاده کرد مسلم وان لم ینزل یعنی چون نشست مرد در میان چهار شعبه زن یعنی در تعب
و مشقت انداخت او را پس واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن هر دو اگرچه انزال نکند و گفت
ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن ترمذی گفته همچنین
روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ شد و حکم شد که
چون آلت در فرج زن فرو رفت والتقای ختانین شد غسل واجب گشت انزال شود یا
نه نووی گفته امت مجتمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه باوی انزال نباشد و بر وجوب

از همه اولی ست و در حجة الله البالغة نوشته اما حکم اہل پس کار دران دشوار ست
قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم نسخ آن
ولهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بروی تخریج و قائل ست بدان احمد و اسحق
و نزد من احتیاط انسان دران لائق ست انتهی و تمام بحث درین هر دو مسئله در شرح
مختصر شوکانی ذکر کرده ایم **حدیث پنجم** مرویست از بسره گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ رواه مالك واحمد وابو داود
والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آله مردی خود را
پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ قال وهل هو الا بضعة
منه رواه ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه یعنی پرسیده شد
رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر پاره گوشت از وی
بغوی گفته این منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورد بعد از قدوم طلق و روی روایت
کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود
و نیست میان او و عورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی والدارقطنی انتهی والد
محرر سطور گفته پس ممکن ست جمع میان هر دو بحمل نقض بر مس بدون حیلولت ثوب و عدم نقض
بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابو هریره مشعر ست بدان انتهی ذرعده المنسوخ گفته ادعا
کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت صلعم در حین تاسیس مسجد و ابو هریره مسلم مهاجر
واین قول محتمل ست گویم بعض محققین گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابو هریره راجح ست
در متن و سند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ و احوط بودن او سوم
بودن او ناقل از عادت بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست و برای ترجیح وجوه دیگر هم ست
انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث بسره راجح ست از حدیث طلق با بانضمام احادیث
کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب ست از جماعتی از صحابه که از ایشان ست جابر و
ام حبیبه و ابن عمر و زید ابن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشه و ابن عباس و نعمان

و گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی رح گفته اگر صارف امر اند باشند اما صالح صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه و جسده که در صحیحین و غیر هما از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب ست و تمام بحث را در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده

حدیث ہشتم روایت ابوهریره است ان النبی صلے الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس و این در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ ست بحدیث عائشه رض که گفت ما دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داؤد و غیر هماست اثرم گفته حدیث عائشه رض خطاست زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگذارد پس مشغول کرد او را قومی و گذارد بعد عصر یکبار انتهی گوییم و مثل آن در صحیح بخاری ست از سلمه و در سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داؤد گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی تر ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی و ابن عقیل گفته بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص بجواز صلوة در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مراد او و در عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلے الله علیه وسلم غیر مختص ست باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح و اشهر همان اول ست انتهی و درین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر بسطو گوید مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد از صبح و بعد عصر در کعبه بحدیثی که درین باب وارد ست نزد ابن ماجه و غیر او **حدیث نہم** روایت وائل بن حجر ست که آن رسول الله صلے الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی رکبتیه اذا رکع یعنی

بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامرین بنا بر احادیث صحیحه بر وجوب غسل بالتقای ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء منسوخ ست و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد نفی وجوب غسل برویت در نوم ست چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و لهذا حافظ ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در آخر بر ایجاب غسل قاله القاضی ابو بکر بن العربی انتهی و اما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت صلعم در حق مردی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا محمول بر مباشرت در ماسوای فرج و رفته است داؤد و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعدم وجوب در عدم انزال و به قال عثمان و علی والزبیر و طلحه و ابو ایوب و ابی بن کعب و گفت بخاری غسل احوط ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعدهم و حق غسل ست و در حجة الله البالغه گفته آنچه صحیح شد روایةً و بر آنند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بر وی واجب گشت گو انزال نکند انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شروح درر بهیه است

حدیث هفتم حدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من توضأ للجمعة فبها و نعمت و من اغتسل فذلك افضل اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست لیکن صحیح عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را امت بتلقی بقبول کرده و قریب سه صد تن آنرا از نافع روایت نموده و بست و چهار صحابی جز ابن عمر راوی او هستند و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و به قال اهل الظاهر و حکایت کرده ست آنرا ابن منذر از ابو هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعدهم و جمهور مستحب گویند بحدیث سمره و در وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد و بحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة الخ و جز آن

واین نسیان ست وکلام ذی الیدین بر توہم قصر صلوٰة بود پس حکم او حکم ناسی باشد وکلام قوم جواب رسول بود واجابت رسول مبطل صلوٰة نیست وگفت مالک اگر کلام عمداً برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد ودیگری گوید من کامل کردم واین نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا وتمام کلام برین مسئله بروجه تحقیق در دلیل الطالب کرده ایم وبایضاح حق حقیق بقبول پرداخته فلیرجع الیه **حدیث یازدہم** روایت ابوسعید ست از آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم اذا رأیتم الجنازة فقوموا لها واین در صحیحین وغیر ہما ست گفته اند منسوخ ست بحدیث علی کرم اللہ وجهه که قام النبی صلی اللہ علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی ایستادن آنحضرت در جنازه پستر نشست ودر روایتی از وی باین لفظ ست کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس رواه احمد وابو داؤد واین صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف بسوی آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی اللہ عنه انتهی وابن عقیل گفته ممکن ست جمع باینکه قیام مستحب ست وقعود جائز ونیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند مالک وابو حنیفه وشافعی قیام را منسوخ گفته اند واحمد واسحق وابن حبیب وابن ماجشون گفته مخیر ست واختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه وسلف گفته نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین وگفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بروی گذشته وباین قائل ست اوزاعی واحمد واسحق ومحمد بن حسن واختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکروه گفته ودیگران بران عمل نموده واین مروی ست از عثمان وعلی وابن عمر وغیر ہم رضی اللہ عنهم در عدة للمنسوخ گفته این کلام قاضی پستر کلام نووی ست ومشهور در مذہب ما آنست که قیام مستحب نیست واین حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند ونووی گفته مختار ہمین ست پس امر بیان ندبا باشد وقعود از برای بیان جواز بود ومقام نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعذر جمع میان احادیث ودرینجا متعذر نیست واللہ اعلم **حدیث دوازدہم** ابوہریره گفت قال رسول اللہ صلی اللہ

بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر هر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم ما که می کردیم این را پس امر کرده شدیم بر رکب و این صریح ست در نسخ و همین ست مذهب کافهٔ علما که سنت وضع یدین ست بر رکبتین و تطبیق مکروه الا ابن مسعود و صاحبین او علقمه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ بایشان نرسیده و آن حدیث سعد ست و صواب همان ست که بران جمهور اند **حدیث دهم** روایت زید بن ارقم ست در صحیحین و غیرهما گفت بودیم ما که سخن می کردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ پس امر کرده شدیم بسکوت و منهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظ ان فی الصلوة لشغلا و در روایت احمد و نسائی و ابی داؤد و ابن حبان در صحیح ست ان الله یحدث من امره ما شاء وانه قد احدث من امره ان لا یتکلم فی الصلوة و این صریح ست در نسخ حسین اهدل گفته مذهب مالک و ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام ست در نماز اگرچه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل مے کند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز ست از برای مصلحت صلوة بحدیث ذو الیدین و این مرویست از اصحاب مالک والله اعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی و غیر عالم بمنع ست و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمی که در صحیح ست آنست که اعاده نکند و بود از شان وے صلی الله علیه وسلم عدم جرح بر جاهل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتصار می فرمود بر تعلیم او و بر اخبارش بعدم جواز چیزی که ازوی وقوع یافته و گاهی امر باعاده هم می کرد چنانکه در حدیث مسیء ست و ظاهر عدم فرق ست میان ساهی و ناسی و میان عالم در ابطال صلوة و لیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم جاهل و ناسی رفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة ست و حدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد و در وی بحث ست زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه بمدینه اتفاق افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل ست و کلام عامد مبطل اگرچه قلیل باشد و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلے الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده

مراہل الاصول را در حدیث عائشہ رض و ام سلمہ رض حجت ست بر ہر مخالف اللہ اعلم لذا نی
عدة المنسوخ حدیث سیزدہم این ست افطر الحاجم والمحجوم رواہ احمد وابو داؤد
والنسائی وابن ماجہ عن شداد بن اوس وصححہ البخاری واحمد وابن خزیمة وابن حبان
وحافظ ابن حجر در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابہ آوردہ و در سبل السلام شرح
بلوغ المرام گفتہ اخرجہ الائمة عن ستة عشر من الصحابة وسیوطی در جامع صغیر گفتہ
متواتر ست وبالجملہ در وی دلیل ست بر آنکہ حجامت مفطر صوم ست ہر دو را از حاجم
ومحجوم و باین رفتہ گروہی قلیل مثل احمد بن حنبل واتباع او وابن المبارک واوزاعی
واسحق وابی ثور وواجب ست قضا د کفارہ و بہ قال ابن خزیمة وابن المنذر وابن حبان
گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک کہ ثم ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم رخص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثة لا یفطرن
الصائم القیئ والحلم والحجامة رواہ الترمذی وگفت این حدیث غیر محفوظ است
وعبد الرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفتہ حدیث اول اثبت
ست ازین حدیث زیرا کہ بر تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع ست وحدیث انس را خالد
بن البجلی روایت کردہ واحمد بن حنبل در خالد طعن نمودہ و فرمودہ اورا احادیث مناکیر
ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتہی گویم حدیث افطار رانا متواتر ست وعکرمہ
از ابن عباس آوردہ کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتجم وھو صائم
یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزہ دار بود پس فعل وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دال
ست بر آنکہ مراد کراہت ست و روایت کردہ است ابو داؤد از ثابت کہ گفت انس نبودیم
ما کہ ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراہت جہد واخرجہ البخاری وگفتہ اند کہ فعل او
ناسخ قول اوست زیرا کہ قول در عام فتح بود وفعل در عام حجة الوداع سنہ دہم این چنین
گفتگو کردہ است ابن الرفعہ برین حدیث وابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفتہ بیان
کرد شافعی کہ حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد وغیر اوست زیرا کہ در حدیث شداد مروی
شدہ کہ وی ہمراہ آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را کہ حجامت میکند

علیه وسلم من ادرکه الصبح وهو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت او را صبح و او جنب
ست پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض که گفت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم
فیغتسل ویصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان و وے
جنب مے بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال
دو امر دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعده منسوخ شد چنانکه عائشه رض گفت دوم
آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وے امر کرده شود بامساک
و شمرده نشود از برای او صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابو هریره بسه وجه ست
دو از ان همین هر دو احتمال ست که اول آن جواب ابن منذر ست که از بیهقی روایت
کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حینی که حرام بود جماع
در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعده منسوخ شد و ابو هریره ازان رجوع
نمود چون رسید او را خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیه والله
اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این ست که شاید حدیث ابو هریره محمول ست بر کسیکه
دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند باوجود علم پس وی مفطر شد
امساک کند و نیست او را صوم و سوم آنکه ارشاد ست بسوی افضل که غسل کند قبل
از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذهب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل
حدیث ست و اجماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و
بدان قائل اند جماهیر صحابه و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کرده و درین
بود ابو هریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده و مروی ست از طاؤس
و عروه و نخعی که اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست والا صحیح ست و محکی ست از
حسن بصری و نخعی که حرام ست در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم
بن عبدالله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند بعد ازین خلاف مرتفع شد
و علما اجماع کردند بعد ازان بر صحتش و در صحت اجماع بعد از خلاف خلافی مشهور ست

بیگ جنبوا

استیفای این بحث نموده و در مختصر گفته نکاح متعه منسوخ ست و در شرح آن گفته روایت
کسیکه تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده حجت ست درین باب و در حجة الله البالغة
گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وی چند روز بعده نهی کرد از ان
و بود ترخیص بنابر وجود حاجت داعیه و بود نهی بجهت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات
و نیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب ست چه نزد انقضای مدت مذکور بیرون میرود
از حیز و میشود اختیار امر بدست زن و نمی داند که چه کند و ضبط عمده در نکاح صحیح که بنایش
بر تابید ست در غایت عسر ست تا بمتعه چه رسد انتهی در شرح السنة گفته اتفاق کرده اند علما
بر تحریم متعه و آن همچو اجماع ست بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام پستر منسوخ شد و
ابو الفرج گفته احادیث متفق اند بر نسخ متعه و در حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن
در مکه معظمه و حدیث علی رض دال ست بر آنکه تحریمش در خیبر بود و این مقدم ست بسه وجه
یکی آنکه صحتش متفق علیه ست و حدیث سبره از افراد مسلم ست دوم آنکه علی رض اعلم
است باحوال نبی صلی الله علیه وآله وسلم از غیر او سوم آنکه بلشبت تقدیم زمان وقت خفا
آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند نزد فتح مکه انچه مباحش میدانستند بدون علم ناسخ بر ای
کرد ایشان را و مخفی مانده بود نسخ وی بر جماعه که از ایشان ست ابن عباس رضی الله عنه
انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و اشیای نفیسه آورده و نووی
بروی استدراک چیزها نموده و ترجمهٔ این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة وبیان انه
ابیح ثم نسخ ثم ابیح ثم نسخ بعده کلام ماوردی و قاضی را بالطوله ذکر نموده و گفته صواب
مختار تحریم ست و اباحت دو بار بود و حلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام پستر حرام شد
روز خیبر باز مباح شد بسال فتح مکه و آن روز اوطاس ست پستر حرام شد بعد سه روز تحریم
مؤبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم و نتوان گفت که اباحت مختص بود بانچه گفته شده و تحریم
یوم خیبر از برای تاکید ست و انچه روز فتح مکه فرمود مجرد تاکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح
مکه ست چنانکه ماوردی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم در اباحت
روز فتح صریح در ان ست جائز نیست اسقاط آن و نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کرده اند

در رمضان فرمود افطار کرد حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت ص
در وی محرم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه هشت و این آخر ست در سنه
ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه **حدیث چهاردهم**
از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامه
رواه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بروز عاشورا و امر کرد بروزه داشتن در ان گفته اند
این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض که فلما نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشوراء
فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا را
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم
این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت و شافعی را در وے
دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روزیکه مشروع شده
و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد
مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء
ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء صام و من شاء فلیفطر و بر هر دو مذهب
صوم این یوم سنت مستحبه است بعد ازانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرموده
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین
باب حدیثهاست که شیخ عبدالحق دهلوی در ما ثبت من السنه یاد کرده و شوکانی این صوم
را آکد صیام ماه محرم گفته و در مسوی ست که نزد اکثر مستحب ست که با تاسع روز عاشر هم نهد
والله اعلم بالصواب **حدیث پانزدهم** از سبره جهنی ست نزد مسلم وغیره که وی غزا کرد
همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پس تر
بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا روز قیامت و مروی ست مانند آن از ابی هریره رض
و در حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر و این در صحیحین ست ترمذی از ابن عباس آورده
که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم و درین باب احادیث بسیارست و خلاف طویل شوکانی رح در نیل الاوطار

حدیث ہفدہم صحیح شدہ است از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نہی از انتباذ
در دبا و مزفت و نقیر و مقیر و صحیح شدہ است از وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود نہیتکم
عن الظروف وان ظرفا لا یحل شیئا ولا یحرمہ وکل مسکر حرام و در لفظی از مسلم ست
در حدیث بریدہ کنت نہیتکم عن الاشربۃ الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء
غیران لا تشربوا مسکرا نووی گفتہ بود نبیذ ساختن درین آوندہا منہی عنہ در اول
اسلام بخوف آنکہ مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانی بگمان
عدم سکر آنرا بنوشد پس شارب مسکر گردد و بود عہد قریب باباحت مسکر بعدہ چون زمانہ
دراز گذشت و تحریم مسکر شہرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم منسوخ
شد و انتباذ در ہر ظرف مباح شد بشرط آنکہ مسکر ننوشند انتہی شوکانی در شرح مختصر گفتہ و درین
باب ست احادیث مصرحہ بنسخ چیزے کہ بود از نہی انتباذ در دبا و جز آن انتہی گویم مردم
ہنوز دران مختلف اند قومی ببقای حظر دران رفتہ وبہ قال مالک واحمد و قومی بنسخ تحریم
قائل گشتہ و ہمین ست راجح **حدیث ہیجدہم** از ابو سعید مروی ست کہ فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن ومن کتب عنی شیئا فلیمحہ
یعنی منویسید از من چیزے مگر قرآن و ہر کہ نوشتہ باشد از من خبری یعنی از احادیث
پس باید کہ محو کند آنرا و مروی ست از انس بن مالک رضی اللہ عنہ کہ گفت قیدوا
العلم بالکتابۃ مقید سازید علم را بنوشتن ولکن این موقوف صلاحیت تعارض با مرفوع
ندارد ابن قتیبہ گفتہ نہی فرمود در اول اسلام و چون دانست کہ سنن بسیار شود و حفظ
فوت شود اختیار کرد کتابت را انتہی گویم نووی در حدیث تحریم مکہ در قول وی صلی اللہ
علیہ وسلم اکتبوا لابی شاہ گفتہ این صریح ست بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل او ست یعنی
در دلالت حدیث علی رضی اللہ عنہ ما عندنا الا ما فی ہذہ الصحیفۃ و مانند او ست حدیث
ابی ہریرہ کان عبد اللہ ابن عمر یکتب ولا اکتب ولکن مرفوع مغنی ست از موقوف و آمدہ
است احادیث در نہی از کتابت غیر قرآن پس بعضے از سلف منع کردہ اند از کتابت
علم و جمہور سلف بجواز قائل شدہ بعدہ اجماع کردہ امت بعد ایشان بر استحبابش و جواب

علما بر آنکه این متعه نکاحی بود تا اجلی مسمّی نیست دران میراث و نه نفقه و حاصل میشد فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق و واقع شده است اجماع بعد ازان بر تحریم او از جمیع علما و نیست مخالف دران مگر فرقهٔ روافض و بود ابن عباس قائل باباحتش قبل رسیدن ناسخش بوی پستر رجوع نمود ازان و روایت کرده است سعید بن جبیر که وی گفت ابن عباس را چه کردی باجان خود دوست میداری نکاح متعه را و بردند این خبر را سواران بآفاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستیکه نکاح متعه حرام ست همچو میته و دم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ **حدیث شانزدهم** مروی ست از ابن عمر که گفت نهی کرد رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده بر سه روز پستر رخصت داد ما را در انکه بخوریم و ذخیره سازیم گویم و در حدیث جابر ست کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال کلوا و تزودوا فاکلنا و تزودنا متفق علیه و در حدیث سلمة بن الاکوع ست فرمود آنحضرت کلوا و اطعموا و ادخروا فان ذلک العام کان بالناس جهد فاردت ان تعینوا فیهم متفق علیه و درین باب حدیثها ست و نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند علما در نهی از اکل لحوم اضاحی بعد ثلاث قومی گفته امساک حرام و اکل ازان بعد ثلاث حرام ست و حکم تحریم باقی ست کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند مباح ست اکل و امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ ست باحادیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته انکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید و آن علت رافت بود یعنی برای اعراب واردین در مصر و مقصود ازان مواسات ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی ست تا امروز و لیکن حرام نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول از برای مواسات مردم و برین حمل کرده اند مذهب علی و ابن عمر را رضی الله عنهم و الله اعلم

عدم تعمد بغیر ضرورت ست و نهی در عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابو حنیفه والله اعلم **حدیث بستم** بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت م مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش واگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و بآتش بسوخت وابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را درمیان دو خرمه حطب و بسوزید بآتش بستر برانگیخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید بآتش گویم ابن جوزی زیاده نکرد بر ذکر این هر دو حدیث و تکلم نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها را بنبل و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده ست امر وی صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پستر نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال و شیوخ مگر از برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد بخاری وغیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث فقال ان وجدتم فلانا وفلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا وفلانا وان النار لا یعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما واما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن شارع بدان چون در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم **حدیث بست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی ست که گفت اهدی کسری لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل منه واهدی له قیصر فقبل منه واهدت له الملوک فقبل منها اخرجه احمد والترمذی والبزار یعنی هدیه فرستاد کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت م پس قبول نمود آنها را و ازینجا معلوم شد که جائز ست قبول کردن هدایای

داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل اشتهار
قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار
گرفت و ازین مفسده امن بصورت بست اذن دادند در ان دوم آنکه نهی تنزیه بود در حق
کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بر وی خوف اتکال ست بر کتابت و اذن برای کسی ست
وثوق ندارد انتهی مع زیادة و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث
و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح سه مکرر نموده و آنرا دلیل جواز کتابت ست
حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شیء
یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله
عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتاب
علم و تصانیف را در ان از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله
علیه و آله وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب او ست و الا صیغه امر بی صارف
محمول بر وجوب ست و الله اعلم **حدیث نوزدهم** صحیح شده است از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در
حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون
زدن بر مشرکین و رسیده شدن در ان بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم
و این در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت می کرد
این حدیث را می گفت منسوخ ست ابن الجوزی گفته این قول او صحیح نیست و جزین
نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان بقتل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان
و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند
انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست و اما شبخون پس جائز ست
اگرچه در وی بذراری و نسا برسد انتهی و نووی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء و الصبیان من غیر تعمد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد

علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد جمهور
علما و اگر قبول کند فیء باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت
آنکه وی امام مسلمین ست و اگر از قومی ست که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد
نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیرهم ست و گفته اند خاص ست
بامام و باین قائل ست ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم رد کرد هدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود
از آنچه در وی استلاب مسلمین ست و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ائمه بعد او باجرای
آن مجرای مال کفار از فیء و غنیمت بحسب اختلاف حال و این ست معنی حدیث هدایا
العمال غلول اذا خصوا بها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای
اهل کتاب را بجهت اباحت ذبائح و مناکح آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبدهٔ اوثان
انتهی کلامه این ست مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقراء و استیفا تمام آنرا
جمع نموده اند و در اکثر از آن بحث ست چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و در اینجا علاوه این احادیث
دو سه حدیث دیگر ست که در عمل بران اختلاف علما ست الحاق آن تتمیما للفائدة مناسب
نمود **حدیث بیست و دوم** بروایت جابر بن عبد الله ست گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه رواه الترمذی
والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم پس بکشید او را
گفته اند منسوخ ست بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد
شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت صلعم که نوشیده بود خمر
بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و از اینجا معلوم شد که فعل او ناسخ قول او ست و باین رفته است
شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر ست
و هم ترمذی و ابو داؤد از حدیث قبیصة بن ذؤیب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع
القتل و در روایتی از احمد ست از حدیث ابو هریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع ما فی هذا

کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلعم جبه
سندس و درین باب هدیها ست گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک
که فرمود آنحضرت لا اقبل هدیة مشرك اخرجه موسی بن عقبة فی المغازی و قال فی
فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حمار ست که وی فرستاد
برای آنحضرت صلعم هدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن زبد المشرکین
اخرجه ابوداود والترمذی وابن خزیمة وصححاه پس شوکانی در شرح منتقی گفته احادیث
در قبول وی صلی الله علیه وسلم هدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته
یشبه ان یکون منسوخا و گفته اند در دل قصد اغاظه بود تا مائل نشود بسوی ایشان چه
میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب
اند و گفته اند رد در حق کسی ست که ازین هدیه اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق
کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست و ممکن ست که نهی از برای مجرد کراهت
باشد که منافی جواز نیست جمعا بین الادلة انتهی و در عدة المنسوخ گفته درین احادیث
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبت ست و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه
حدیث عیاض مقدم ست و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیه
از اهل کتاب ست نه مشرکین و عیاض از اهل کتاب نیست پس گفته شود که از کسری
چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقه
نیست یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ ست و در حق کتابی غیر منسوخ والله اعلم این
آخر کلام ابن الجوزی ست و نووی در باب غزوه خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث
درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث نهی ناسخ
قبول هدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مخصوص ست بفیء حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم
طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحتی مرجو مسلمین را و بعضی را مکافات کرده
و هدیه کسی که طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی الله

خوب ست اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست وفیه نظر اللهم مگر
آنکه تاویل کنند آنرا باباحت ورخصت باقطع نظر ازان ودر عدة المنسوخ گفته نسخ قتل
شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه ست وذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود ناسخ
برای آن بعده گفته دالا اجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد والله اعلم **حدیث بست
وسوم** حدیث ابن عباس ست کان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بین الظهر والعصر
بالمدینة والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر رواه الترمذی ومسلم
واین همان حدیث دیگر ست که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده وگفته
که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است وبر قول او این
حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا او را منسوخ داشته اند ودر باب العلل گفته بود
که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام وآن علت این ست که گفت
در سنن حدیث ابن عباس مروی ست بغیر وجه رواه جابر بن زید وسعید بن جبیر وعبد الله
ابن شقیق العقیلی ومروی ست از ابن عباس از آنحضرت صلعم غیر آن یعنی معارض او وآن این ست
که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر
فقد اتی بابا من ابواب الکبائر ودر سندش حنش ست یعنی ابو علی رحبی و وی ضعیف ست نزد
اهل حدیث ضعفه احمد وغیره وعمل نزد اهل علم برین ست که جمع نکرده شود میان دو
نماز مگر در سفر یا بعرفه ورخصت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین برای
مریض وباین قائل ست احمد واسحق وگفته اند بعض اهل علم که جمع کنند میان دو نماز در
مطر وباین قائل ست شافعی واحمد واسحق وشافعی جمع آن برای مریض نمی بیند
انتهی کلام الترمذی ودر دراسات اللبیب گفته ترمذی در بیان علت این حدیث
زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت ست
نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده وحدیث
حرمت جمع معلول ست بحنش چنانکه خودش بآن اقرار کرده وهمچنین جمعی کثیر بروی
جرح شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی وضعف دیگر معارضه نباشد

الکتاب من الحدیث هو معمول به وبه اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث
ابن عباس و حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا علة
الحدیثین جمیعا فی الکتاب انتهی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این ست که این
در اول امر بود بعده منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کما سبق و همچنین قبیصه
مانند آن از آنحضرت صلعم روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث ست نزد عامه
اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیث انتهی در دراسات اللبیب
فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته قول وی که این در اول امر بود بعده منسوخ گشته دعوی بلا دلیل
ست در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند مگر بر آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد
که امر بقتل از باب اباحت ست و رخصت از برای سیاست نه از برای ایجاب
حد در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت نخواهد بود تا جمع ممکن ست
قول بنسخ روا نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمع هم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی که نصی
از شارع بنسخ آن یافته نشود اگرچه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حافظ
حازمی در مقدمه کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی
نزد من آنست که قتل در رابعه رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر
اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیصه است و عجب ست از ترمذی
که باوجود این جمع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ ثابت
نباشد پس آن کدام علت ست که بسوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق
ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت او برای سیاست در بار چهارم با آنکه
اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد دال بر عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد
زیرا که معنی اخذ باحادیث رخص همین رویت ان احادیث ست مباح اگرچه گاهی عمل آن
از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث
با آنکه احدی از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتهی کلامه گویم این جرح که بر ترمذی نموده

صریح ست در رد این تاویل و بعضی گفته اند که محمول ست بر جمع بعذر مرض و مانند آن
واین قول احمد بن حنبل و قاضی حسین ست و اختاره الخطابی والمتولی والرویانی و همین ست
مختار در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابوهریره و بجهت آنکه مشقت
دران سخت تراز مطر ست انتهی کلام النووی پس با وجود این تاویلات و مذاهب اگرچه بعضی
ازان بعید ست چه قسم اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بران عمل نکرده و اگر مراد ترمذی عدم عمل
بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به مخالف حدیثین
باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب او غیر مؤول معمول بظاهره نیست با آنکه بظاهر این حدیث هم جماعه
از علما عمل کرده نووی گفته و همین ست محملی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه
بجواز جمع در حضر برای حاجت رفته مر کسی را که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین واشهب
من اصحاب مالک و حکاه الخطابی عن القفال الشاشی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی
اسحق المروزی عن جماعة من اصحاب الحدیث واختاره ابن المنذر ویؤیده ظاهر قول
ابن عباس اراد ان لا یحرج امته و تعلیل نکرد آنرا بمرض و نه غیر او والله تعالی اعلم انتهی کلامه
و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل ست
باشتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشا چه لفظ جمع بین الظهر والعصر والمغرب
والعشاء با لفظ تاخیر الظهر فصلاها فی وقت العصر مثلاً دلالت می کند بر آنچه ذکر کرده از قول مالک
و معنی اشتراک در مذهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایهٔ هر شی مانند آن
وقت مختار ست و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین
قول منفرد نیست بلکه موافق اوست عطا و طاؤس رحمهما الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت
مغرب پس مشترک میشود این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد ست و تا وقت
عشا اتساع دارد وقت ادا باقی ست تا آنکه شب باقی ست قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاؤس
مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بنهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس ست درین باب و در طرق
مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت وی بود و همچنین
تاخیر مغرب و جمع آن بعشا و این عین اشتراک و امتزاج ست و با وجود این همه چه قسم جائز ست

و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تقصی ازان
بجمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن ست بوجوه اگرچه حمل بر
عزیمت و رخصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجه می کنند درینجا صحیح
نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت ست اول آنکه قول وی من
جمع بین الصلاتین مطلق ست بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عباس
آنرا مقید بالجواز بتصریح فعل آنحضرت ص در جمع ظهر بعصر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم
در ما سوای این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
کند میان دو نماز فائته و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این ایشان بابی از ابواب کبائر ست و آن فوت نماز ست و از
وجوه جمع بلکه اقرب آن ما آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر ست و فعل بعذر بود و عذر
منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام ست ازان و از سائر اعذار کثیر و قلیل و ضعیف
و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه جای شغل شاغلی که دران خوف فوت
صلوة بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
یا جمع مرد متکاسل و متهاون و مائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل
و تعمیر اوقات متعدده باقبال علی الله سبحانه باداء مفترضات چنانکه از بطلۀ امامیه و جهلۀ ایشان
دیده میشود و این همه کلام بر تنزل ست و الا معلوم ست که حدیث قول معلول ست بحنش راوی
او باقرار ترمذی نزد وی گفته علما را درین حدیث تاویلات و مذاهب ست بعضی تاویل جمع
بعذر مطر کرده اند و این مشهور ست از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف ست بروایت دیگر من
غیر خوف و لا مطر و بعضی تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد ابر دور شد معلوم گشت
که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل ست و در وی اگرچه ادنائی احتمال
برای ظهر و عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صوری حمل کرده اند یعنی
تاخیر اولی و تعجیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل ست زیرا که مخالف ظاهر ست و فعل ابن
عباس و استدلال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق ابوهریره مرادرا و عدم انکارش

صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میکرد بعرفات من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل ومن لم یجد
نعلین فلیلبس خفین واین متفق علیہ ست ودر روایتی از طریق ابی الشعثاء آمدہ کہ قلت
ولم یقل لیقطعهما قال لا رواہ احمد در منتقی گفتہ هذا بظاہرہ ناسخ لحدیث ابن عمر
یقطع الخفین لانہ قال بعرفات فی وقت الحاجۃ وحدیث ابن عمر کان بالمدینۃ کما سبق
فی روایۃ لاحمد والدارقطنی انتهی ومراد بحدیث جابر این ست قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل
رواہ احمد ومسلم در نیل الاوطار گفتہ جواب دادہ اند حنابلہ از حدیث ابن عمر کہ متمسک جمهور
ست بر وجوب قطع بچند وجہ یکی ازان دعوی نسخ ست کما تقدم وحکایت کردہ است
آنرا دارقطنی از ابی بکر نیشاپوری وشافعی در ام گفتہ هر دو حافظ صادق اند وزیادت
ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا کہ محتمل ست کہ وی دران شک کردہ یا گفتہ ولیکن
بعض رُوات ازوی نقل آن نمودند انتهی ولیکن قول ابی الشعثاء آبی ست ازان
کما سبق وبعضے سلوک طریق ترجیح کردہ اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفتہ در حدیث
ابن عمر اختلاف ست در رفع ووقف او وحدیث ابن عباس مختلف نیست در رد کردہ اند
این را بآنکہ مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذہ ومعارضہ
کردہ اند بآنکہ حدیث ابن عباس مختلف ست ابن ابی شیبہ آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر
از ابن عباس موقوفا روایت کردہ وحافظ ابن حجر گفتہ ارتیاب نمی کند هیچ یکی از محدثین
در آنکہ حدیث ابن عمر اصح ست از حدیث ابن عباس زیرا کہ حدیث ابن عمر بسندی آمدہ
کہ موصوف باصح الاسانید ست واتفاق کردہ اند بران از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و
از ایشان اند نافع وسالم بخلاف حدیث ابن عباس کہ مرفوع نیامدہ مگر از روایت جابر
بن زید از وی تا آنکہ اصیلی گفتہ اند شیخ مصری لا یعرف کذا قال وهو شیخ معروف
موصوف بالفقہ عند الائمۃ وبعضی از ایشان استدلال کردہ اند بقیاس خف بر سراویل
در ترک قطع واین مردود ست بآنکہ مصادم نص ست پس فاسد الاعتبار باشد وبعضی
حجت بقول عطا آوردہ کہ قطع فساد ست واو تعالی فساد را دوست ندارد واین وہم

عالم بالمذاہب را گفتن این حرف کہ احدی از اہل علم باین حدیث اخذ نکردہ انتہی کلام الدراسات ملخصاو شوکانی در شرح مختصر گفتہ جمع میان دو نماز اگر صوری باشد بعذر جائز ست و در حقیقت جمع نیست زیراکہ ہر نماز در وقت مقرر خود گذاردہ شدہ و از دست جمع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ بغیر مطر و سفر چنانکہ در صحیح ست از حدیث ابن عباس وغیرہ او در بعض روایات تصریح بدان وارد شدہ بلکہ خود راوی آن جمع صوریش تفسیر کردہ و در رسالہ مستقلہ توضیحش کردہ ایم و مراد بجمع جائز بعذر جمع مسافر و مریض ست و مطر ہم عذر ست چنانکہ ادلہ صحیحہ بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار ست و حق عدم جواز او ست واللہ اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی ارجح المطالب در مواضع چند بسط لائق ذکر کردہ ایم بدان رجوع باید کرد **حدیث بست و چہارم** حدیث نخواندن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز جنازہ بر مدیون ست حیث قال صلوا علی صاحبکم اخرجہ احمد والبخاری والنسائی من حدیث سلمۃ ابن الاکوع و درین باب حدیثہا ست بعدہ در حدیث جابر آمدہ من ترک مالا فلاھلہ ومن ترک دینا او ضیاعا فالیّ وعلیّ اخرجہ مسلم والنسائی واحمد واین ناسخ حکم اول ست و درین باب حدیثہا ست علامہ شوکانی در فتح ربانی گفتہ وقد ثبت التصریح فی بعض ہذہ الاحادیث بانہ قال ہذہ المقالۃ بعد ان کان یمتنع من الصلوۃ علی المدیون وہذا یدل علی النسخ ابین دلالۃ ویفید اوضح مفاد ومن لم یذکرہ ممن صنف فی الناسخ والمنسوخ فہو مما یستدرک بہ علیہ انتہی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب ست فلیراجعہ **حدیث بست و پنجم** روایت ابن عمر ست قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القمیص الی قولہ ولا الخفین الا ان لا یجد نعلین فلیقطعہما حتی یکونا اسفل من الکعبین رواہ اہل السنن یعنی پرسیدہ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چہ چیز پوشد محرم فرمود نہ پوشد قمیص و نہ موزہ مگر آنکہ نیابد پاپوش پس ببرد موزہ را تا آنکہ فرود تر شود از ہر دو کعب استدلال کردہ اند باین حدیث بر آنکہ قطع شرط جواز لبس خفین ست و برین اند جمہور علما و فقہا و نزد احمد جائز ست پوشیدن آن بغیر قطع زیراکہ حدیث ابن عباس مطلق ست و آن این ست کہ گفت شنیدم رسول خدا

ظهر گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب خود دو رکعت و کلام در نماز
و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم
زیارت قبور مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم
عاشورا و سجود ما بین طلوع و شروق شمس و جواز اکل لحوم حمر اهلیه و رجعت مطلقه ابدی
و اعتداد متوفی عنها زوجها تا یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل و جماع در لیالی
رمضان و تخییر میان صوم و کفاره و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در اشهر
حرم و وجوب قیام لیل بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم
رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین و توارث میان قرابت
و حبس زانیین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان
برآنکه نماز چهارگانه گذارده نشود دوگانه اگرچه در اصل همچنین بود لیکن در زیادت فی العباد
اختلاف ست درآنکه این نسخ ست یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای
زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل اباحت ست نیست از منسوخ در چیزی و اگر
ترخیص شرعی بود ناسخ شرع متقدم ست پس منسوخ ست و اقرب اول ست و در آنچه ذکر کردیم
از شمار منسوخات چیزی ست که اجماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات ولیکن
الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ ست
و در منسوخ ست آنچه نسخ آن مشتهر شده و نیست در وی خلاف و نه نقل اجماع از کسیکه
بروی توثیق باشد فیما اعلمه الله تعالی و آن نسخ ست بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم
و امر بایذای زانیین و تحریم کنز فضه و ذهب بعد از اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغیان در
اشهر حرم و جواز تنفیل قبل از قسمت و لبس خواتم ذهب و امر بقتل کلاب سود و جواز مثله
و در منسوخ ست آنچه نسخ وی مشتهر شده و رفته اند بدان جماهیر و شاذ ست مخالفت در ان
مثل نسخ الماء بالماء و وضو از آنچه آتش آن را مس کرده و تطبیق در رکوع و امر بضرب نساء
مطلقاً و موقف امام میان دو کس و قول به نبودن ربا مگر در نسیه و وجوب حقوق در مال
سوای زکوة و امر بعتیره که ذبیحه باشد در ماه رجب و متعه نسا و تحریم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام

هم مردودست بآنکه فساد در چیزیست که شارع ازان نهی کرده نه در چیزی که دران اذن
کرده بلکه واجبش نموده ابن الجوزی گفته امر بقطع محمول بر اباحت ست نه بر اشتراط عملاً
بالحدیثین واین تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض درمیان مطلق ومقید زیرا که
جمع میان هر دو ممکن ست بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست واجب همان باشد نه رفتن
بسوی ترجیح واگر مصیر بترجیح جائز باشد ترجیح مطلق ممکن ست زیرا که ثابت ست از حدیث
ابن عباس وجابر وروایت دو کس از روایت واحد ارجح ست والله اعلم انتهی کلامه گویم
حدیث ابن عمر در سنن ست وحدیث ابن عباس در صحیحین ومع هذا متفق علیه هست وبعد ازانکه
نزد بخاری ومسلم بطریق رفع ثابت شده وقفش در طریق ابن ابی شیبه مضرت نمی کند چه رفع
زیادت ست وزیادت مخرجه بطریق صحیح مقبول ست وعلاوه آن حدیث ابن عمر مقدم ست
وحدیث ابن عباس متاخر وآخر ناسخ اول باشد واگر قول بنسخ صحیح نیست جمع درین مقام
کفایت می کند کما تقدم والله اعلم **فائده** نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ
حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ونهیتکم
عن لحوم الاضاحی ... فوق ثلث فامسکوا ما بدا لکم ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء
فانتبذوا فی الاسقیة کلها ولا تشربوا مسکرا وگاهی باخبار صحابی چنانکه گوید کان
آخر الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار وگاهی
باجماع همچو ترک قتل شارب خمر در کرت چهارم وگاهی بتاریخ نزد تعذر جمع والله اعلم حسین
بن عبد الرحمن اهدل در عدة المنسوخ بعد از ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان
می کند گمان کننده قلت منسوخ را والتفات میکند باستدراک اشیا بران پس متعذر
می شود بروی استحضار آن وگاهی بعضے ازان مستحضر میشود پس رجوع می کند ازان بقبض
عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات یسیره ومیداند که نسخ در
شریعت قلیلی بیش نیست نظر بتخصیص وتعارض حازمی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علما بر
نسخ آن نزدیک بیست وهفت حکم ست از انجمله هست استقبال بیت المقدس که باستقبال
کعبه منسوخ گشته وآن اول چیزے ست که نسخ پذیرفته از امور شرع وبودند صحابه در نماز

مهیا شد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار للحافظ ابی بکر محمد الحازمی است نووی وغیره نص کرده اند بر آنکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است و حازمی سماع دارد از حافظ ابوموسی اصفهانی و طبقه او از اصحاب علی بن الحداد وغیره و او در تصانیف دیگر نافع نیز هست از انجمله است عجالة اللسان فی اسماء الاماکن البلدان و وی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذهب و در رسیده بود تا کتاب الصلوٰة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب الاسما نموده و کتاب او در ناسخ و منسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد است و بیرون نمی رود از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از ان معلوم بالضرورة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست مثل نسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس و نحو ذلک واللہ اعلم انتهی کلامه عدة المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث والحمد للہ الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان می ماند

این همه که گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست والاولی ان یقال هو کلام اللہ المنزل علی محمد المتلو المتواتر چه برین حد از آنچه بر رسائل حدود وارد می شود هیچ وارد نمی شود و در حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است و اصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرات عشره می کنند اما حق آنست که بعضی از ان متواتر است و بعضی آحاد و هرچه مصحف شریف بران مشتمل است و قرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فیه خلاف و حق آنست که بسمله آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها کرده اند و حکم محکم وجوب عمل بر دست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بدست فرو اجب رد متشابه بسوی محکم است چنانکه در نصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه و هندیه و فارسیه و سریانیه و جز آن و اکثر انکارش کرده اند اما دلیلی صالح حجت نیاورده این است بیان کتاب و اما سنت پس عبارت است از فعل و قول و تقریر وی صلی اللہ علیه و آله و سلم

در رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقر بر تفصیلی که در وی ست و در جواز لبس حریر
از برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین یا دعای نسخ دران و در صدر اول خلاف
درین مسئله شاذ بود بعده قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شائع شد خلاف در نسخ تحریم استقبال
قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر و در متعه حج و طهارت جلد میته بد باغت و تیمم
تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدمین و مخیر اقرب الی الشذوذ ست و التفات
در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع
یدین قبل رکبتین و جهر بتسمیه و ثبوت قنوت در صبح و قرارت خلف امام و افضلیت اسفار بصبح
و قیام برای جنازه و نسخ عدد تکبیرات صلوة جنازه تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین
و فساد صوم مصبح بجنابت و جمهور بصحت وی بوده اند و فساد صوم محضر و نسخ اباحت فطر در
سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نبیذ فقط در آوندهای شراب همچو دبا و حنتم و مزفت و نقیر
و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ دران مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ
فی قوله تعالی فی الممتحنة فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَاۤ اَنْفَقُوْا بنا بر اختلاف ایشان
در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور ست و گذشت و نهی از رقی و از قول ما شاء الله
و شاء فلان و اشتراط در حج و ابتدای کفار بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت
و تحریم لحوم خیل و جواز مزارعت و اذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت و دعوی النسخ
آن صحیح شده و قتل مسلم بذمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص قبل اندمال جرح
و جلد محصن قبل رجم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استعانه بمشرکین
و اخذ سلب بغیر بینه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل
یوم جمعه پس اینهمه نود و هفت حکم ست که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بست و هفت حکم از ان
و مشتهر شد نسخ سیزده حکم از ان و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و مشتهر ست خلاف در
چهل و هشت حکم و لکن اکثر یا کثیر از ان چنانست که دران شرائط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب
عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و تعارض ست که در وی رجوع بسوی تطبیق یا جمع یا ترجیح

مادر اجماع اعتبار نیست و اجماعی که بر وجوب تقلید میت نقل میکنند از همین قبیل ست زیرا که اجتماع مجتهدین
مسلمان بر منع از وست ونیز بیرون رفت ازین قید اتفاق بعض مجتهدین را و بعض زمانها اهل اجتهاد
ست در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق
خلاف مستقر و عدالت متفقین و رسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر و هر خلاف ست در امکان اجماع
فی نفسه و امکان علم بدان و امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم این همه خلاف
ست در آنکه حجت شرعی ست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر سمع ست فقط
نه عقل و حق عدم حجیت اوست و اگر تسلیم کنیم که حجت ست و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب
آنست که مجمع علیه حق باشد و لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیب
نیست و واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم اتباع او در بی اجتهاد بخصوصه واجب نیست و قائلین
حجیت اجماع اختلاف دارند جمعی که خفیف از ایشان اند بآن رفته که حجت قطعی ست و قومی گفته ظنی ست
و بعضی تفصیل کرده گفته امر متفق علیه معتبرین قطعی ست و سکوتی ظنی و اجماع را از مستند لابد ست و
هر که گفته بلا مستند جائز ست قول او ضعیف ست و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد خلاف ست
و همچنین بر عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد
عصر ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد و در قبول اجماع
سکوتی و عدم آن تا ده قول آمده ظاهر عدم حجیت اوست و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که
واقع شده است اجماع بر خلاف آن و در اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث
بعد از اختلاف اهل عصر در آن مسئله بر دو قول و معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن ست نه غیر
ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین
و در مسائل نحویه قول جمیع نحویین و غیر اهل فن در آن علم عوام ست جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار
اوست و خلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع ست جمهور گویند آن نه اجماع باشد و نه حجت و در
حجیت اجماع منقول بطریق آحاد خلاف ست جمهور اشتراط عدد تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا
بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست و هر که گفته ست قول او فاسد ست این ست بیان اجماع و اما
قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم ست در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت

وباتفاق اهل علم سنت مطهره مستقل ست بتشریع احکام وهمچو قرآن ست در تحلیل حلال وتحریم
حرام ودر روایت عرض احادیث بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ائمه این شان اوزاعی گفته
الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب ویحیی بن کثیر گفته السنة قاضیة علی الکتاب وبالجمله ثبوت
حجیت سنت مطهره واستقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست وخلاف نمی کند دران مگر هر که بهره
از اسلام ندارد ودر افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد اکوان متغائره ست که در اوقات
مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصور ست اما صورةً ودر حقیقت
راجع بسوی مبینات اقوال ست وتعارض قول وفعل را صور ست ودفع آن ازین صور وحق آنست که همّ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شیء علی البال بدون تنجیز
ست آری اشارات وکنایت وی صلی الله علیه وآله وسلم منجمله سنت باشد وحجیت بدان قائم
وترک او را در ناشی حکم فعل او ست واخبار بر انواع ست وحق آنست که علم حاصل بخبر متواتر ضروری
ست والیه ذهب الجمهور واین خبر را شروط ست بعض متعلق بمخبر وبعض بسامع ومذهب جمهور
وجوب عمل ست بخبر واحد ووقوع تعبد بدان وهر که دران خلاف کرده چیزی که صالح تمسک باشد
نیاورده وتتبع عمل صحابه از خلفاء وغیرهم وعمل تابعین واتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند
که آن قدر ست که جز در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید وهر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده
باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تهمت در راوی یا وجود تعارض ومثل آن کرده وآحاد را اقسام
ست وعمل را بران شروط بعض متعلق براوی وبعض بمدلول خبر وبعض بنفس لفظ خبر وحدیث صحیح
حجت ست ومنجمله آن مرسل باشد وحق عدم قبول او ست باخلافیکه در آنست وحدیث منقطع حجت
نباشد ودر تعارض جرح وتعدیل وعدم امکان جمع میان هر دو اقوال ست وحق حقیق بقبول آنست
که اجتهاد را دران مسرح ست ولابد ست از ذکر سبب در جرح وتعدیل وبعد این ذکر خود راجح از
مرجوح بر مجتهد مخفی نمی ماند وبر تقدیر قول بقبول مجمل جرح وتعدیل از عارف جرح مقدم باشد
بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارت ست از اتفاق مجتهدین امت محمد صلی الله
علیه وآله وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور ومراد باتفاق اشتراک در
اعتقاد یا قول یا فعل ست وبیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق وخلاف ایشان

بلکه طویل الباع کثیر الاطلاع باشد زیرا که این چه قسطاس اجتهاد و اساس او همین علم ست و همچنین آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ
بر وجهی که هیچ شی بر وی مخفی نماند و تفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام و جز آن نوشته ایم فلیرجع الیه و در
اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف ست جمعی شرط کرده و جمعی نکرده و هو الحق زیرا که دوران اجتهاد بر ادله شرعیه ست
نه بر ادله عقلیه و در اشتراط علم اصول دین و علم فروع خلاف ست و حق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود
از وست پس اجتهاد بسوی آن یعنی چه و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتهاد داشته اند و این درست
ست لیکن مندرج ست زیر علم سنت مطهره چه علم سنت بدون آن ناتمام ست و گفته اند که داخل ست
دران معرفت قیاس با شروط و ارکانش زیرا که قیاس مناط اجتهاد ست و اصل رای که انشعاب فقه از وست و لیکن
این نیز مندرج ست زیر علم اصول فقه چه بابی از ابواب وی ست جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجة الله که
مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست و به قال الحنابلة و هو الحق و یدل علیه ما صح عنه صلی الله
علیه وسلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی هو الاول و کیف که اجتهاد بر متاخرین
الیسر و اسهل ست از اجتهاد بر متقدمین و خلاف نمیکند دران هر که ذی فهم صحیح و عقل سوی ست اما منکرین
بنا بر عکوف بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و هر که فضل خدا را بر بعض خلق بلاد
منحصر سازد و فهم شریعت [۴] و خلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و حق عدم جواز
و وقوع اوست و حق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه وجوب صلوة خمس و صوم رمضان
یا واحد ست و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و اگر از ضروریات شرعیه نیست و دلیلش قاطع پس مخطی
دران آثم ست در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از ان و در هر چه دلیلی قاطع نیست اختلاف
دران طویل ست و حق آنست که حق واحد ست و مخالفش مخطی با جر اگر حق اجتهاد دران وفا کرده و بعد
احراز ما یکون به الاجتهاد تقصیری از خود در بحث از ان راضی نشده و این قول باطل ست که حق متعدد ست
بتعدد مجتهدین و تقلید عبارت ست از قبول رای کسیکه قائم نمی شود بدان حجت بلا حجت و ازینجا معلوم شد
که قبول قول نبی صلی الله علیه وسلم و عمل بدان تقلید نیست زیرا که قول و فعل او خود حجت ست قاضی در
تقریب نقل اجماع کرده ست بر آنکه آخذ بقول نبی صلی الله علیه وسلم و راجع بسوی او مقلد نباشد بلکه صائر بسوی
دلیل و علم یقین ست انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجود باری تعالی و صفات او جائز ست
یا نه جمعی گویند جائز نیست و ابو اسحق بطلان اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون

[۴] جمعی بجواز رفته و

والمختار که جمهور محققین را اتفاق است بر حجیت قیاس صادر از وی صلی الله علیه وسلم وخلاف در قیاس شرعی است جمهور
از صحابه وتابعین وفقها ومتکلمین بآن رفته که اصلی از اصول شریعت است استدلال میرود بدان بر احکام وارده بسمع ونظام
انکارش کرده اند وزعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در آن حکمی منصوص علیه است در قرآن یا سنت یا معدول
عنه بفحوای نص ودلیل او واین مغنی است از قیاس وشک نیست که در عمومات ومطلقات نصوص کتاب وسنت
وفای هر حادثه است واین هر دو قائم اند ببیان هر نازله عرف ذلک من عرفه وجهل من جهله وارکان
قیاس چهار چیز است اصل وفرع وعلت وحکم وهر یکی را از این چهار تفاصیل طویله است وصحت قیاس را
دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکور است وحق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذهب جمهور است
وعلت را مسالک ودر جریان قیاس در اسباب خلاف است همچنین در حدود وکفارات جمعی منع کرده وجمعی جائز گفته و
اعتراض معترض بر کلام مستدل بیست وشش قسم است مطالبات وقوادح ومعارضات ودائره بحث در تفاصیل این هر یک
خیلی وسیع است وانواع اعتراض را تا بیست وپنج نوع رسانیده اند ودر تحقیق استحسان قولها است جمعی بآن رفته
وجمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع وبعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز
است یکی بر تقدیم دلیل شرعی واین واجب العمل است زیرا که حسن وقبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلا چیزی باشد که
محظور است بدلیل شرعی ودر عادات مردم مباح است پس قول بدان حرام است وواجب اینجا اتباع دلیل وترک عادت
است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس ودر اینجا یک چیز دیگر است که آن را مصالح مرسله نامند و
استدلال بالمرسل خوانند ودر قول بدان خلاف است بر پنج مذهب واقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقا این است
بیان اصول اربع شرع باختصار وتفصیل آن از کتب اصول مطوله باید جست واما اجتهاد پس در عرف فقها آن را
تعریفها است آمدی گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من
النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد کسی است که استفراغ وسع می کند در تحصیل ظن بحکم شرعی ولابد است که بالغ
عاقل ثابت الملکة قادر بر استخراج احکام از مآخذ باشد واین شرطها است اول ودوم آنکه عالم باشد بنصوص
کتاب وسنت چه قاصر در یکی از این هر دو غیر مجتهد است یا او را اجتهاد جائز نیست ودر شرط معرفت در آن
قدر متعلق باحکام است نه قلیل چنانکه سوم آنکه عارف بود بلسان عرب وجهی که تفسیر غریب کتاب وسنت وغیره
مطلوب ونحو آن تواند کرد وحفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج آن از مؤلفات ائمه این فن
کافی است واز ایشان تقریب وتهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه

معرفت دلیل اکثر ایمه برانند که وی مومن ست از اہل شفاعت اگرچه مبتدع کرا استدلال فاسق میشود و بعضی
ایمة الحدیث واشعری گفته مومن نیست تا آنکه از جملهٔ مقلدین بیرون رود واین باطل ست ونیست
بین قبول اثارت از علم والحق هو الاول ونیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه جماعتی
گفته جائز ست وجمعی گفته جائز نیست مطلقاً قرافی گفته مذهب مالک وجمهور علما وجوب اجتهاد و
ابطال تقلید ست وابن حزم ادعای اجماع بر نهی از تقلید کرده وآن از مالک آورده که گفت انما بشر اخطی و
اصیب فانظروا فی رائی فما وافق الکتاب والسنة فخذوا به وما لم یوافق فاترکوه ومثل آن ابوحنیفه
وشافعی واحمد نیز گفته اند ونصوص ایمهٔ اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید در قول مفید وجز آن مذکور ست و
ازینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذهب جمهور ست ومؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید
اموات وبر آنکه عمل مجتهد برای خود رخصت ست نزد عدم دلیل وغیر اورا بران عمل جائز نیست بالاجماع واین دو
اجماع تقلید را از بیخ بر میکنند پس شگفت از کسانی ست که قناعت بجهل خود نکرده بایجاب تقلید بر جان خود
وغیر خود بر دوخته اند با آنکه تقلید باتفاق اہل علم جهل ست نه علم مذهب سوم تفصیل ست یعنی بر عامی واجب
وبر مجتهد حرام ست واکثر اتباع ایمهٔ اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که اعتبار در خلاف باقوال مجتهدین ست
واین اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لاسیما چون هر چهار ایمهٔ ایشان منع
کرده اند ایشان را از تقلید خود وتقلید غیر خود وبعضی متعسفین این منع را حمل بر مجتهدین کرده اند نه مقلدین
در ارشاد الفحول گفته لم یأت من جوّز التقلید فضلا عمن اوجبه بحجة ینبغی الاشتغال بجوابها و
نوهم بر دش الی الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی وخلاف کرده اند در آنکه واجب بر عامی التزام مذهب
معین در هر واقعه ست یا نه جماعتی گفته لازم ست ورجحه الکیا وجمعی گفته لازم نیست ورجحه ابن برهان
والنووی ومذهب احمد بن حنبل وبرین گذشته است سلف امت مرحومه وتفاصیل این مطالب
اندر رساله جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة وکتاب حصول المامول من علم الاصول باید جست چه محل این
ابحاث کتب علم اصول فقه ست نه این موضع بلکه مقصود درینجا صرف ضبط اطراف واشارات
باکناف بود پس بس وبالله التوفیق وهو المستعان وخیر رفیق

۱۸ ۱۳۱۷ھ ۱۹۰۰ء

تمت